مؤسسة العزائم الإعلامية

ضلالت آشکار

در مکاتب سکولار

مروری بر گمراهی های موجوده در نصاب تعلیمی افغانستان



جمع آوری : ابو محمد پشه یی

بسم الله الرحمن الرحيم

الدولة الإسلامية

مؤسسة العزائم الإعلامية

الطبعة الأولى

ذو القعدة ١٤٤٤ هـ ق

سخن کاتب در مورد مکاتب

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على من بعث باالعداوة والبراءة مع الكفارالحربيين أجمعين مع السيف بالقتل والذبح لهم الى يوم الدين أمابعد .

الله تعالی در کتاب خود ما را از دسایس زیاد کفار و خصوصاً یهود و نصاری آگاهی داده است، تا همیشه بیدار بوده و در مقابل دسایس آنها تدبیر بجوییم، که یکی از دسایس آنها هم برگردانیدن مسلمانان به کفر است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ. [البقرة 109]

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب، از روی حسدی که در وجودشان است، آرزو دارند که شما را بعد از ایمان تان به حال کفر باز گردانند، پس از اینکه حق برای آن ها روشن شده است.

و می‌فرماید: وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً. [النساء 89]

ترجمه: آنان آرزو می کنند که شما هم مانند آن ها کافر شوید تا با هم یکسان شوید.

به همین علت یهود و نصاری برای گمراه سازی مسلمانان از شیوه ها

و اسباب مختلفی کار می‌گیرند تا به هدف برسند و این روزها هم یکی از اسباب و طریقه برای گمراه سازی مسلمانان، مکاتب سکولار هستند، آنها در سرزمین های اسلامی مکاتب اعمار کرده اند، آنان را تأمین می‌کنند، کتاب های گمراه کننده نوشته اند و به کمک بعضی از دنیا پرستان آنان را در مکاتب تدریس می‌کنند و ماهانه معاشات آنها را نیز خود یهود و نصاری تأمین می‌کنند، اما اگر کسی از این انکار می‌کند، پس می‌تواند به نزدیکترین مکتب منطقه خود مراجعه کند و به بورد اعمار آن ببیند، حتماً نوشته است که این مکتب به همکاری آمریکا، اروپا و یا دیگر کشور کفری یا طاغوتی اعمار گردیده است، و این موضوع هم مساله انکار ناپذیر است که معاشات معلمین مکاتب را سازمان های کفری از جمله یونیسف، بانک جهانی و دیگر سازمان ها و کشورهای کفری جهان تأمین می‌کنند (و این یک مسأله جدا است که آیا گرفتن پول، تحفه و یا کمک از کفار حربی جائز است یا خیر، در این مورد رساله جداگانه از اداره نشراتی العزائم نشر شده است که می‌توانید به آن مراجعه کنید، که خلاصه حکم آن اینست که جایز نمی‌باشد)، پس حالا شما چه فکر می‌کنید آیا کفار حربی این همه مقدار بودیجه و پول را بیجا مصرف می‌کنند؟ و هدف شان نیکی و همدردی با مسلمانان است؟ جوابش را الله تعالی در کتاب خود چهار ده صد سال قبل داده است، الله تعالی می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ. [الأنفال 36]

ترجمه: کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردمان را) از راه الله (و ایمان به الله) بازدارند. آنان اموال‌شان را خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایه حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بی‌گمان کافران همگی به‌سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند.

به همین علت این مصارف کفار بیجا نیستند، بلکه هدف شان بازداشتن مردم از راه الله است، چنانکه بسیاری از مردم را توسط همین مکاتب از راه الله بازداشته اند و آنان را گمراه کرده اند.

اما بسیاری از والدین فرزندان خود را به مکاتب به این امید می‌فرستند که در آن سواد بیآموزند و صاحب یک کسب و کمال شوند، اما بی خبر از اینکه در مکاتب نه کسب است و نه کمال بلکه دولت های کفری برای خود ماموران وفادار در آن تربیه می‌کنند و بر علاوه آن عقاید و افکار گمراه کننده در آن تدریس می‌شوند و در نتیجه بعد از دوازده سال هم شاگرد و هم والدین او پشیمان می‌باشند، اما اگر این والدین قبل از شامل کردن فرزند خود یکبار کتب مکاتب را مرور می‌کردند، پس هرگز فرزند خود را به چنین مراکز گمراه سازی نمی‌فرستادند، به همین علت

ما این رساله را نوشتیم، تا امت اسلام و خصوصاً مردم عزیز خراسان را از گمراهی های این مکاتب آگاه نموده و از آن برحذر داریم، هدف ما از نوشتن این رساله نه تنها شناخت حقیقت مکاتب است، بلکه شناخت بعضی از فرقه ها، افکار و نظام ها نیز می باشد، تا مردم از حقیقت آنها آگاه شده و فریب شعار ها و سخنان دروغین آنها را نخورند، در ادامه افکار گمراه کننده که در مکاتب سکولار به شاگردان تدریس می‌شوند و شاگردان به آن دعوت می‌شوند شرح و توضیح خواهیم داد و حقیقت آن را به کمک الله آشکار خواهیم کرد، امید است تا تمام موارد کتاب را به دقت خوانده و عزیزان خود را از آن آگاه سازید، تا از دجل و چهره واقعی مکاتب سکولار آگاه شوند و از آن دوری جویند.

دعوت به وطنی پرستی و ملی گرایی

از آنجایی که می‌دانیم کفار و طواغیت جهان اهداف مختلف شان را در مکاتب سکولار تعقیب می‌کنند و همین اهداف شان باعث حمایت و تأمین از مکاتب در سرزمین های اسلامی است، که یکی از این اهداف شان در مکاتب سکولار افتراق امت اسلامی و جلوگیری از اتحاد شان است و این افتراق امت اسلامی ممکن نیست مگر با جایگزین عقاید وطنیت و ملیت به عوض عقاید اسلامی.

منشأ وطنیت و ملی‌گرایی

وطنیت و ملی‌گرایی یک مفهوم واحد و دو اسم متفاوت است، ملی گرایی را در انگلیسی (نشنلیزم - Nationalism) و در زبان فرانسوي (ناسیونالیسم - Nationalisme) می‌گویند و این باور و اندیشه از بطن جامعه اروپایی در واکنش ظلم کلیسا ها، فساد پاپ ها و وحشی‌گری های زمامداران از آدرس دین و درگیری های مذهبی - دینی به میان آمد.

همان بود که آهسته آهسته همین باور ملی‌گرایی به عنوان یک اندیشه و برنامه برای تطبیق در اروپا راه یافت. این اندیشه بر وطن متکی میباشد، وطن کشوری است که در آن گروهی از مردم زندگی می‌کنند و

متعهد به وفاداری برای وطن ، حاکمیت قانون ساختگي و اطاعت از زمامدار وطن می‌باشند.

بر اساس اندیشه وطنیت، شهروند همان وطن از حقوقی برخوردار میباشد که با غیر شهروند تفاوت دارد، در عوض این حقوق آن شهروند باید از وطن در هر حالت دفاع نماید ، با دوستان وطن دوستی کند و با دشمنان وطن دشمنی کند.

این همان اصولی اند که غرب سکولار آنرا وارد سرزمین های اسلامی کرد و چندین دهه قبل بعد از اشغال سرزمین های اسلامی توسط صلیبی ها و خط کشی میان مسلمانان به نام وطن، آن را با زور بر مسلمانان تحمیل کردند.

پس باید دانست که این خط کشی ها میان سرزمین های اسلامی به رضایت مسلمانان خط کشی نشده اند و نه هم این خط کشی ها نتیجه‌ی تعامل میان خود مسلمانان است، بلکه این خط کشی ها در نتیجه جبر، قتل عام و غارت اموال مسلمانان تحمیل شده اند. این خط کشی ها لکه ننگ و عار بر دامن سفید امت اسلامی است که در نتیجه سقوط خلافت ها و بلاخره سقوط دولت کبیر عثمانی وارد شد، و کفار اروپایی بعد از سقوط دولت عثمانی ها، همانند گرگان گرسنه بر امت اسلامی یورش بردند و بریتانیا و فرانسه آن سرزمین واحد را به ده ها

کشور کوچک تقسیم کردند که حالا نیز آن خط کشی ها را بنام خط کشی سایکس - پیکو می‌نامند که لکه ننگ بر دامن امت اسلامی است.

بدبختانه امروز امت اسلامی بخاطر همان خط کشی های کفار با یکدیگر می‌جنگند، یک دیگر را دشمن خطاب کرده و هموطن کافر خود را دوست و برادر می‌نامند، بر اساس همان خط کشی های که کفار برایشان رسم کرده اند ملت سازی می‌کنند. اگر کسی اندکی از تدبر و تعقل کار بگیرد میداند که پذیرش و احترام این خط کشی ها، اطاعت و احترام همان کفار و باور هایشان و ادامه دادن پروژه های شوم آنان است و این اوج حماقت و جهل کسی است که ادعای اسلام و مسلمانی را دارد.

الله تعالی در مورد اطاعت و پذیرش از کفار می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. [سُورَةُ آل عِمرَان: 100]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان تان به کفر بر می گردانند.

و همچنان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِين. [سُورَةُ آل عِمرَان: 149]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می گردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

پس ما نباید این افکار و پلان های شوم کفار را بپذیریم، چون به قول الله تعالی، نتیجه اش جز کفر و ارتداد چیزی دیگری نیست.

ملی گرایی؛ هدف اساسیِ مزدوران کرایی

در مکاتب سکولار مستقیماً شاگردان به این عقیده جاهلی دعوت می‌شوند، و حتی این یکی از اهداف بزرگ هر مکتب است، چنانکه در قوانین معارف و در بخش اهداف مکاتب آمده است: تقویه روحیه اسلامی، وطندوستي، وحدت ملی، حفظ استقلال و دفاع از تمامیت ارضی، حفظ منافع و نوامیس ملی و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی افغانستان. [جرید رسمی/ قانون معارف/ فصل اول/ احکام عمومی/ ماده دوم/ شماره دوم]

پس ای کسی که فرزندت در این مکاتب آموزش می‌بیند! اندکی در مورد این قانون تفکر کن، تقویه روحیه اسلامی را برای پاشیدن خاک به چشم ساده لوحان نوشته اند، در حقیقت فرزندت را کسی تربیه میکند که وطنش را دوست بدارد، همان وطنی که کفار برایش مرز تعیین کرده اند ، و سپس فرزندت را کسی تربیه میکنند که حافظ وحدت ملی باشد،

وحدت ملی یعنی وحدت و برادری با هر کسی که در افغانستان زندگی میکند و تابعیت آن را دارد، و آیا تو میدانی در افغانستان چه کسانی زندگی می‌کنند؟

در افغانستان سک، هندو، رافضی، کمونیست، دموکرات، صوفی غالی و حتی پنهانی نصارا و ملحدین نیز زندگی می‌کنند، پس فرزندت را در مکاتب کسی تربیه می‌کنند که با همه اینها برادر و متحد باشد، هرچند کافر چرا نباشند.

در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ. [سُورَةُ المجادلة: 22]

ترجمه: هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش مخالفت می ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان شان باشند.

و همچنان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. [سورة التوبة: 23]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! پدران خود و برادران خود را دوستان خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست خود قرار دهند، پس آنان ستمکارانند.

و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا. [النساء 144]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید! کافران را به جای مؤمنان دوستان (خود) نگیرید، آیا می خواهید (با این کار) برای الله دلیل آشکاری بر ضد خود پدید آورید؟

این آیه ها تیشه محکم بر ریشه وطنیت و وحدت ملی اند. در دین اسلام، دوستی و برادری جز با مسلمان جواز ندارد، هرچند پدر و یا برادر باشد. پس به این آیة های از کتاب الله متعال توجه کن! ایمان فرزندت با چنین وحدت کفری در چه حال خواهد بود؟

در حالیکه الله تعالی می‌فرماید که حتی اگر پدر، فرزند و برادرش نیز کافر باشد، مومن با او دوستی نمی‌کند.

و سپس فرزندت را کسی تربیه می‌کنند که حافظ استقلال و مدافع تمامیت ارضی باشد. موضوع نخست اینکه فرزندت حافظ کدام استقلال خواهد بود؟

استقلال امانی؟

همان استقلالی که یک کافر رفت و کافر دیگر سر کار آمد؟

استقلالی که تحت استعمار ملل کفار است؟

و این کشورهای وطنی کجا استقلال دارند؟

وقتی یک دولتی قوانین سازمان ملل و اصول آن را بپذیرد و به آن فریاد بزند که ما قوانین شما را می‌پذیریم اما شما ما را به رسمیت بشناسید، پس چنین دولت ها چگونه مستقل خواهند بود؟

وای بحالت اگر فرزندت محافظ چنین استقلال استعماري کفار باشد.

و آیا میدانید مدافع تمامیت ارضی چی معنی؟ بیایید که مفهوم تمامیت ارضی را از خود کتاب مکتب بیاموزیم که چیست؟ در کتاب [وطندوستي صنف 7 ص 24] آمده است: تمامیت ارضی یعنی داشتن سرزمین یکپارچه با مرز های مشخص و تعیین شده.

سوال اینجاست که آیا فرزند ، برادر و یا دیگر نزدیکانت که از این مرز های مشخص دفاع می‌کند، این مرز ها کی ها و چی وقت تعیین نمودند؟

آیا برای دفاع از چنین سرحدات مشخص شده توسط کفار در کلام الله متعال و احادیث مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم دلیلی موجود است ؟

آیا دفاع از تمامیت ارضی یک قطعه محدود زمین بخش از وظیفه یک مسلمان است؟

آیا ما به پاسداری از سرحداتی اسلامی مکلف استیم و یا از تمامیت ارضی کشور سکولار ؟

جواب هویدا و آشکار است !

پس مرز های افغانستان را کی مشخص کرده است؟ که فرزندت را به دفاع از آن تشویق می‌کنید؟ بیایید همین را از خود کتاب مکتب بیآموزیم که مرز های افغانستان را چه کسانی تعیین کرده اند؟

در کتاب [جغرافیه صنف 12 ص 5-6] آمده است: **وزیر خارجه انگلستان لارد گرینویل (Lord Granvill) و وزیر خارجه روسیه تزاری پرینس گورچکوف (Prince Gorchakove) جهت تثبیت سرحدات بین افغانستان و روسیه تعیین شدند. در نتیجه در سال 1873م سرحدات شمالی افغانستان را از زرقول تا خماب که مسیر دریای پنج و آمو است، به نام خط سرحدی امیر شیر علی خان تعیین و تثبیت کردند.**

و در صفحه بعد آمده است: **باردیگر مذاکره های سرحدی بین نماینده های روسیه تزاری و انگلستان در لندن آغاز یافت تا سرحد شمال غربی افغانستان و روسیه تزاری را تعیین کنند، هیأت مختلف به مذاکرات پرداختند. در سال 1883م پروتوکول شش فقره یی به امضا رسید و**

سرحد شمال غربی که به نام خط سرحدی ریجوی Riage Way یاد میشود، روی نقشه تثبیت گردید؛ سپس این خط سرحدی توسط چارلس پت Charles Pate نماینده انگلیس و کاپیتان کامروف Capita Kamerove نماینده روسیه تزاری در مدت چهار سال از دره ذوالفقار تا خماب به یک خط قوسی تثبیت شد که طی 30 کیلومتر توسط دریای مرغاب و بقیه آن توسط پیلرها علامه گذاری گردید.

در [ص 10 همان کتاب] آمده است: در اواخر دوره امیر عبدالرحمن خان در سال 1895م نماینده گان سه مملکت؛ از افغانستان غلام محی الدین خان حکمران آن وقت از ولایت قطغن و بدخشان مجرجرلو Major Gerlow رئیس هیأت انگلیس و فیفرو شوایکووسکی Fifroshouikoisky رئیس هیأت روسیه تزاری در منطقه پامیر خورد و کلان شروع به مذاکره نمودند، این مذاکرات مدت نه ماه طول کشید. در نتیجه، سرحد پامیر در شرق سرحد چین بین افغانستان و روسیه تزاری تعیین گردید.

در [ص 18 همان کتاب] می آید: حکومت انگلستان مک مهان Mac n Maha را با پانزده هزار نفر افسر انگلیسی و هندی توظیف این کار ساخت. هیأت سه کشور افغانستان، ایران و انگلستان با تمام وسایل تحقیق مجهز بودند. آنها مدت دو سال و سه ماه از سال 1902 - 1905م. (زمان حکومت امیر حبیب الله خان) تحقیق و مطالعه کرده و

خط سرحدی را از کوه ملک سیاه تا سیاه کوه که به نام خط مک مهان یاد میشود، تعیین و تثبیت کردند.

و سپس در [ص 19 همان کتاب] می آید: خط سرحدی فخری از سیاه کوه تا دره ذوالفقار که در شمال غرب کشور ما واقع است، چندین بار سرحد بین افغانستان و ایران تعیین گردیده؛ اما در زمینه کدام فیصلهٔ قاطع حاصل نشد، تا آنکه هر دو دولت در سال 1313هــ ش از دولت ترکیه طالب وساطت گردیدند، دولت ترکیه جنرال فخرالدین التایی را برای حل اختلافهای سرحدی تعیین نمود، جنرال فخرالدین التایی بعد از تحقیق و مطالعه زیاد فیصله خود را برای هر دو کشور افغانستان و ایران ابلاغ نمود. که به این ترتیب سرحد غربی افغانستان که به نام خط فخری یاد میگردد، از منطقه سیاه کوه به استقامت شمال تا دره ذوالفقار تعیین و تثبیت گردید. از سیاه کوه تا اسلام قلعه خط سرحدی بر روی اراضی و از اسلام قلعه تا دره ذوالفقار حد فاصل بین کشور ما و ایران دریای هریرود میباشد.

و سرحد دیورند که نیاز به شرح ندارد، از نامش پیداست که توسط انگلیس تعیین شده است.

پس این هم شد تمامیت ارضی کشوری که فرزندت را به دفاع از آن تشویق می‌کنند، به دفاع از خط کشی های که انگلیس و روسیه آن را رسم کرده اند.

حالا سوال اینجاست که آیا دین اسلام به دفاع از اینچنین خط کشی های که انگلیس و روسیه برایت تعیین کنند اجازه میدهد؟ آیا جنگ برای خط کشی های انگلیس، جنگ فی سبیل الله است یا فی سبیل الطاغوت؟ بدون شک که فی سبیل الطاغوت است.

پس الله تعالی می‌فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ. [سورة النساء: 76]

ترجمه: کسانی که ایمان آورده اند در راه الله (برای برپایی دین الله) می‌جنگند و آنانی که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند.

در اینجا هم سخن به کفر رسید.

و سپس هم فرزندت را محافظ منافع ملی تربیه می‌کند. آگاه باشی که

محافظ منافع اسلام و مسلمانان نه، بلکه محافظ منافع ملی یک کشور که سرحدات آن توسط کفار تعیین شده است تربیه می‌کنند، در حقیقت اسلام برای این سکولار ها هیچ معنا ندارد و فقط به عنوان یک وسیله تبلیغاتی از چند آیه ها موافق میل شان استفاده می‌کنند و بس. اگر بر این هم اندکی شرح دهیم شاید موضوع به کفر فاعل برسد، و در

این شک هم نیست، چون برای یک ملی گرا و وطن پرست دین ارزش ندارد، بلکه وطن و ملتش ارزش دارد، برای حفظ منافع وطن با مجاهدین می‌جنگد، از تطبیق شریعت صرف نظر میکند، از دوستی و موالات با مسلمانان امتناع می‌ورزد، چون هموطنش نیستند و به همین شکل به دوستی و موالات با کافر هموطنش پافشاری میکند، که نتیجه این هم کفر اکبر است، چون الله تعالی می‌فرماید: وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. [سورة المائدة: 51]

ترجمه: و کسانی که از شما با آن ها دوستی و موالات کنند، از آن ها هستند.

و این مسأله قطعی است که هرکسی می‌خواهد منافع ملتش را حفظ کند، پس باید با تمام اقشار کشور بدون قید و شرط دوست و برادر باشد، هر چند سک، هندو، رافضی، کمونیست یا هم ملحد باشد و این به قول الله تعالی کفر است، چون در آیة فوق الله تعالی می‌فرماید: هر کسی با آنها دوستی کند از جمله آنهاست.

و بلاخره هم فرزندت را وفادار به نظام جمهوری کفری می‌کند و در قانون جدید به جای جمهوریت، امارت آمده است، یعنی وفادار به نظام کفری امارت، که این خودش کفر است، چون وفاداری و رضایت به نظام کفری کفر است، و مسأله کفر جمهوریت بعدا خواهد آمد و برای

دانستن کفر طالبان به کتاب [الورقات الذهبية؛ فی معرفة الطالبان الوطنية] مراجعه کنید.

عقیده ملی گرایی و وطن پرستی در مکاتب سکولار افغانستان از همان ابتداء و صنف اول در کتب های دری و پشتو و غیره تدریس می‌شود، از همان 7 سالگی این باور غربی را در ذهن یک طفل مسلمان ترسیخ می‌کنند و این اندیشه را در قالب شعر، مقاله و معرفی اشخاص ملی‌گرا حدود 12 سال در کتاب های مختلف از جمله دری، پشتو، اجتماعیات، جغرافیه، تاریخ و حتی حدود 3 سال فقط یک کتاب خاص بنام وطندوستي را برای شاگردان تدریس می‌کنند، که بعد از 12 سال، یک فرزند مسلمان ساده لوح را به یک شخص ملی گرا و دارای اندیشه‌ی غربی تربیه می‌کنند که ادامه دهنده نقشه اشغال انگلیس باشد.

متاسفانه ما بدلیل کمبود وقت نتوانستیم تا تمام مسائل ملی‌گرایی را از کتب مکتب کشیده و برای شما پیش کنیم، اما به کمک و توفیق الله مشت نمونه خروار را برای تان تقدیم خواهیم کرد.

یکی از کتاب های که کاملا از اول تا آخر برای ترسیخ افکار وطن پرستی و ملی‌گرایی در اذهان شاگردان تدریس میشود، کتاب وطندوستي است، از صفحه اول که با سرود جاهلی ملی آغاز می‌شود تا آخر مخالف قرآن و دین اسلام است.

در سرود ملی مثلا نخستین گمراهی این است که وقتی سرود می‌خوانند همه شاگردان را برای ایستادن بخاطر آن ملزم می‌کنند و اگر کسی ایستاد نشود او را سرزنش می‌کنند، میزنند و یا حتی از صنف یا مکتب اخراجش می‌کنند. سرود ملی یک شعیره کفری و پدیده غربی است که در اسلام ریشه ندارد، لهذا ایستاد شدن بخاطر آن، دست روی سینه ماندن بخاطر آن، و احترام به آن، احترام و تعظیم به شعایر کفری است و نتیجه اش ذلت دنیا و آخرت است.

و سپس اینکه می‌گوید: (دا وطن افغانستان دی * دا عزت د هر افغان دی) جاهل تر از وطن‌پرست کسی نخواهد باشد، چون قبلا هم توضیح دادیم، محدوده خط کشی های انگلیس و روسیه را عزت افغان می‌نامند، اما در حقیقت این لکه عار بر پیشانی هر مسلمان است. و سپس می‌گوید: (دا وطن د تولو کور دی...) سپس اسم اقوام موجود در افغانستان را می‌گیرند، یعنی افغانستان خانه هر مسلمان نیست، بلکه صرف خانه اقوام موجود در افغانستان است و بس، هرچند هزاره رافضی، هندویی، بت پرست و یا صاحب هر دین و بی دین باشد و این برای ملی‌گرا تفاوت نمی‌کند، بلکه برای ملی‌گرا و وطن پرست فقط ملیت و قومیت کشور ارزش دارد و بس و قبلا شرح دادیم که الله تعالی می‌فرماید که اگر پدران و یا فرزندان تان کفر را بر ایمان ترجیح دادند دوست خود نگیرید، پس در یک وطن نزدیک تر و محترم تر از پدر و

فرزند چه کسی خواهد بود؟ و الله تعالی در جای دیگر در مورد مشرکین می‌فرماید: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ۚ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. [سورة الأنفال: 39]

ترجمه: و آنها (مشرکان) را بکشید، تا فتنه (شرک) باقی نماند و دین همه از آن الله باشد، پس اگر آن ها (از شرک) دست بر دارند (توبه کنند)، الله به آنچه می کنند، بیناست.

در این آیة الله تعالی به مؤمنان امر می‌کند که مشرکان را بکشند، نه این که آنها را هموطن گفته با آنها برادری آغاز کنند، چنانکه امروزه خیلی ها با شیعه های رافضی و کمونیست ها و سیک ها و غیره مشرکین و کفار بنام هموطن دوستی و برادری برقرار می‌کنند. خوب تا چه زمانی آنها را بکشیم؟ الله تعالی می‌گوید تا زمانی که فتنه (شرک) باقی نماند، مفسرین فتنه را به شرک معنا کرده اند و متفق اند که در اینجا فتنه به معنای شرک است، یعنی تا زمانیکه در یک سرزمین و در میان مردم شرک وجود داشت، با آنها باید تا ریشه کن کردن شرک جنگید. سپس الله تعالی می‌فرماید که اگر دست بردار شدند، یعنی اگر از شرک شان توبه کردند پس حساب شان با الله است و او به آنچه که می‌کنند آگاه است.

با سک ها، روافض، کمونیست ها، دموکرات‌ها تا زمانی باید جنگید که شرک شان ریشه کن شده و از عمل خود دست بردار شوند. شاید کسی بگوید کشتار بیشتر می‌شود و با این فساد برپا میشود، معاذالله. چنانکه بسیاری از جاهلان می‌گویند که مجاهدین مردم را می‌کشند، وطن ما را ویران می‌کنند و غیره، این همه سخنان وطن پرستان و گمراهانی است که تحت تأثیر تبلیغات مکاتب سکولار و غربی ها رفته اند.

الله تعالی در آیة دیگر می‌فرماید: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. [سُورَةُ البقرة: 191]

ترجمه: و آن ها را هر کجا یافتید، بکشید، و از آنجا که شما را بیرون کرده اند؛ آن ها را بیرون کنید، و فتنه (شرک) از کشتن بدتر است.

الله تعالی می‌فرماید که مشرکان و کفار را هرکجا یافتید بکشید، هرچند سبب نزول آیه در مورد مشرکان مکه است اما حکمش عام است و خاص نیست، سپس الله تعالی می‌فرماید از هر جای که شما را اخراج می‌کردند، اخراج شان کنید، چنانکه امروزه مجاهدین در هیچ جای مسکن ندارند، هر کشور طاغوتی آنان را اخراج می‌کنند و مهاجرین را که تا آخرین حد با آنان شدت می‌ورزند، و اخراج شان می‌کنند، پس الله تعالی می‌فرماید که همان‌گونه این ها را هم اخراج کنید و سپس

می‌فرماید که فتنه از کشتن بدتر است، اینجا هم فتنه به معنای شرک است، الله تعالی می‌فرماید که شرک بدتر از کشتن است، یقیناً که شرک بدتر از کشتن است، چون قتل ناحق گناه کبیره است و شرک اکبر، کفر است، انسان را از دایره اسلام خارج میکند و انسان را مباح الدم می‌گرداند.

پس مسلمانان باید بدانند که نزد الله شرک کسانی که در سرزمین هایشان زندگی می‌کنند بدتر و سخت تر از قتل است و کشتن مشرکان واجب است تا اینکه توبه کنند.

این مسائل وطن‌پرستی از صنوف ابتدایی تدریس می‌شوند، ولی ما تلاش می‌کنیم تا از صنوف بالا نقل کنیم، چون شاید خوانندگان متعلمین نیز باشند و طبیعتاً اطفالی که زیر نظام طواغیت بزرگ شده اند نمی‌توانند این مسائل را درک کنند، به هر صورت، در [ص 13 کتاب وطندوستي صنف 7] تحت عنوان وطندوستي چنین آمده است: وطن هویت ما را مشخص می‌کند و باعث عزت و کرامت ما می‌شود. کسی که وطن ندارد خوار و ذلیل می‌گردد و در چشم دیگران محترم شمرده نمی‌شود، از این جهت است که هر کس وطن خود را دوست دارد، ما هم وطن خود را از دل و جان دوست داریم.

اندکی بالای این متن تفکر کنید! کاملا با صراحت مخالف آیة های قرآن است، هرچند برای کفار سکولار دین و اسلام ارزش ندارد، اما برای کسی که ارزش دارد باید تدبر کند. نخست اینکه هویت مسلمان اسلام است، نه وطن. و وسیله شناخت او هم قوم و سپس قبیله است، نه وطن، چون قوم و قبیله ات را الله مشخص کرده است و وطنت را انگلیس. و این وطنی که انگلیس برایت رسم کرده است هرگز باعث عزت مسلمان نیست، بلکه لکه ننگ بر پیشانی مسلمانی است که انگلیس و روسیه برایش حد و مرز تعیین می‌کند و دیگر اینکه در اسلام چیزی بنام وطن وجود ندارد و هرگز وطن سبب کرامت انسان نیست، بلکه سبب کرامت انسان تقوا و ایمانش است، سپس می‌گوید، کسی که وطن ندارد، خوار و ذلیل می‌گردد و در چشم دیگران محترم شمرده نمی‌شود و سپس همین را علت دوست داشتن وطن بیان می‌کند. من می‌گویم یقیناً که برای یک مسلمان، یهود و نصارا و دیگر مشرکین ذلیل و خوار هستند و در گمان آنها هم مسلمانان ذلیل هستند، چون هر کس خود و دیگران را در آینه دین خود می‌بیند، لهذا دین کسی که وطنش باشد، بدون شک که نزد او صاحب ملیت دیگر خوار و ذلیل است، و این بنیاد تعصب جاهلی است که در ذهن شاگرد کاشته می‌شود و برایش هر مسلمان غیر افغان خوار و ذلیل معرفی میشود و شاید هم کدام بی وطن عزیز ترین شخص نزد الله باشد، همانند رسول الله صلی الله علیه

وسلم که از سرزمین پدری اش اخراج شد و بی وطن شد و در سرزمین الله سیر می‌کرد. پس از این وطن پرستانی که مدعی اسلام هستند بگویند که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که از مکه هجرت کرد و بی وطن شد، آیا ذلیل و خوار و بی کرامت شد؟ آیا تمام مهاجرین خوار، ذلیل، بی احترام و بی عزت بودند؟ معاذ الله آیا مکه باعث کرامت و عزت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود یا دینش؟ ببینید تا چه حد کفریات و گمراهی ها به این شاگردان آموزش داده می‌شوند.

الله تعالی در جواب این گفته سکولار های مرتد چه می‌گوید؟ الله تعالی می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. [سورة الحجرات: 13]

ترجمه: ای مردم! بی شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را اقوام و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست.

سبحان الله، الله تعالی به شکل صریح این سخنان سکولار های بی دین را رد میکند و می‌گوید که قوم و قبیله شما فقط برای شناخت شما است، نه وسیله عزت و افتخار شما، (هرچند وطن و ملیت های جاهلی را یاد نکرده است، در حالیکه در کتاب وطن را هویت میداند)، و سپس

الله تعالی می‌فرماید که بهترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، در حالیکه در کتاب مکتب بهترین شخص را وطندار ترین شخص معرفی می‌کند و بی وطن را ذلیل معرفی میکند که کاملا خلاف سخنان الله است.

الله تعالی در آیة دیگر دوستی با کافر برای عزت جستن را منافقت محض می‌داند، چنانکه می‌فرماید: بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. [سورة النساء: 138 - 139]

به منافقان بشارت ده که برایشان عذابی دردناک است، آنانی که کافران را به جای مؤمنان به دوستی بر می‌گزینند، آیا به نزد آنان عزت می جویند؟ پس (بدانند که) عزت همه ازآن الله است.

این سکولار های بی دین برای ترسیخ عقاید وطن‌پرستی چنان از افراط و دروغ گویی استفاده می‌کنند که حد ندارد، حتی جهاد فی سبیل الله بر خلاف شوروي ها را نیز به وطندوستی ربط می‌دهند در [ص 66 کتاب وطندوستي صنف 7] آمده است: جهاد در راه خدا هم نشانه ایمان داری است و هم علامه وطندوستي.

و سپس در [ص 67 همان کتاب] در مورد عوامل پیروزی در مقابل شوروی می‌نویسند: وحدت و یکپارچگی ملی. عشق آتشین به وطن و

حب استقلال و آزادی. ما فرزندان متدین و وطندوست افغانستان، با الهام از پدران و نیاکان مجاهد خود، وطن و سرزمین خویش را دوست داریم و همیشه برای دفاع از دین و استقلال میهن ما با جان و مال آماده می‌باشیم.

اندکی تفکر کنید که فرزندان ما و شما را چگونه با فریب وطن پرست می‌سازند، آیا جنگ برای وطندوستي جهاد در راه الله می‌باشد؟ جواب را از رسول الله صلی الله علیه وسلم بشنوید، رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. [صحيح البخاري ومسلم]

ترجمه:کسی که برای بلند کردن (برپایی) کلمه (دین) الله تعالی بجنگد، همان فرد فی سبیل الله است.

از حدیث معلوم میشود که هر کس برای غیر از تحکیم شریعت بجنگند، جهاد در راه الله نکرده است. چه بماند بخاطر وطن و غیره...

اگر جنگ بخاطری وطن جهاد باشد اوکراینی های نیز امرزو از زمره مجاهدین ! اند؟

و سپس می‌گوید که وحدت و یکپارچگی ملی، چه یک دروغ بزرگ و شاخدار! آیا مردم بخاطر وحدت و یکپارچگی ملی پیروز شدند؟

آیا تمام مردم افغانستان با مجاهدین ایستاد بودند؟

و یا اینکه اکثر مردم افغانستان مهاجر و یا با رژیم وقت یکجا شده بودند و سنگرهای داغ جهاد از اقلیت مخلصین حکایت داشت.

این چگونه وحدت ملی بود. و سپس می‌گویند که عشق آتشین به وطن و حب استقلال، آیا حب وطن شعار مجاهدین بود یا کمونیست ها؟ جمله «یا وطن یا کفن» شعار مجاهدین بود یا کمونیست‌ها، این موضوع یقینی است که کمونیست ها به ظاهر خود را وطن پرست جلوه میدادند نه مجاهدین، و عشق آتشین دروغین به وطن را هم کمونیست ها اظهار داشتند نه مجاهدین، چون مجاهدین بخاطر دین شان می‌جنگیدند و اولیت شان دفاع از مقدسات دین و سپس آزادی سرزمین شان بود، کمونیست‌ها کسانی بودند که دین را رها کرده حتی به همان وطن پرستی خویش خیانت کرده و با توپ و تانگ اجنبی ها داخل خاک شان شده ، سرزمین خرم و شاد را به گندواله های بی سرنشین تبدیل کردند.

اگر مجاهدین صرف بخاطر عشق آتشین وطن می‌جنگیدند، در میان مجاهدین عرب ها، پنجابی ها، چیچنی ها، ترک ها و غیره نیز بودند، آیا آنها بخاطر عشق آتشین وطن آمده بودند؟ کدام وطن؟ ویا هدف و انگیزه ایشان یاری ونصرت دین اسلام بود.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً، فَقُتِلَ، فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ**. [صحیح مسلم]

ترجمه: کسی که زیر پرچم کور و نابینا جنگید، که برای عصبیت (قومیت، وطنیت، ملیت، زبان...) می خشمید، یا برای عصبیت دعوت می‌نمود، یا عصبیت را پشتیبانی می‌کرد و کشته شد، به مرگ جاهلیت مرده است.

مسأله اول اینکه تمام پرچم های وطنی پرچم های کور و نابینا هستند،

هرکسی که تحت آن بجنگند، برای وطنیت به خشم آید، برای وطنیت دعوت دهد، یا وطنیت را پشتیبانی کند، در همین حال کشته شود به مرگ جاهلیت مرده است.

حالا هر معلم مکتب که با همین حالش بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است، چون برای وطنیت دعوت می‌دهند و وطنیت را پشتیبانی و حمایت میکنند.

به همین شکل در [ص 41-43 کتاب پشتو صنف 10]، وحدت ملی را به شاگردان تعریف میکنند و شاگردان را به آن تشویق می‌کنند.

در [ص 43-47 کتاب پشتو صنف 11]، محاوره ای را در مورد اهمیت و معرفی شناس نامه های ملی(تذکره) و ضرورت به آن صحبت کرده اند.

در [ص 129-131 کتاب فرهنگ صنف 10]، پرچم های ملی جاهلی را به شاگردان معرفی می‌کنند، و در مورد پرچم جاهلی وطنی سه رنگ توضیحات بیشتر می‌دهند و آن را توصیف می‌کنند و بخاطر رنگ شرعی دادن به آن به منبر و کلمه استدلال می‌کنند.

اینجا به یک موضوع باید إشاره کنیم در این شکی نیست که امروزه تمام پرچم های وطنی هم از لحاظ معنوی و هم از لحاظ شکل ظاهری غیر شرعی هستند، چون هیچ یکی از آن نه بخاطر اسلام، بلکه برای وطن هستند و شکل ظاهری پرچم ها نیز همانند پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم نیستند.

شکل ظاهری پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم همان طوری است که در صحیح بخاری آمده است: أنّها كانَت سَوداءَ مُرَبَّعَةً من نمِرَةٍ. [ترمذی و ابوداود]

یعنی پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاه رنگ مربعی از جنس پارچه بود.

و در عصر حاضر پرچم دولت اسلامی نیز همانند پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

در [ص 132 کتاب فرهنگ صنف 10]، سرود جاهلی ملی را به شاگردان شرح میدهند و آن را صدای قلب هر افغان می‌دانند، خلاصه اینکه شاگردان را به آن تشویق و ترغیب می‌کنند.

در [صفحات 27-28 کتاب فرهنگ صنف 12]، از تجلیل جشن آزادی و جشن های ملی جاهلی دیگر سخن زده اند، امان الله مرتد را غازی، محصل استقلال، پادشاه ترقی خواه معرفی میکنند و نوشته اند که برای آزادی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تلاش می‌کرد، و نوشته اند که او افکار نیک ملی در سر داشت که با تأسف همه ارمان های او تحقق نیافت، نخست امان مرتد را رهبر و بزرگ معرفی کرده اند و سپس از آن شاگردان را میگویند: ما ادامه دهنده گان راه و رسم نیاکان و مبارزان ملی کشور خود، برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور متحدانه کار می‌کنیم تا این که بیگانگان هوس مداخله و غرض ورزی ها را در امور کشور ما در سر نپرورانند و مانع وحدت ملی ما نشوند.

در این متن دقت کنید که شاگرد را به چه چیزی تشویق می‌کنند، شاگرد را ادامه دهنده راه مبارزان ملی مینامد، نه مبارز راه اسلام. سپس برای حفاظت از استقلال تحت استعمار ملل کفار و برای حفاظت از خط کشی های انگلیس متحدانه با سک ها، هندو ها، شیعه های رافضی، کمونیست ها، دموکرات‌ها ،صوفی های غالی و غیره کفار کار می‌کند، تا اینکه بیگانگان هوس مداخله را در امور کشور را در سر نپروراند و

مانع وحدت ملی کفری نشوند. برای وطن‌پرست ها هر مسلمان غیر هموطنش بیگانه است، مثلا امروز خلافت اسلامی می‌خواهد سرزمین افغانستان و پاکستان و ایران و غیره را تحت کنترل خود بیاورد و شریعت را تطبیق کند، پس این برای وطن پرست مداخله در کشورش است و با کفار رافضی یکجا علیه مجاهد می‌جنگد،که این کار نیز خارج کننده از ملت اسلام است. خلاصه اینکه اگر تمام آدرس ها را بدهم بسیار طول می‌کشد و وقت را ضایع می‌کند و موضوع دعوت به وطن پرستی و ملی‌گرایی موضوعی نیست که کسی از آن انکار کند، چون کتاب های فرهنگ و وطندوستی فقط برای نشر عقاید وطن‌پرستی تدریس می‌شوند و غیر از آن در کتب دیگر نیز این موضوعات به کثرت دیده می‌شوند و گاهی هم شخصیت های ملی‌گرا را معرفی می‌کنند و برای شاگردان الگو قرار می‌دهند و در وطن‌پرستی چنان غرق شده اند که هر مرتد و کافری که در راه وطن کشته شده شهید می‌نامند، که مثال‌های آن در کتاب [وطندوستي صنف 7] بیشتر دیده می‌شود.

حکم وطن پرستی و ملی‌گرایی در اسلام

طبق آنچه که در بالا ارائه شد. وطن پرستی به معنای کنار گذاشتن بسیاری از عقاید دین از جمله دوستی و دشمنی برای الله تعالی و جایگزینی آن به عقیده دوستی و دشمنی برای وطن و منافع وطن می باشد.

از اینرو وطن پرستی کفر اکبر و خارج کننده از دین است و هر که به آن گردن نهند، یا به سوی آن فرا خواند، یا برای آن فعالیت کند، یا بخاطر آن بجنگد، از دین اسلام برگشته و مرتد شده است و به دین وطن‌پرستی گرویده است.

چرا وطن‌پرستی و ملی‌گرایی کفر است؟

1 - وطنیت موجب اطاعت از کفار می‌شود.

هر کسی که فکر وطنی یا ملی‌گرایی را در سر دارد، حتماً از کفار اطاعت می‌کند، چون خط کشی های وطنی را همین کفار در رأس آن سازمان ملل بنام سرحدات بین المللی رسم کرده اند و مسلمانان را با زور به اطاعت از آن مجبور می‌کنند، اگر از آن ها اطاعت صورت بگیرد، پس کفار با آنها دوستی و صلح خواهند کرد و اما اگر از این قوانین و خط کشی های کفار اطاعت صورت نگیرد، پس تمام کفار جهان بر خلاف آن ائتلاف خواهند کرد. لهذا اطاعت از این خط کشی های کفار،

در حقیقت اطاعت از کفار است و قبلا هم در این مورد بیان کردیم که الله تعالی در مورد اطاعت از کفار می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. [سُورَةُ آل عِمرَان: 100]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان تان به کفر بر می گردانند.

و همچنان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ. [سُورَةُ آل عِمرَان: 149]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می گردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

لهذا بر اساس کلام الله تعالی، هر کس از کفار اطاعت کند، چیزی از ایمان در او باقی نمی‌ماند.

2 - وطنیت موجب از بین رفتن اخوت اسلامی و تفرقه میان مسلمانان می‌شود.

یقیناً که امروزه توسط وطن‌پرستی و ملی‌گرایی اخوت اسلامی از میان رفته و تفرقه میان مسلمانان حاکم شده است و هر کس که عقیده

ملی‌گرایی و وطنی را پذیرفته، براستی که به شکل شعوری از پیمان اخوت و برادری اسلامی دست بردار شده است، چون همین سرحدات وطنی هستند که مسلمانان را بیش از 55 کشور تقسیم کرده اند، یک مسلمان نمی‌تواند بدون پذیرفتن و عملی کردن شرایط کفار به کشور همجوار خود برود و اگر هم برود دستیگر و زندانی می‌شود، در عقیده ملی‌گرایی یک هموطن کافر با ارزش تر و صاحب حقوق بیشتر از مسلمان غیر هموطن است و خلاصه اینکه امروزه تمام اختلافات، افتراق و دشمنی های امت اسلامی به سبب همین وطن‌پرستی است، در حالیکه الله تعالی مؤمنان برادر خطاب می‌کند: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. [سورة الحجرات: 10]

ترجمه: یقیناً مؤمنان برادرند، پس میان برادران تان صلح (و آشتی) بر قرار کنید، و از الله بترسید، باشد که به شما رحم کرده شود.

و این برادری ممکن نیست جز با از بین بردن مرز های وطنی.

و الله تعالي می‌فرماید: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. [سورة المائدة: 55]

ترجمه: یار و ولی شما تنها الله است، و پیامبراش و آنهای که ایمان آورده اند، (همان) کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را می‌دهند.

اما در وطنیت فقط هموطنان یار و ولی می‌باشند، هرچند هموطن یهودی ، نصرانی ، هندو یا رافضی باشد.

دین مبارک اسلام به اتحاد و اتفاق بسیار تأکید دارد، تا اینکه نمی‌پذیرد در یک عصر دو نفر مومن و عادل بر مسلمانان حاکمیت کند، چه بماند که همانند امروز بیش 50 حاکم کافر بر مسلمانان حکومت کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: إِذَا بُويِعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الآخَرَ مِنْهُمَا. [صحیح مسلم]

ترجمه: اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفته شد، دومی آنها را به قتل برسانید.

3 - وطنیت موجب محرومیت مسلمانان از خلیفه واحد و دولت واحد می‌شود.

الله تعالی به مسلمانان امر میکند که: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا. [سورة آل‌عمران: 103]

ترجمه: و همگی به ریسمان الله چنگ بزنید و پراگنده نشوید.

بعضی از علماء ریسمان الله را به خلیفه و خلافت معنی کرده اند، چون اتحاد مسلمانان ممکن نیست مگر با خلافت. و حاکم کردن خلافت واحد و خلیفه واحد یکی از واجبات مهم است، چنانکه ابن حجر الهیتمی می‌فرماید: صحابه اجماع دارند بر اینکه نصب خلیفه بعد از

منقرض شدن زمان نبوت واجب است، بلکه آن را از مهمترین واجبات قرار دادند، طوری که بخاطر آن از دفن رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول گشتند. [الصواعق المحرقه ص 7]

کسی که اندک ترین معلومات از سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم داشته باشد، میداند که صحابه کرام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ کاری نکردند، مگر اینکه برای خود خلیفه تعیین کنند، حتی قبل از تعیین خلیفه، رسول الله صلی الله علیه وسلم را دفن هم نکردند و این بر اهمیت خلیفه و خلافت دلالت می‌کند.

و ابن حزم رحمه الله می‌گوید: همه اهل سنت و مرجئه و شیعه و خوارج بر واجب بودن خلافت اتفاق دارند و اینکه بر امت واجب است که برای امام عادل انقیاد داشته باشند، تا احکام الله را در بینشان اقامه کند، و با احکام شریعتی که رسول الله آورده است بر آنان سیاست کند. [الفصل ج 4 ص 78]

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: و انما الأمام جنة يقاتل من ورائه ويتقى به. [متفق علیه]

ترجمه: خلیفه مسلمانان سپر است، که از عقب آن جنگیده میشود و به او پناه برده می‌شود.

اما امروز به سبب وطن‌پرستی این واجب مهم ترک شده و مردم بجای

ریسمان الله به ریسمان کفر (وطنیت) چنگ زده اند، که نه سپر دارند و پناهگاهی بوده می تاند.

4 - وطنیت موجب ضعف مسلمانان و قوت کفار می‌شود.

بدون شک که وطنیت و ملی‌گرایی باعث نزاع و اختلافات امت اسلامی شده و این اختلافات بزرگترین سبب ضعف مسلمانان و چیرگی کفار بر امت اسلامی است.

الله تعالی می‌فرماید: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ. [سُورَةُ الأنفال: 46]

ترجمه: و از الله و رسولش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سُست می شوید و قوت تان از میان می رود.

5 - وطنیت سبب مرگ جاهلیت، خارج شدن از صف مومنان و رفتن به جهنم می‌شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ. [رواه أبو داود]

ترجمه: از ما (مسلمانان) نیست کسی که به عصبیت (قومیت، وطنیت، ملیت، زبان...) دعوت می‌کند، و از ما نیست کسی که برای عصبیت می‌جنگد و از ما نیست کسی که بر عصبیت بمیرد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً، فَقُتِلَ، فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. [صحیح مسلم]

ترجمه: کسی که زیر پرچم کور و نابینا جنگید، که برای عصبیت (قومیت، وطنیت، ملیت، زبان...) می خشمید، یا برای عصبیت دعوت می‌نمود، یا عصبیت را پشتیبانی می‌کرد و کشته شد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد اینچنین شعار ها می‌فرماید: وكل ما خرج عن دعوة الإسلام والقرآن من نسب أو بلد أو جنس أو مذهب أو طريقة؛ فهو من عزاء الجاهلية. [مجموع الفتاوی ج 28 ص 328]

ترجمه: و هر کس به غیر از اسلام و قرآن به سوی چیزی دیگری از قبیل نسب، وطن، ملیت، مذهب یا طریقه فریاد سر دهد، پس شعار جاهلیت را سر داده است.

6- وطنیت موجب موالات و دوستی با کفار می‌شود.

چنانکه می‌دانیم امروزه در تمام کشورها ادیان مختلف از جمله یهود، نصارا، هندوها، سک ها، روافض، مرتدین و غیره زندگی می‌کنند و وطن‌پرستان بخاطر منافع وطن خود با کفار هموطن خود موالات می‌کنند، برای دفاع از آنها می‌جنگند و در جنگ از آنها کمک می‌گیرند، که این به اتفاق مسلمانان کفر است. الله تعالی در این مورد در آیات مختلف می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ. [سورة المائدة: 57]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! آنانی که دین شما را به تمسخر و بازی گرفته اند؛ از کسانی که پیش از شما کتاب داده شده اند و (همچنین) کفار را؛ دوست نگیرید. و اگر ایمان دارید از الله بترسید.

و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا. [سورة النساء: 144]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید! کافران را به جای مؤمنان دوستان (خود) نگیرید، آیا می خواهید (با این کار) برای الله دلیل آشکاری بر ضد خود پدید آورید؟

و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.** [سورة المائدة: 51]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید،آنان دوستان یکدیگرند، و کسانی که از شما با آن ها دوستی کنند، از آن ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی کند.

و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.** [سورة التوبة: 23]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست (و ولی) خود قرار دهند، پس آنان ستمکاراننند.

و می‌فرماید: **لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ.** [سُورَةُ المجادلة: 22]

ترجمه: هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش مخالفت می ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان شان باشند.

از این همه آیات دانسته می‌شود که حتی با پدر و فرزند کافر نیز دوستی و موالات کرده نمی‌توانیم، چه بماند به یک هموطن و یک همشهری کافر، یقیناً که موالات با کفار علیه مسلمانان به اجماع امت کفر است.

و در یک حدیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که می‌فرماید: ما از مشرکان، کمک نمی‌گیریم.[صحيح السيرة النبوية ص 278]

سبحان الله! اندکی بیندیشید، رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشرکان علیه مشرکان کمک نمی‌گیرد، اما امروزه وطن‌پرستان بدون تشویش از مشرکان علیه مسلمانان کمک می‌گیرند.

7 – وطنیت موجب شرک با الله می‌شود.

خیلی ها با وطن چنان محبت می‌کنند که بخاطر آن مرتکب صدها کفر می‌شوند، که بعضی ها را قبلا متذکر شدیم، چنانکه شعار وطن‌پرستان پاکستانی چنین است (سب سی پهلی پاکستان) و شعار وطن‌پرستان افغانستانی چنین است (یا وطن یا کفن) و یا هم شعار ملی‌گرایان عرب

چنین است (کل عرب اولیاء بعض، لا فرق بین المسلم و غیره من اصحاب الادیان) و این همه شعار های کفر و محب های هستند که موجب شرک با الله می‌شوند.

الله تعالی می‌فرماید: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ. [سورة البقرة: 165]

و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می کنند، و آن ها را مانند دوست داشتن الله دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورد ه اند الله را بیشتر دوست می دارند.

8 - وطنیت موجب از بین رفتن تمایز میان کافر و مسلمان می‌شود.

چنانکه همه می‌دانند که در وطنیت و ملی‌گرایی حقوق، آراء و ارزش تمام شهروندان یک کشور چه مسلمان و غیر مسلمان یکسان است و هیچ مسلمانی بر کافر و هیچ فاسقی بر عالم برتری ندارد، اما در اسلام کافر و مسلمان هرگز حقوق مساوی ندارند، بلکه مسلمانان آزاد هستند و اهل کتاب در سرزمین مسلمانان باید ذلیلانه جزیه پرداخت کنند، چنانکه الله می‌فرماید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. [سورة التوبة: 29]

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

بسیاری از علماء اهل السنة می‌گویند که از کفار غیر اهل کتاب و مجوس جزیه گرفته نمی‌شود، لهذا یا باید اسلام بیاورند و یا هم باید کشته شوند، الله تعالی در مورد مشرکان می‌فرماید: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. [سورة البقرة: 191]

ترجمه: و آن ها (مشرکان) را هر کجا یافتید، بکشید، و از آنجا که شما را بیرون کرده اند؛ آن ها را بیرون کنید، و شرک از کشتن بدتر است.

و همچنان مرتد با مسلمان مساوی نیست، چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد مرتد می‌فرماید: مَن بَدَّلَ دينَه فَاقتُلُوهُ. [صحيح البخاري]

ترجمه: هر کسی که دینش را تبدیل کرد، او را بکشید.

لهذا این حکم مرتدین روافض، کمونیست‌ها و دموکرات‌ها است که باید به آن عمل شود.

و بسیاری از موارد دیگر از جمله: احترام به کفار ذمی، منصب دادن به آنها، داشتن خانه زیبا، داشتن آسب (امروزه موتر) زیبا، لباس زیبا و غیره برای کفار در سرزمین های مسلمانان جایز نیست که برای تفصیل می‌توانید در مورد شروط عمری برای اهل ذمه تحقیق کنید که عمر رضی الله عنه کدام شروط را بر اهل کتاب وضع کرده بود، اما متأسفانه همه‌ی آنها به سبب عقاید فاسد وطنیت زیر پا شده و امروزه در سرزمین های اسلامی حتی کفار محارب عزیزتر از مسلمانان شده اند.

9 – وطنیت موجب تعطیل هردو جهاد دفع و جهاد طلب می‌شود.

قتال در راه الله تعالی فرض است و جهاد الی قیام قیامت ادامه خواهد داشت و گروهی از مسلمانان تا قیام قیامت بر حق استوار خواهند بود و هر کس از این موارد انکار کند از آیة های صریح و احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار کرده است و حکم کسی را که آیات الله و احادیث صحیح و ثابت رسول الله صلی الله علیه وسلم را انکار کند بهتر می‌فهمید.

اما در وطنیت هم جهاد دفع و هم جهاد طلب هردو معطل قرار داده می‌شوند و هیچ نامی از جهاد برده نمی‌شود، الا در وقت اضطراری که

آنهم فقط برای دفاع از مرز های ساخته کفار شعار جهاد را سرمیدهند و بس.

اگر امروز به افغانستان و دیگر سرزمین ها نظر بیندازیم میدانیم که حکام همه کفار و مرتدین هستند که دین و دنیا را فاسد می‌کنند، جهاد با آنها فرض عین است، اما بنابر عقاید وطنیت کسی با آنها جهاد نمی‌کند، چون او را به چشم هموطن می‌بینند و هموطن را برادر می‌نامند و جهاد با آنها را فساد می‌نامند، معاذالله. و در غیر از آن هم در دیگر مناطقی که مسلمانان تحت شکنجه کفار قرار دارند، برای یاری و نجات آنها جهاد نمی‌کنند، چون آن را مسأله داخلی آنها می‌دانند، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا. [سورة النساء: 75]

ترجمه: و شما را چه شده است که در راه الله و (برای یاری) مردان و زنان و کودکان، مستضعف قتال نمی‌کنید، آنانی که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر که اهلش ستمگرند، بیرون ببر، و از جانب خود، برای ما سر پرستی قرار بده، و از جانب خود یار و مددکاری برای ما مقرر کن».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: المسلمون تتکافأ دماؤهم، یسعی بذمتهم ادناهم، و یجیر علیهم اقصاهم، و هم ید علی من سواهم، یرد مشدهم علی مضعفهم، و متسریهم علی قاعدهم. [رواه ابوداؤد - حسن]

ترجمه: خون مسلمانان با یکدیگر مساوی است، آنها در ذمه ها برابر هستند، از دورترین فرد مسلمان باید حفاظت صورت گیرد، در مقابل تجاوزگران آنها باید یک دست باشند، مومن قوی جواب مؤمن ضعیف می‌باشد و جنگجوی آن باید جواب نشسته آن باشد.

اما امروز تا چه حد مسلمانان تحت شکنجه اند و ندای (ربنا اخرجنا من هذه القریه ظالم اهلها) را سر می‌دهند؟

آیا همین ندا را همسایگان نزدیک ما در اویغور سر نمی‌دهند؟

آیا همین ندا را مسلمانان هند که تحت شکنجه گاوپرستان هستند، سر نمی‌دهند؟

آیا همین ندا را مسلمانان برما، فلسطین، سوریه، عراق، ایران، قفقاز،

چیچن، حتی خود مردم افغانستان سر نمی‌دهند؟ آیا همین مردم از دست ستمگران فرار نمی‌کنند؟

آیا بخاطر فرار از افغانستان کفر را در کشور های اروپایی قبول نمی‌کنند؟

یا این همه مسایل داخل شان هستند و شما نظر به عقاید وطنی در امور آنها دخالت نمی‌کنید؟

این کفر وطن‌پرستی مبارک وطن‌پرستان باشد! اما ما امر الله تعالی را زیر پا و مظلومیت مسلمانان را تحمل کرده نمی‌توانیم.

10 - وطنیت موجب تعطیل احکام سرزمین ها می‌شود.

در اسلام دو دیار وجود دارد، یکی دار اسلام و دیگر هم دار کفر، و این تقسیمات در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم صورت گرفت که بعد از برپایی دولت اسلامی در مدینه، تمام مناطق غیر از مناطق تحت تسلط رسول الله صلی الله علیه وسلم دار کفر اعلان شد و هجرت از آن واجب شد و دار اسلام هر آن سرزمینی است که سلطه آن در دست مسلمانان باشد و احکام شریعت در آن جاری باشند و دار کفر هم هر آن سرزمینی است که سلطه آن در دست کفار و مرتدین باشد و احکام شریعت در آن جاری نباشند. این موضوع به شرح بیشتر نیاز دارد، اما من به شکل مختصر بیان کردم.

خلاصه اینکه در وطنیت یکی از بزرگترین حکم اسلام که بعد از ایمان باید انجام گیرد، هجرت به دار اسلام است، تعطیل می‌باشد. و اما اگر

هر کسی به نیت جهاد و حفاظت دین خود به کشور دیگر هجرت کند، پس بعد از دستگیری حدود بیست الی سی سال حبس می‌شود و بدون پاسپورت و ویزا هیچ کسی نمی‌تواند به کشور دیگری هجرت کند، در حالیکه برای ورود به دار اسلام هیچ نیازی به چنین موارد نیست و این همه قوانین صرف برای جلوگیری از اجتماع مسلمانان ساخته شده اند.

الله تعالی در مورد هجرت می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۚ وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. [سورة الأنفال: 72]

ترجمه: همانا کسانی که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان هایشان در راه الله جهاد نمودند، و کسانی که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان یاران یکدیگرند، و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکرده اند، شما هیچ گونه دوستی (و مسؤلیتی) در برابر آن ها ندارید؛ تا آنکه هجرت کنند، و اگر در (کار) دین از شما یاری خواستند، پس برشماست که (آنها را) یاری کنید، مگر بر علیه گروهی که میان شما و آن ها پیمانی است، و الله به آنچه می‌کنید؛ بیناست.

11 – وطنیت موجب تعطیل حدود الله میشود.

در یک وطن سکولار اقشار مختلف و ادیان مختلف زندگی می‌کنند، لهذا حقوق هر یکی از آنها مساوی میباشد، و هیچ شهروند بر شهروند دیگر برتری ندارد، چنانکه شعار یکی از طواغیت افغانستان چنین بود: (هیچ افغان از افغان دیگر برتر نیست و هیچ افغان از افغان دیگر کمتر نیست). لهذا در چنین کشورهای سکولار دین یک افغان نیز بر دین افغان دیگر برتر نیست، مثلا نزد ملی‌گرایان سکولار دین اسلام بر نصرانیت برتر نیست، لهذا اینچنین کشور ها نمی‌توانند یک دین خاص را در کشور خود تطبیق کنند، به همین علت یک مجلسی از تمام اقشار و ادیان کشور جمع می‌کنند و دین را گذاشته بر اساس هوای نفس شان حکم می‌کنند. چون اگر بر یک دین خاص عمل کنند، حقوق دیگران در آن پایمال می‌شود.

لهذا اگر به کشور های وطنی و ملی‌گرا نظر بیندازیم، می‌بینیم که در آن حدود از جمله :قطع دست سارق، سنگسار زانی، قتل لوطی، قتل مرتد و غیره اجراء نمی‌شوند و علاوه بر این، دیگر احکام شریعت نیز تعطیل می‌گردند، اما الله تعالی می‌فرماید: وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. [سورة المائدة: 44]

ترجمه: و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است.

و می‌فرماید: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. [سورة النساء: 65]

ترجمه: نه، سوگند به پروردگارت که آن ها ایمان نمی آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

و اینچنین آیه های دیگر نیز وجود دارند که بحث آن در بخش حکم بغیر ما انزل الله می آید. ان شاءالله .

تنبیه: بعضی از وطن‌پرستان به احادیث دروغین از جمله؛ حب الوطن من الایمان و من قتل دون وطنه فهو شهید، استدلال می‌کنند، و باید بدانید که هیچ یکی از این دو حدیث نیستند و این جملات توسط جاهلان کوردل وضع شده و بدون کدام دلیل به رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت داده می‌شوند، در حالیکه این جملات هیچ سند و مدرک در کتاب های دین هم ندارد، و احادیث باطل و موضوعی هستند.

مکاتب و دعوت بسوی تصوف

یکی از گمراهی های بزرگی که سکولار ها در نصاب تعلیمی افغانستان جابجا کرده اند، دعوت به تصوف میباشد؛ آن هم به شیوه‌ای که صوفی

ها را بزرگ نمایی کرده، آنان را علمای جهان اسلام معرفی کرده و مسلک شان را راه هدایت بشریت معرفی میکنند.

تعریف تصوف:

تصوف یکی از فرقه های گمراه منتسب به اسلام بوده که اصلی در اسلام ندارد، منتسبین تصوف را صوفی می‌نامند و صوفی به معنای پشمینه پوش می‌باشد، اما باید یادآور شد که بزرگان تصوف تا حالا یک تعریف شرعی یا اصطلاحی ندارند که بر آن متفق باشند، بلکه هر کسی به اعمال و عصر خود دیده یک تعریف وضع کرده اند، تا اینکه بعضی از صوفي ها تعداد تعاریف تصوف را بیش از 3000 تعریف می‌دانند که اکثرا از یک دیگر متفاوت اند.

آغاز و منشأ تصوف:

علماء در مورد آغاز تصوف اقوال مختلف دارند، اما همه بر این متفق اند که کلمه‌ی صوفی در دو قرن نخست هجری مشهور نبود، اما شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن خلدون رحمهم الله بر این باور اند که لفظ صوفیه بعد از سه قرن نخست هجری به میان آمد. [مجموع الفتاوي و مقدمة ابن خلدون]

اما در مورد منشأ تصوف باید گفت که هرچند صوفی ها خود را در ظاهر تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام می‌دانند و حتی در ابتداء ادعا میکردند که از نسل رسول الله صلی الله علیه وسلم اند و همین علت بود که به سرعت عقاید خود را در سرزمین های اسلامی پخش کردند، اما وقتی تحقیق کنیم هرگز نمی‌توانیم این اعمال صوفی ها را در سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و یا احادیث صحیح پیدا کنیم، هرچند صوفی ها احادیث دروغین زیاد وضع کرده و به آن تمسک جسته اند.

خلاصه گفته می‌توانیم که این مسلک تا حد زیادی از رهبانیت نصارا و بودایی ها تأثیر پذیرفته است و مشابهت های زیادی با رهبانیت مسیحی دارد، از جمله پشمینه پوشی، گوشه نشینی، محبت و عشق، سختگیری با نفس، تجرد، ذکر، خاموشی، تأسیس خانقا، ساختن عبادتگاه بر قبور و غیره... که این همه موارد را واضحانه در کتب صوفی ها دیده می‌توانیم. حتی اینکه در کتب صوفی ها از جمله کتاب صوفی عبدالرحمن جامی در مورد اولین خانقاه چنین آمده است: (و همچنین اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کردند آن است که در رمله شام تاسیس کردند و سبب آن بود که روزی امیری نصرانی به شکار رفته بود در راه دو تن را دید از این طایفه که فراهم رسیدند دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا بنشستند و آنچه داشتند از خوردنی

پیش نهادند و بخوردند. آنگاه برفتند. امیر نصرانی را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد یکی از ایشان را بخواند و پرسید که: «آن که بود؟» گفت: «ندانم.» گفت: «ترا چه بود؟» گفت «هیچ چیز» گفت: «از کجا بود؟» گفت «ندانم.» آن امیر گفت: «پس این الفت چه بود که شما را با یکدیگر بود؟

درویش گفت که این ما را طریقت است» نصرانی گفت: «شما را جایی هست که آنجا فراهم آیید» گفت: «نی.» سپس امیر نصرانی گفت: «من برای شما جایی بسازم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیید.» پس آن خانقاه به رمله بساخت.) [نفحات الانس ص 35]

این هم تاریخ اولین خانقاهی که به اقرار خود صوفی ها توسط یک امیر نصرانی ساخته شده است.

فرقه های تصوف:

تصوف چنانکه تعریف های زیاد و مختلف دارد، به هیمن شکل فرقه ها و گروه های زیاد و مختلف نیز دارد که نخستین طریقه های تصوف در قرن چهارم به وجود آمدند، اما در کل در عصر ما چهار فرقه آن بسیار مشهور و موجود هستند که بسیاری از مردم را به گمراهی کشانیده اند، این فرقه ها عبارتند از: 1 - نقشبندیه 2 - قادریه 3 - سهروردیه 4 - چشتیه

این چهار فرقه با هم اختلافاتی دارند اما در عقاید و اصول باهم بسیار نزدیک هستند.

عقاید تصوف:

صوفی ها در ابتدا به شکل تزکیه کنندگان نفس ظاهر شدند و به مرور زمان به گمراهی صوفی ها افزوده شد و چیز های را از جمله فیض، کشف، سماع و رقص، آواز خوانی، مجذوب شدن و... اختراع کردند که در ابتدای اسلام (عصر پیامبر، صحابه و تابعین) وجود نداشت و با آن اکتفاء نکردند، بلکه عقاید فاسد زیادی را ابداع کردند که از آن جمله اعتقادات می‌توان از عقاید ذیل یاد کرد:

1 – عقیده دارند که پیر داشتن واجب و فرض است، کسی که پیر ندارد، پیر او شیطان است و او فاسق و کافر است.

2 – عقیده دارند که از میان حیوانات نیز میتوان پیر گرفت.

3 – عقیده به معذور بودن و عصمت پیر هایشان دارند.

4 – اعتقاد دارند که ما از جنت بی پروا هستیم و از جهنم نمیترسیم و کسی که بخاطر رسیدن به جنت عبادت کند، پس اعمالش ضایع است.

5 - در مورد الله اعتقاد به حلول(یعنی الله داخل انسان حلول میکند)، وحدة الوجود(یعنی وجود خالق و مخلوق یکی است) و اینکه مخلوقات سایه الله هستند، معاذالله

6 - اعتقاد به ملاقات با ارواح مرده ها، حاضر شدن آنان و بیعت کردن با آنان را دارند.

7 - ساختن بناء و مساجد بر قبور.

8 - زیارت قبور و استعانت از آنها.

9 - عقیده دارند که کعبه به زیارت و ملاقات پیر ها می‌رود.

10 - عقیده دارند که پیر به الله احتیاج ندارد.

11 - عقیده دارند که پیر هایشان بر مخلوقات تصرف دارند.

12 - عقیده دارند که رسول الله صلی الله علیه وسلم انسان نبود و نور بود و سایه نداشت.

13 - عقیده دارند که ذات پیر بیشتر از رسول الله صلی الله علیه وسلم مستحق احترام است و سمت خانه او را بیشتر از سمت قبله تعظیم می‌کنند.

مصادر عقاید صوفیه:

منهج اسلام و منهج تصوف از همان بنیاد جدا میشوند که آن مسئله مصدر تشریع است، مصدر اسلام وحی پیامبر یا همان قرآن و سنت می‌باشد، اما صوفی ها مصادر عقاید و تشریع خود را وحی شیطانی اولیاء، کشف دروغین پیران، ملاقات با مردگان، ملاقت با خضر علیه السلام و خواب هایشان قرار داده اند، همین سبب است که تشریعات اهل تصوف متعدد است و هر شیخی از خود عبادات و طریقه های ذکر مخصوص خود را دارند و حد و مرز ندارند، اما در اسلام همه چیز مرزبندی شده است هم عقاید، هم عبادات و هم همه شرایع دیگر و دین هم کامل شده است و نیازی به بدعات در دین نیست.

مفاسد اخلاقی صوفی ها:

و همچنان باید یاد آور شد که خیلی ها صوفی هارا اهل تزکیه میدانند اما در حقیقت بدکار ترین و فاسد ترین مردم اند، چون نزد اهل تصوف هیچ چیزی حلال و حرام نیست، همه چیز نزد آنها یکسان است، آنها کسانی بودند که برای بار نخست حشیش را میان مسلمانان شایع کردند و بیشتر آنها زانی و لوطی هستند. و در کتب شان از پیر هایشان داستان های دارند که آنها در بازار ها برهنه می‌گشتند و سه نفر یکجا حمام می‌کردند، چنین و چنان می‌کردند که حیاء ما را مانع می‌شود تا

آن مسائل را یکی پی هم بنویسیم، اما پیشنهاد می‌کنیم که این همه مسائل فوق را با جزئیات و اسناد بیشتر آن می‌توانید در سلسله دروس «النیل التشرف فی هدم اساس التصوف - صادر شده از موسسة العزائم» بشنوید و آگاهی بیشتر حاصل کنید، ان شاءالله به زودی کتاب آن نیز به دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت.

حقیقت صوفی های ذکر شده در کتب نصاب تعلیمی سکولاری افغانستان:

وقتی ما به کتب مکاتب سکولار افغانستان مراجعه کنیم پس در کتب مختلف آنها از جمله در ادبیات دری، ادبیات پشتو، فرهنگ و وطندوستی در می‌یابیم که صوفی ها را به شاگردان مدح می‌کنند، عقاید آنها را راه نجات بشریت مینامند، و آنها را علمای جهان اسلام معرفی میکنند، در حالیکه هیچ نیازی نیست در کتب ادبیات زندگی نامه کسی را مطالعه کرد در مورد عقاید کسی بحث کرد، کافیست دستور زبان را به شاگردان بیاموزند، املا و انشاء درست را به شاگردان بیاموزند، فن بیان را به شاگردان بیاموزند، اما این سکولار ها برای گمراهی شاگردان تمام موضوعات ادبیات را بر همین صوفی ها میچرخانند، گویا که آنها بانی ادبیات دری و یا پشتو باشند، اما جز گمراه کنندگان چیزی دیگری نیستند، و زمانیکه شاگردان از مکاتب فارغ شوند، نه ادبیات را میدانند و نه املاء و انشاء درست را و نه هم

دستور زبان را، اما چون دوازده سال را بر معرفی اشخاص گمراه همچون جلال الدین رومی و عبدالرحمن بابا و دیگران می‌گذرانند، همه شاگردان آنها را میشناسند و اشعار آنها سر زبان های شاگردان میباشند. در سطور ذیل صوفی های را معرفی میکنیم و اندکی بر حال آنها میپردازیم که در کتب مکاتب سکولار به شاگردان معرفی میشوند، اشعار آنها تدریس میشوند و آنها را الگوی برای شاگردان معرفی میکنند، تا شاگردان از آنها تاثیر گرفته و همانند آنها گمراه شوند.

جلال الدین رومی بلخی و شمس تبریزی

یکی از صوفی های گمراه مشهور که جلال الدین بلخی میباشد، در کتاب های مختلف نصاب تعلیمی از آن یادآوری شده است، اشعار او نقل شده و به شاگردان یکی از علمای بزرگ جهان اسلام معرفی شده است، ابتداء آدرس های را برایتان میدهیم که ما به دلیل کمبود وقت صرف از کتاب صنف 10، 11 و 12 جمع آوری کرده ایم که در آن صفحات این گمراه معرفی شده است و یا هم اشعار او به شاگردان تدریس میشوند، سپس از آن بر گمراهی های جلال الدین رومی بلخی خواهیم پرداخت.

در [ص 49 کتاب دری صنف 10]، یکی از اشعار صوفی مولانا جلال الدین بلخی را از کتاب مثنوی معنوی وی نقل کرده اند، و در صفحه 50 در بخش توضیحات، شرحی مختصری بر کتاب مثنوی داده اند و آن

کتاب شرکی را: یکی از بزرگترین محصول اشعار، بهترین آئینه افکار، کاملترین دیوان تصوف به زبان دری و عالیترین شهکار نبوغ و الهام بشر معرفی میکنند. و همچنان در سطر های بعدی در مورد مولانای صوفی می‌نویسند که: وی بعد از ملاقات با شمس تبریزی، صوفی نامور وقت، حالش دگرگون شد و در عالم عرفان به مقام والایی رسید.

و همچنان در [ص 89 کتاب دری صنف 11]، شعر وی را آورده اند. و همچنان در [ص 39 کتاب دری صنف 12]، یکی از شعر شرکی وی را آورده اند، که در مورد عقیده وحدت الوجودی سروده است "بشنو از نی چون حکایت میکند..."

همچنان در[ص 37 - 42 کتاب دری صنف 12]، اشعار صوفی های همچو ناصر خسرو، جلال الدین رومی بلخی، خیام، سعدی، سنایی و غیره را تحت عنوان شعر دری از لحاظ قالب شعری جمع کرده اند. در [ص 18 کتاب دری صنف 10]، در بخش خود آزمایی اشعار صوفی جلال الدین بلخی را آورده اند.

در [ص 87، الی 89 کتاب دری صنف 10]، بلخ باستان را به معرفی گرفته اند، و در مورد اهمیت این شهر چنین نوشته اند: در شهر کوچک بلخ امروز نیز مزارهای بزرگان دین، عرفای عالی مقام (صوفی‌ها) و شعرای بزرگ دیده می‌شود. ازجاهای دیدنی این شهر کوچک، ویرانهٔ

مدرسۀ سبحانقلی خان، مسجد و معبد خواجه محمد پارسا، مسجد نه گنبد، مزار محمد بن حسین خطیبی پدرکلان حضرت مولانا، مزار رابعۀ بلخی، مزار خواجه عکاشه وغیره می‌باشد. و همچنین نوشته اند: شعرای بزرگ و دانشمندان عالی مقام چون رابعۀ بلخی، دقیقی بلخی، عنصری بلخی، ابن سینای بلخی، ابوالمؤید بلخی، شهید بلخی و ستارۀ درخشان ادب عرفانی ما حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی از همین شهر برخاسته اند.

در [ص 99 - 102 کتاب فرهنگ صنف 12]، صوفی جلال الدین بلخی را معرفی کرده اند، در مورد وی نوشته اند: روزی جوان ژولیده مویی بر او وارد گردید و بر زنده گی و روان او تاثیر فوق العاده گذاشت. این جوان شمس تبریزی بود و نبوغ او از مولانا شخصیت دیگری ساخت. مولانا تدریس و شاگردان را رها کرده به سرودن غزل و مثنوی معروف آغاز نمود و غزل های شور انگیز و دلنشین سرود. عنایت شمس وی را به جهانی شور، هیجان و عشق کشاند و مولانا به وجد و سماع پرداخت که دیوان شمس تبریزی مجموعه همین غزلیات است. زنده گانی واقعی مولانا بعد از همین برخورد و دگرگونی حالش شروع شده و از برکت انفاس شمس، عارف وارسته، فرهیخته و کامل گردید. و همچنان نوشته اند: از مولانا دو اثر بزرگ به میراث مانده به نام های کلیات شمس (دیوان کبیر) و مثنوی معنوی.

و قول جامی را تاییداً ذکر کرده اند که: حضرت خاتم الشعرا جامی در مورد مثنوی چنین گفته است

مثنوي معنوی مولوی هست قرآن بر زبان پهلوی

من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغامبر، ولی دارد کتاب

و نوشته اند: مثنوی با این بیت ها شروع شده است:

بشنو از نی چون شکایت می کند * و از جدایی ها حکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند * و ز نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق * تا بگویم شرح درد اشتیاق

صوفی جلال الدین بلخی که یکی از پیشتازان و شیوخ اهل تصوف فارسی زبان میباشد، یکی از گمراهانی است که دارای عقیده وحدت الوجود میباشد و این عقیده فاسد او در لابلای اشعارش به صراحت آشکار میشود، و یکی از اشعار او که در مورد عقیده فاسد وحدت الوجود سروده است در کتب مکاتب نیز به شاگردان تدریس میشود که در [ص 39 کتاب دری صنف 12 و ص 101 کتاب فرهنگ صنف 12] تدریس میشود، این شعر همانی است که کتاب شرکی معنوی مثنوی خود را با آن آغاز میکند، متن شعر چنین است:

بشنو از نی چون شکایت می کند * و ز جدایی ها حکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند * و ز نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق * تا بگویم شرح درد اشتیاق

... الی آخر

جلال الدین صوفی از الله تعبیر های خودش را دارد مثلا (بی صورت) (معشوق) (لامکان) (نیستان) (خواجه) (خدا) و غیره.. در این شعر نیز اساسا از وحدت الوجود صحبت میکند، و سخنش را از «نی» آغاز میکند، البته همان «نی» که او را از «نیستان» وحدت بریده اند، اینک با نوا های پر سوز و گدازش مردم را می رقصاند، او میگوید که ما به خدا پیوسته بودیم ولی آن پیوست دچار گسست شد و از خدا بریدیم، اینک از آن دم تا اکنون می تپیم تا وصل دوباره صورت گیرد، ولی این وصل بدون مرگ میسر نخواهد شد، درد های جدایی را همین «نی» حکایت میکند و در فراق جدایی مینالد و می تپد، به همین اساس شنیدن صدای نی ثواب دارد.

این است معنای حقیقی شعر جلال الدین صوفی، اما آن جهال که این شعر را تاویل میکنند، میتوانند به کتب معتبر تفسیر مثنوی مراجعه کنند.

کتاب مثنوی جلال الدین صوفی از همان مقدمه واضح میشود که کتاب گمراه کننده و شرکی است، چون تمام صفات قران را به مثنوی نسبت داده است و مقدمه مثنوی با این کلمات صوفی جلال آغاز میشود:

(این است کتابِ مثنوی که اصولِ دین در کشفِ اسرارِ شُهود و یَقین به شمار می‌آید. این کتاب، حاویِ بزرگترین فِقْهِ الهی و درخشان‌تَرین شریعتِ الهی و روشن‌ترین بُرهانِ الهی است. روشناییِ آن به چراغی در طاقچه‌ای فرو نِشَسته به دیوار می‌مانَد که به گونه‌یی تابناک‌تر از سپیده دَمْ پَرتو اَفْشانی می‌کند. این کتاب بهشت دل‌هاست، پُر از چَشمه‌ها و درختان و یکی از آنها چَشمه‌یی است که رَهروانِ این راه آن را سَلْسَبیل نامیده اند. [کتاب مثنوی] در نَظَرِ صاحبانِ مَقامات و کَراماتْ بهترین مَقام و خوش‌ترین استراحتگاه است. نیکان در آن می‌خورند و می‌نوشند و آزادگان از آن شادمان می‌شوند و به وَجْد می‌آیند. این کتاب به نیلِ مصر می‌مانَد: شکیبایان را سیراب می‌کُند و مایه حسرتِ فرعونیان و کافران است. چُنان که خدایِ مُتعال گفته است: "بسیاری را با آن گُمراه می‌کُند و بسیاری را با آن راه می‌نِمایَد". این کتاب، شِفایِ دل‌هایِ بیمار و زُداینده غم‌ها و شارحِ قرآن و مایه فَراخ روزیِ و پاکیزگیِ اخلاق است. به دستِ کاتبانی اَرجُمَند و دُرُستکار نوشته شده است که نمی‌گُذارند دستِ کسی جُز پاکان به آن برسد. از جانبِ خدایِ جهانیان فرود آمده است، باطل را نه از پیشِ روی و نه از

پُشتِ سَر در آن راهی نیست و خدا که بهترین نگاهبان و مهربان‌ترینِ مهربانان است، دیده‌بان و پاسدارِ آن است. این کتاب، اَلْقابِ دیگری نیز دارد که خدا به آن ارزانی داشته است اما ما از بسیار به همین مُختَصَر بَسَنده کردیم. اندک، نمونه‌ی بسیار است و جُرعه نمونه آبگیر و مُشت نمونه خَروار. چنین گوید بَنده‌ی ناتوانِ مُحتاج به رَحمَتِ خدایِ مُتعال، مُحمَّد بْنِ مُحمَّد بْنِ حُسین بَلْخی، که خدا از او بپزیرد کوشیده‌ام تا با آوردنِ قِصّه‌هایِ شِگِفت و نُکته‌ها و سخنانِ بَرگُزیده و اشاره‌هایِ گرانْبَها و رَوِشِ زاهِدان و گُلْزّارِ عابدین، دامنه سخن را در مَنْظومه مثنوی به درازا بکشانم و این همه را در قالب عباراتی کوتاه و پرمعنا بریزم؛ به درخواستِ سَروَرَم و پُشت و پَناهم و تکیه گاهم و جانِ دَرونِ کالْبَدَم و ذخیره دنیا و آخِرَتَم، یعنی شیخِ مُقْتدایِ عارفان، پیشوایِ هدایت و یقین، فریادرَسِ مردمان، امین قلب‌ها و عقل‌ها، وَدیعه خدا در میانِ آفریدگان و بَرگُزیده او از میانِ خَلْق، مَقْصودِ خدا از اَحکامِ نازل شده برگانِ قبایل، و صاحبانِ فضایل و نورهایِ دلایل...)

جلال الدین صوفی عقاید فاسد خود را در اشعار خویش نیز به شکل صریح واضح کرده است که مشت نمونه خروار آن را برایتان پیش خواهیم کرد:

گشت فرعونی انا الحق گشت پست *** گفت منصوری انا الحق و بِرَست

آن انا را لعنت الله در عقب *** وین انا را رحمت الله ای محب

[دفتر پنجم – معشوق از عاشق پرسید خود را دوست تر داری یا مرا]

این است عقیده فاسد جلال الدین صوفی که ادعای الوهیت منصور حلاج را تایید میکند، و او را اولیا الله میداند، حلاج کسی بود که ادعای الوهیت کرده بود و او نیز مانند صوفی های دیگر باورمند وحدت الوجود بود و او را نخستین داعی این عقیده میدانند، منصور در یکی از اشعارش میگوید:

أنا من أهوى و من أهوى أنا *** نحن روحان حللنا بدنا

فإذا أبصرته أبصرتنی *** و إذا أبصرتنی أبصرتنا

یعنی: من و خدا دو روح در یک بدن هستیم، اگر خدا را دیدی یعنی من را دیده ای، و اگر مرا دیدی گویا خدا را دیده ای

خلاصه این که منصور حلاج به فتوای علمای عصرش به جرم ادعای الوهیت تکفیر شد و حکم اعدامش صادر شد و کشته شد.

اما جلال الدین صوفی در یکی از اشعار دیگرش میگوید که جاهلان منصور را به دار آویختند ورنه ما قبل از خلقت منصور نعره ی انا الحق را سر زده ایم و میگوید که ما قبل از خلقت آدم علیه السلام آباد بودیم، صوفی جلال الدین چنین میگوید:

ما به بغداد جهان، جان انا الحق میزدیم *** پیش از آن که این دار و گیر و نکته منصور بود

پیش از آن که این نفس کل، در آب و گل معمار شد *** در خرابات حقایق عیش ما معمور بود

[دیوان شمس تبریزی غزل شماره 731]

و صدها بیت شرکی دیگر نیز نوشته است میتوانید که خلاصتا آدرس آنها را برایتان میدهیم و خودتان به آن مراجعه کنید؛ در [دفتر سوم مثنوی معنوی – شیخی بایزید را که کعبه منم] در این شعر میگوید که شیخی بایزید را گفت به کعبه نرو و بیا هفت بار گرد من طواف کن، و چون مرا دیدی خدا را دیده ای، و اگر شک میکنی که من از حق (خدا) جدا هستم پس بیا و در من درست بنگر، در این شعر عقیده کثیف خود واضح کرده و طواف کردن بنده را مساوی به طواف کعبه دانسته است.

در [دفتر ششم مثنوی معنوی – عالم هست و نیست...] الله را استاد سحر باف نامیده است نعوذ بالله.

جلال الدین صوفی در [دیوان شمس غزل شماره 468] بر حجاج بیت الله تمسخر میکند و میگوید که شما تا حال نداستید که خودتان خدا اید:

گر صورت بی صورت معشوق ببینید * هم خواجه و خانه و هم کعبه شمایید

در اینجا الله را به بی صورت، معشوق و خواجه تعبیر کرده است.

در [دفتر دوم مثنوی – انکار موسی علیه السلام بر شبان] در این شعر جلال الدین بلخی یک داستانی را از خود ساخته است و در آن به موسی علیه السلام توهین کرده است و الله را شپشی دانسته است معاذالله کفر بزرگتر از این چه بوده میتواند؟.

و در شعر دیگر به انسان میگوید:

تو مکانی اصل تو در لا مکان * این دکان بربند و بگشا آن دکان

[دفتر دوم – تعریف کردن له منادیان قاضی]

در این شعر انسان را به مکان وصف میکند و الله را لا مکان و به انسان میگوید که اصل تو در لامکان است یعنی تو از لا مکان جدا شده ای، و در سطر دیگر میگوید که وصف مکانی ات را ببند و وصف لامکانی ات را بگشا.

در [دفتر پنجم – در بیان آنکه عارف واصل...] چنین شعری سروده است یعنی وقتی عارف واصل اگر دعا میکند گویا خدا از خود چیزی خواسته باشد:

کان دعای شیخ نه چون هر دعاست * فانی است و گفت او گفت خداست

چون خدا از خود سوال و کد کند؟ * پس دعای خویش را چون رد کند؟

یعنی اینک خدا از خود خواسته است، چگونه ممکن است خدا دعای خود را رد کند؟ زیرا عارف واصل خدا است معاذ الله

در [دفتر ششم – بار دیگر رجوع ...] جلال الدین صوفی خود میگوید که مثنوی در اثبات وحدت الوجود نگاشته شده است، و در این شعر برای اثبات وحدت الوجودی مثال میزند که شما بر یک چیز دو اسم میگذارید، ولی در حقیقت آن دو وجود ندارد بلکه هردو یکی است، مثلا در دکان کفشگر کفش و چرم، قالب و چوب، در دکان بزاز متر و فلز دو نام ولی دارای یک جوهر اند، و عین موضوع در انسان و الله نیز صدق میکند معاذالله

مثنوی ما دکان وحدت است *** غیر وحدت هر چه بینی آن بت است

در دکان کفشگر چرم است خوب *** قالب کفش است اگر بنی تو چوب

نزد بزازان قر، ادکن بود *** بهر گز باشد اگر آن بود

وحدت اندر وحدت است این مثنوی *** از سمک رو تا سماک ای مثنوی

در [دفتر دوم – شکایت گفتن پیرمرد به طبیب...] در این شعر جلال الدین صوفی به مسجد توهین میکند و برای مسجد از خود معنا میتراشد و مخالفین مسجد اختراعی خود را خر خطاب میکند.

بر در این خانه گستاخی ز چیست؟ *** گر همی دانند کاندر خانه کیست

ابلهان تعظیم مسجد میکنند *** در جفای اهل دل جد میکنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران! *** نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کان اندر درون اولیاست *** سجده گاه جمله است آنجا خداست

در [دفتر چهارم – حکایت آن مرد تشنه...] جلال الدین صوفی در مورد اتصال بدون کیفیت بین الله و بنده میگوید:

پیش من آوازت آواز خداست *** عاشق از معشوق حاشا که جداست

اتصال بی تکییف بی قیاس *** هست رب الناس را با جان ناس

در [دیوان شمس تبریزی غزل 3224] صوفی جلال الدین به قران و اسلام پوست و مغز قایل میشود و به دیگران میگوید که قشرش را ترک کنید، یعنی فرایض ظاهری را ترک کنید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم * قشر را بر دیگران بگذاشتیم**

اطلب لباب دینک و اترک قشوره * بالله فاستمع بکلام مقشر**

در [دفتر دوم – سجده کردن یحیی علیه السلام...] جلال الدین صوفی از غیب سخن میزند و میگوید که یحیی علیه السلام در شکم مادر به عیسی علیه السلام سجده کرده است و نسبت شرک را به یحیی علیه السلام میکند و منکرین این داستان را ابله خطاب میکند.

در [دیوان شمس غزل شماره 618] صوفی جلال الدین به آذان توهین میکند.

صوفی جلال، مولوی شمس را آفتاب و بادبان کشتی وجود می نامد، جان و وجود غریبی میخواند که در گیتی چون او نمی توان یافت: خود غریبی در جهان چون شمس نیست. [مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول ، بخش ٦]

صوفی جلال شمس را نوری می داند که به موسی می گفت : منم پروردگار تو!: تو آن نوری که با موسی همی گفت خدایم من، خدای من خدایم [مولوی، دیوان شمس، غزلیات، غزل شمارهٔ ١٥٢٦]

تنها در این بیت نیست که مولوی او را تا مقام خدایی بالا می برد؛ بلکه در بسیاری از غزلهایش به گونه عریان تری، شمس را در مقام الوهیت می نشاند:

از در بلخ تا به روم نغمه های هوی من **** اصل کجا خطا کند شمس من و خدای من

پیر من و مراد من، درد من و دوای من **** فاش بگویم این سخن شمس من و خدای من

برتری مقام شمس تبریزی از انبیاء در کلام مولوی:

عیسی و موسی چه باشد چاکران حضرتش **** جبرئیل اندر فسونش سحر مطلق می زند

جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوق او **** تیغ را بر حلق اسمعیل و اسحق می زند

احمدش گوید که واشوقا الی اخواننا **** بر وفای عشق او صدیق صدّق می زند

کیست آنکس کین چنین مردی کند اندر جهان **** شمس تبریزی که ماه بدر را شق می زند

[مولوی، دیوان شمس، غزلیات، غزل شمارهٔ ۷۳۸]

صوفی جلال الدین انسانی است که مرز اخلاقی ندارد و در اشعار مختلفش فحاشی مرد، زن، خر و غیره را ذکر میکند و از لواطت و زنا حرف میزند و الفاظ زشتی استعمال میکند که ما از آوردن آن در اینجا

خجالت میکشیم و فقط بعضی از آدرس ها را از کتاب مثنوی برایتان میدهیم و شما میتوانیدبه آن مراجعه کنید و از اخلاق این شخصیت پست آگاه شوید.

دفتر چهارم – حکایت آن مرد تشنه ... ص 613

دفتر چهارم – اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی... ص 719

دفتر چهارم – حکایت آن زن پلید که شوهر را ... ص 738

دفتر پنجم – داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت میراند ... ص 821

دفتر پنجم – حکایت آن مخنث و پرسیدن لوطی ... ص 877

دفتر پنجم – حکایت جوحی که چادر پوشید... ص 916

دفتر پنجم – حکایت آن موذن زشت آواز ... ص 919

دفتر پنجم – وصیت کردن پدر دختر را که ...حامله نشوی... ص 935

دفتر پنجم – صفت کردن مرد غماز و نمودن ... ص 940

دفتر ششم – صبر فرمودن خواجه مادر دختر را... ص 976

دفتر ششم – حکایت آن دو برادر یکی کوسه و یکی امرد... ص 1130

و چنانکه قبلا گفته بودیم صوفی ها به هیچ حلال و حرامی پابند نیستند، بناءً جلال الدین صوفی نیز یکی از رقاصه ها، گمراهان، موسیقی نواز و از شاهد بازان عصر خویش بود.

صوفی جلال الدین و رقص سما: چنانکه مریدان وی نوشته اند که جلال سماع و رقص را بر نماز واجب ترجیح می داده است. [مناقب العارفین از شمس الدین احمد افلاکی عارفی: ص 328] و [کتاب مولانا جلال الدین از جیهان أوقویوجو ص 340]

صوفی جلال الدین و رقص با زنان: صوفی جلال حتی دارای مجالس سماع زنانه نیز بوده و علاوه بر زنان طبقات مرفه، بین زنان طبقات پایین هم علاقه مندانی داشته که به خاطر او مجلس ترتیب می دادند و وقتی مولوی در مجلس آنان حاضر می شد گلبارانش می کردند و همراه او به رقص و سماع بر می خاستند؟؟ [مولانا جلال الدین ص 340] و [پله پله تا ملاقات خدا از عبدالحسین زرین کوب ص 165]

شمس تبریزی لواطت کار: روزی شمس الدین، از مولانا شاهدی (بچه بیریش) التماس کرد. مولانا حرم خود را دست گرفته در میان آورد. (شمس) فرمود که: او خواهر جانی من است. نازنین پسری می خواهم. (صوفی جلال) فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد. (شمس) فرمود که: وی فرزند من است. حالیا اگر قدری شراب دست می داد

ذوقی می کردم. مولانا بیرون آمد و سبویی از محله جهودان پر کرده بر گردن خود بیاورد. [نفحات الانس ص ۴٦٦ با تصحیح مهدی توحیدی پور]

بیان اوصاف الهی برای صوفی جلال توسط شمس تبریزی: اگر از تو پرسند که مولانا را چون شناختی؟ بگو: اگر از قولش می پرسی، انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون! و اگر از فعلش می پرسی، کل یوم هو فی شان! و اگر از صفتش می پرسی، قل هو الله احد! و اگر از نامش می پرسی، هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمان الرحیم! و اگر از ذاتش می پرسی «لیس کمثله شئٌ و هو السمیع البصیر»! [مقالات شمس تبریزی ص۷۸۹ چاپ دوم سال ۱۳۷۷ انتشارات خوارزمی]

شمس تبریزی، معشوق خضر است: صوفی جلال، شمس را معشوق خضر میداند و از وی نقل شده است که «بر در حجرۀ مدرسه هم به دست خود نبشته است که مقام معشوق خضر علیه السلام» [مناقب العارفین، شمسالدین احمد الاقلاکیالعارفی، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ سوم تهران: ۱۳۷۵، چاپ آشنا، ص ۳۴۹]

عبارت زیر در مناقب العارفین از شمس تبریزی نقل شده است: روزی مولانا شمس الدین تبریزی فرمود که هر که میخواهد انبیا را ببیند

مولانا را ببیند. سیرت انبیا او راست. از آن انبیاء که به ایشان وحی آمد! نه خواب و الهام! [مناقب العارفین، شمس الدین احمد الاقلاکی العارفی، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ سوم تهران: ۱۳۷۵، چاپ آشنا، ص ۲۹۲]

صوفی جلال شراب و همه محرمات را برای عارفانی چون شمس تبریزی حلال می دانست : «روزی فقهای حسّاد از سر انکار و عناد از صوفی جلال سؤال کردند که شراب حلال است یا حرام؟... (صوفی جلال) به کنایت جواب داد: تا که خورد. چرا اگر مشکی شراب را در دریا ریزند متغیر نشود و او را مکدّر نگرداند و از آب وضو ساختن و خوردن جایز باشد اما حوضک کوچک را قطره شراب بی گمان که نجس کند، اگر مولانا شمس الدین می نوشد او را همه چیزها مباح است که حکم دریا دارد و اگر چون تو غر خواهری(دشنام زشت) کند، نان جوینت هم حرام است. [احمد افلاکی، مناقب العارفین، آنکارا، بی نا، ۱۹۵۹م، چاپ اول، ج۲، صص ٦٣٩-٦٤٠]

موقف علمای احناف در قبال صوفی جلال الدین

علامه بدر الدین عینی حنفی شارح مشهور صحیح بخاری در کتاب خود [عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان ص 129 حوادث سنه 672هـ] از گمراهی های جلال الدین نقل کرده و او را گمراه خوانده و فرقه

مولویه یعنی فرقه جلال الدین را تکفیر کرده است. و به همین علماء دیگر نیز او را تکفیر کرده اند.

عطار نیشاپوری

مذکور نیز یکی از صوفیان مشهور فارسی زبان است، نامبرده نیز مانند صوفیان دیگر تمام عقاید فاسد را دارا بوده و از مشرکین میباشد، چونکه مکاتب سکولار مراکز مشرک سازی اند، این مشرک نیز از آنها باقی نمانده و اشعار و کتبش را برای شاگردان تدریس و معرفی میکنند، چنانکه در[ص 1 کتاب دری صنف 10]، شعری از او را آورده اند، که در ص 2 در توضیحات خودشان نیز نوشته اند که عطار اشعار عرفانی و تصوفی میسرود و در مورد آثارش نیز سخن زده اند و نوشته اند که مشهور ترین اثر وی کتاب (تذکرة الاولیا) میباشد، که در شرح احوال صوفی ها نوشته شده است. نام برده اشعار شرکی زیادی در افراط به اهل بیت سروده است؛ لهذا بعضی ها او را رافضی میدانند در مورد علی رضی الله چنین می سراید:

من در او دیدم تمام انبیا *** زانکه او بوده ولی و رهنما

اوست دانا در علوم اولین *** اوست بینا در کلام آخرین

من در او دیدم که ادم بود او *** بی گمان عیسی بن مریم بود او

همچو منصور از انا الحق دم زند *** آتش اندر جمله عالم زند

ملک چه بود جمله عالم از آن اوست *** اولین و آخرین دیوان اوست

طوف او مانند حج مطلق است *** حج اکبر دان که گفت او حق است

هست امام جن و انس و حش طیر *** این سخن باور ندارد مرد غیر

ای ز تو هم آسمان و هم زمین *** رحمت حق نور رب العالمین

ای تو اسرافیل در صور آمده *** همچو اسرافیل منصور آمده

ای تو چون جبریل امین مومنان *** همچو میکایل صاحب سر و جان

هم تقی و هم نقی دان نور ذات *** ذات ایشان جامع آمد بر صفات

مهدی و هادی و تاج انبیاء *** بهترین خلق و تاج انبیاء

دست ما دامان تو ای امیر *** این فقیر مبتلا را دستگیر

من پناه خود به تو آورده ام *** حب تو با شیر مادر خورده ام

اولیا و انبیاء هر دو یکند *** هر دو نور ذات بی چون و بی شکند

جمله فرزندان حیدر ز اولیا *** جمله یک نورند حق کرد این ندا

پاک و معصوم و مطهر چون نبی *** این سخن را می نداند هر صبی

جبریل از جان و دلتان چاکر است *** جمله کر و بیان خاک در است

زاول آدم یکایک ز انبیاء *** از خدا در یوزه دارند این دعا

کای الها جرم ما بر ما مگیر *** وز گناهان گذشته در پذیر

جرم ما را ببخش بر آل علی *** تا شود آینه ما منجلی

[مظهر العجایب از فرید الدین عطار]

اگر کسی اندکی تعقل داشته باشد میداند که جمله جمله این شعر کفر و شرک است و نیازی نمیبینم بر این توضیح دهم.

در شعری دیگری این کاذب میگوید:

با سلیمان داد ملک و سروری *** شد مطیع خاتمش دیو و پری

از تن صابر به کرمان قوت داد *** هم ز یونس لقمه با حوت داد

[پند نامه فرید الدین عطار]

این کاذب در این شعر میگوید که دیو و پری به سبب خاتم یعنی انگشتری سلیمان علیه السلام مطیع او شده بودند، در حالی که قرآن کریم در این مورد چیزی دیگری میگوید و از انگشتر خاتم در هیچ جایی یاد آوری نشده است.

در سطر دوم این کاذب در مورد یورش کرم بر پیکر ایوب علیه السلام که او را به صابر وصف میکند بیان میکند، در حالی که این داستان نیز جز دروغ و اسرائلیات چیزی دیگری نیست و در مورد بیماری ایوب علیه

السلام در قرآن و حدیث چنین چیزی که این صوفی کذاب بیان میکند نیامده است.

صوفی عبدالرحمن جامی

در [ص 37 کتاب دری صنف 10] یکی از اثر های صوفی عبدالرحمن جامی را که به نام بهارستان جامی می‌باشد را به معرفی میگیرند، و همچنان شرح مختصری بر زندگی و کارنامه صوفی جامی پرداخته اند، در مورد کتاب وی، چنانکه در خود کتاب نوشته است، این کتاب مشتمل حکایات و لطایف و تقریر حال عاشقان میباشد.

او یکی از صوفیان مشهور فارسی زبان میباشد، کسی است که مثنوي را قرآن میداند معاذالله ، مذکور نیز مانند صوفیان دیگر کارنامه های زشت خود را دارد، بعضی ها به سبب اینکه اشعار افراطی در وصف اهل بیت سروده او را شیعه میدانند اما این گستاخ در یکی از اشعار خود میگوید:

ای مغ بچه از مهر بده جام می ام کآمد ز نزاع سنی و شیعه قی ام

گویند که جامیا چه مذهب داری؟

صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم

این گستاخ کسانی که خود را سنی و شیعه میداند سگ و خر خطاب

میکند.

جامی یکی از بد نام هایی است که در عصر خویش به شاهد بازی مشهور میباشد، او عاشق پسران میشد و در وصف بچه ها اشعار زیادی سروده است، مثلا چند بیت را در ذیل میخوانیم:

مه ترکی زبان من نداند فارسی چندان * چو گویم بوسه ده مشکل نهد بر فارسی دندان**

بتان فرزند و جامی نیست جز یعقوب غمدیده * که مشعوف جمال یوسف است از جمله فرزندان**

[دیوان، چاپ روشن، ص 591 – به نقل از شاهد بازی در ادبیات فارسی]

ای سر و راستین که کُله کج نهاده ای * وی تازه گل که پرده ز عارض کشاده ای**

رفت آن سوار و صبر و خرد در رکاب او * ای اشک خون گرفته تو چون ایستاده ای**

خود را میان مردم فکندم به خشم گفت * زین سان چرا عنان دل از دست داده ای**

صوفی سنایی غزنوی

در [ص 27 کتاب دری صنف 10]، یکی از اشعار صوفی رافضی قرن 6 را آورده اند که وی مشهور به (سنایی غزنوی) میباشد. و در صفحه 28 در بخش توضیحات نیز چنین نوشته اند: سپس حال او دگرگون گشت، از دربار شاهان دوری گزید و گوشه نشینی اختیار نمود. و نیز نوشته اند: سنایی را بنیانگذار شعر صوفیانه می‌دانند. همچنان در [ص 119 - 120 کتاب دری صنف 12] یکی از اشعار دیگر سنایی غزنوی را آورده اند.

سنایی غزنوی نیز یکی از پیشتازان صوفیان و شیعیانی مشرکی هست که به تصوف خدماتی بیشماری کرده است، چنانکه در کتاب دری نوشته اند او بنیانگذار شعر صوفیانه میباشد، سنایی غزنوی بر علاوه اینکه شیعه و صوفی بود مانند صوفیان بدکار دیگر یکی از شاهدبازان عصر خویش نیز بود، او در شاهد بازی چنان مشهور بوده که حتی در کتاب [مجالس العشاق] از وی یادی کرده اند که در مورد عاشقان بچه ها نوشته شده است، در مورد او نوشته اند که او عاشق یک پسر بچه ای قصاب بود و در عشق او بسیار بی طاقت گشته بود و از اختلاط با مردم و جامعه اعراض میکرد و خلاصه اینکه او قصاب بخاطر امتحان سنایی غزنوی پنجصد گوسفند طلبیده بود که این قضیه در مقدمه مدرس رضوی بر دیوان سنایی نیز آمده است، و سنایی نیز بخاطر بجا

کردن درخواست او نزد حاکم خوارزم رفت و قبل از رفتن به آن پسر این شعر را سروده بود:

تا خیال آن بت قصاب در چشم من است *** زین سبب چشمم همیشه همچو رویش روشن است

تا بدیده دامن پر خونش چشم من ز اشک *** بر گریبان دارم آنچ آن ماه را بر دامن است

جای دارد در دل پر خونم آن دلبر مقیم *** جامه پرخون باشد آنکس را که در خون مسکن است

گرچه باشد سنایی چون گل رعنا دوروی *** در ثنای او سنایی ده زبان چون سوسن است

بلاخره سنایی از حاکم خوارزم پنجصد گوسفند دریافت کرد و دوباره نزد همان پسربچه رفت و گوسفندان را تسلیم او کرد و کفش های که به او امانت داده بود دوباره طلبید ولی آن پسر کفش های او را گم کرده بود. [مجالس العشاق ص 92]

ملحد خیام

در [ص 135 کتاب دری صنف 10]، یکی از صوفی های دیگری بنام عمر خیام را معرفی و توصیف میکنند.

عمر خیام نیز یکی از رهروان قافله زندیقان است که یک ملحد کم نیست، چنانکه امروزه فعالیت غرب بر این است که الحاد و سکولاریسم را در جهان پخش کند، فلهذا آنها در هر جوامع ملحدین و زندیقان همان جامعه را برایشان الگو میسازند، چنانکه در جوامع ما چون عمر خیام را الگو ساخته اند، عمر خیام رباعیات کفری زیادی دارد که از شریعت انکار میکند، اما ما چند بیت آن را میاوریم که در آن وجود بهشت و عذاب را افکار پوچ میخواند، و از بهشت، حور، کوثر، عسل، شیر وانهار بهشت انکار میکند و آن را فاقد حقیقت میخواند و در یک مقایسه غیر دینی اش میگوید: مگر سگ باشم که این معشوقه را به آن بهشت مزعوم و خیالی تبدیل کنم. اما هستند وکلای مدافع این زندیقان که با تاویلات معانی از این ملحدین دفاع میکنند.

اشعار زیادی از خیام در مقابل ادعای رسولان قرار میگیرد و او اخبار رسولان را دهل می پندارد که برای فریب دیگران کوبیده اند، به اشعار خیام توجه کنید:

در فصل بهار اگر بتی حور بهشت *** یک ساغر می، دهد مرا برلب کشت

هر چند نزد عامه باشد این زشت *** سگ به زمن است اگر برم نام بهشت

[خیام، رباعی 35]

گویند کسان بهشت با حور خوش است *** من میگویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار *** کاواز دُهُل شنیدن از دور خوش است

[خیام، رباعی 41]

گویند بهشت و حور کوثر باشد *** جوی می و شیر و شهد و شکر باشد

پرکن قدح باده و بر دستم ده *** نقدی ز هزار نسیه خوش تر باشد

[خیام، رباعی 88]

قرآن که مهین کلام خوانند آن را *** گه گاه نه بر دوام خواند آن را

بر گرد پیاله آیتی هست مقیم *** کاندر همه جا مدام خوانند آن را

[خیام، رباعی 3]

گویند بهشت و حور عین خواهد بود *** آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود

گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک *** گر عاقبت کار چنین خواهد بود

[خیام، رباعی 87]

معنی این شعر چنین است که وقتی نتیجه این همه کار می و معشوقه و انگبین است، پس مارا اکنون چرا از این نعمات منع میکنید.

و در شعر ذیل بر مسایل دین تمسخر میکند که باشد ما در قیامت با همین معشوقه حشر گردیم:

گویند هر آن کسان که با پرهیزند *** زانسان که بمیرند چنان برخیزند

ما با می و معشوقه از آنیم مدام *** باشد که به حشر مان چنان انگیزند

[خیام، رباعی 89]

سعدی شیرازی

در [ص 21 کتاب دری صنف 11] شعری از یک صوفی بنام سعدی شیرازی را آورده اند و در توضیحات وی را عارف، عالم و شاعر بزرگ معرفی کرده اند .در [ص 5 کتاب دری صنف 12] یکی از اشعار دیگر صوفی سعدی شیرازی را آورده اند، و در [ص 6 کتاب] اندکی بر زندگی

وی روشنی انداخته اند و او را بسیار توصیف و تقدیر کرده وی را شاعر بزرگ و نویسنده گرانقدر معرفی کرده اند.

سعدی شیرازی را که لقب مصلح داده اند در حقیقت مفسدی است که جامعه را به گند میکشاند، این نیز یکی از کسانی است که مرتدین سکولار برای متاثر شدن شاگردان از این مفسد در کتب مکاتب زیاد نامبرده است؛ این مفسد نیز متاثر از استادش حکیم سنایی میباشد و در فساد و بی بندوباری از صوفیان دیگر کم نیست، وقتی به اشعار وی توجه کنیم میتوانیم دریابیم که معشوق این شخص نیز در خیلی جا ها مذکر است، و در شاهد بازی و بچه بازی نیز از قافله عقب نمانده است، چنانکه خودش اقرار میکند:

نام سعدی همه جا رفت به شاهد بازی * واین نه عیب است که در مذهب ما تحسین است**

در بیت دیگر میگوید:

ز من مرنج چو بسیار بنگرم سویت * گرسنه چشمم و سیری ندارم از رویت**

این گرسنه چشم بی ترحم * خود سیر نمی شود ز مردم**

در بیت دیگر میگوید:

که گفت بر رخ زیبا نظر خطاب باشد *** خطا بود کسی که نبیند روی زیبا را

در بیت عجیب دیگر میگوید کسی که به مفعول پول میپردازد از آیین زردشت آگاهی ندارد، یعنی این عمل لواط به این زندیقان از همان پدران مجوسی شان به میراث مانده است:

زر به امرد کسی دهد به گزاف *** که نداند طریقت زردشت

[شاهد بازی در ادبیات فارسی ص 148]

در بیت دیگر میگوید:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی *** غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

به شرط آنکه منت بنده وار در خدمت *** بایستم و تو خداوندوار بشینی

چو صبرم از تو میسر نمیشود چه کنم *** به خشم رفتم و باز آمدم مسکینی

مرا شکیب نمی باشد ای مسلمانان *** ز روی خوب لکم دینکم ولی دینی

[همان ص 164]

سعدیا نا متناسب حیوانی باشد *** هرکه گوید که دلم هست و دلارامم نیست

عیب سعدی مکن ای دوست اگر آدمی *** کادمی نیست که میلش به پروپریان نیست

[سعدی و سهروردی ص 85]

در شعر دیگر چنین میسراید:

شاهد آنجا که رود عزت و حرمت بیند *** ور برانند به قهرش پدر و مادر خویش

پر طاووس در اوراق مصاحف دیدم *** گفتم این منزلت از قدر تو میبینم بیش

چون در پسر موافقی و دلبری بود *** اندیشه نیست گر پدر از وی بری بود

او گوهر است گو هدفش در جهان مباش *** در یتیم را همه کس مشتری بود

[گلستان مصحح دکتر یوسفی ص 121]

یکی از بزرگترین منابع برای مطالعه در شاهد بازی باب پنجم گلستان است که به باب (در عشق و جوانی) موسوم است، سعدی گوید:

دیدار تو حل مشکلات است *** صبر از تو خلاف ممکنات است

لب های تو خضر اگر بدیدی *** گفتی لب چشمه حیات است

زهر از قبل تو نوش دارو است *** فحش از دهن تو طیبات است

اشعار فاسد زیاد از این زندیق وجود دارد که ما به همین اندازه کفایت میکنیم، این است مصلح سکولار ها که برای شاگردان خود این را معرفی میکنند و کتاب های پر گند و چرند شان را چنان توصیف میکنند گویا که گنج های از طلا باشند.

میرزا صوفی عبدالقادر بیدل

در [ص 17 - 22 کتاب دری صنف 12]، یکی از صوفی های غالی دیگری را به معرفی گرفته اند که اسمش میرزا عبدالقادر بیدل میباشد، او را شاعر بزرگ فلسفی و عرفانی معرفی می‌کنند و همچنان در مورد ابتدا تصوف وی چنین می‌نویسند: عبدالقادر هنگامی که هنوز بیش از چهارونیم سال نداشت پدرش را ازدست داد و در سایهٔ سرپرستي و تربیت کاکایش (میرزا قلندر) که خود از صوفیان باصفا بود، مکتب و مدرسه را رها کرد و تحت آموزش معنوي وي قرار گرفت. اودر کنار (میرزا قلندر) با مباني تصوف آشنايي لازم پیدا کرد؛ همچنین دراین راه

از امداد و دستگيري (مولانا کمال) دوست وپيشوای معنوي پدر بهره‌ها برد. در ادامه می‌نویسند: بيدل همراه با ماما خود (ميرزا ظريف) درسال 1071 به شهر کتك مرکز اوريسه به ديدار (شاه قاسم هواللهي) رفت و اين سال از مهمترين وقايع زنده‌گی وی به شمار می‌رود. وی سه سال در اوريسه از فيوض معنوي شاه قاسم بهره برد. و همچنان در ادامه می‌نویسند: هنگام اقامت در دهلي دايم الصوم بود و آن چنان که خود در چهار عنصر نقل کرده است، به سبب تزکيهٔ درون وتحمل انواع رياضت‌ها و مواظبت برعبادات، درهاي اشراق بر جان و دلش گشوده شده بود و مشاهدات روحاني به وي دست می‌داد .

و همچنان در سطور بعدی آثار وی را به شاگردان معرفی می‌کنند و در مورد اشعار او می‌نویسند که برای فهم بهتر از اشعار او باید از سنت شعر دری مطلع و به اصول اساسی عرفان(تصوف) آگاه باشد. یعنی برای درک بهتر از اشعار او باید از اصول اساسی تصوف آگاهی داشت.

صوفیان دیگری که در کتب مکاتب سیرت آنها تدریس و به شاگردان معرفی می‌شوند تا از آنان متاثر شوند:

در [ص 5 کتاب دری صنف 10] شعری دیگری از یک صوفی مشهور به (نظامی گنجوی) آورده اند، وی نیز یکی از صوفی‌های قرن 6 بود، که تمام آثارش از پلیدی های تصوف پر است، در صفحه 6 در بخش

توضیحات خودشان نیز آورده اند که وی موسیقی دان و رسام بوده و کتاب هایش از قصه های خیالی تصوفی پر است و این را نیز نوشته اند که اشعار وی انسان را به آزادگی و بریدن از طمع و آز دعوت میکند .

و همچنان در [۲ص 1 و 2 کتاب دری صنف 11] شعری دیگری از صوفی نظامی گنجوی را آورده اند و در توضیحات وی را اعاظم شعرای دری زبان دانسته اند .

در [ص 14 و 15 کتاب دری صنف 10]، در مثال‌های علم بدیع اشعار صوفی های همچون: سعدی ، رودکی و حافظ را آورده اند، و همچنان در صفحه 18 در بخش خود آزمایی اشعار صوفی های همچون مولانا بلخی را آورده اند .

همچنان در [ص 37 - 42 کتاب دری صنف 12]، اشعار صوفی های همچو ناصر خسرو، جلال الدین رومی، خیام، سعدی، سنایی و غیره را تحت عنوان شعر دری از لحاظ قالب شعری جمع کرده اند.

در [ص 31 کتاب دری صنف 10]، مقاله‌ی در مورد ادبیات در قرن نهم و دهم هجری را نوشته اند، باید دانست که قرن نهم و دهم قرون اوج تصوف بوده، و همچنان در این مقاله یادی از دوره های نظام های صفوی رافضی ایران و مغولان هند و همچنان یادی از کارنامه های آنها در بخش ادبیات فارسی و تصوف میکنند، و همچنان در ص 32 و

33 این کتاب، یادی از چند صوفی میکنند و شرح مختصری بر زندگی آنان می‌پردازند.

در [ص 87 - 89 کتاب دری صنف 10]، بلخ باستان را به معرفی گرفته اند، و در مورد اهمیت این شهر چنین نوشته اند: در شهر کوچک بلخ امروز نیز مزارهای بزرگان دین، عرفای عالی مقام(صوفی‌ها) و شعرای بزرگ دیده می‌شود. ازجاهای دیدنی این شهر کوچک، ویرانهٔ مدرسهٔ سبحانقلی خان، مسجد و معبد خواجه محمد پارسا، مسجد نه گنبد، مزار محمد بن حسین خطیبی پدرکلان حضرت مولانا، مزار رابعهٔ بلخی، مزار خواجه عکاشه وغیره می‌باشد. و همچنین نوشته اند: شعرای بزرگ و دانشمندان عالی مقام چون رابعهٔ بلخی، دقیقی بلخی، عنصری بلخی، ابن سینای بلخی، ابوالمؤید بلخی، شهید بلخی و ستارهٔ درخشان ادب عرفانی ما حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی از همین شهر برخاسته اند.

و همچنان نوشته اند: شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ است و یکی از شهرهای فرهنگی کشور بوده که اعمارتی بر مقبره حضرت علی در عصر حکومت سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمند او امیر علی شیر نوایی بنا شده که شهر را رونق بیشتر داده است.

در [ص 140 – 141 کتاب دری صنف 10]، در مورد بابرنامه پرداخته اند، چنانکه در این مورد نوشته اند: این اثر حاوی مطالب ... شرح و احوال ...خانقاه‌ها و مزار ها ... میباشد .

در [ص 15 – 17 کتاب دری صنف 11]، در مورد فولکلور بحثی اندکی کرده اند که سپس در مثال آن در زبان دری کتاب‌های تخیلی و دروغین را همچون لیلی و مجنون، ویس و رامین، خسرو و شیرین و غیره و همچنان اسامی صوفی‌های همچو ابوعبدالله رودکی، جلال الدین بلخی، شیرازی، سعدی، جامی، بیدل و غیره را آورده اند .

در [ص 71، – 73 کتاب دری صنف 11]، یکی از صوفی های دیگر را به معرفی گرفته اند، که اسمش صلاح الدین سلجوقی میباشد، در کتاب وی را یکی از نخبه ترین شخصیت علمی، فلسفی، شاعر، فقیه، مفسر، مبلغ، دیپلمات، و استاد فلسفه، تصوف و ماوراءالطبیعه معرفی میکنند و همچنان در سطور بعدی آثار وی را به معرفی می‌گیرند.

در [ص 99 – 101 کتاب دری صنف 11]، حکایتی از یک کتاب هندی بنام کلیله و دمنه را آورده اند، چنانکه خود شان نوشته اند، در آن کتاب حکایت های تخیلی گوناگون از زبان حیوانات نقل شده است. چه فکر میکنید آیا هیچ حکایت اسلامی وجود نداشت که اینها از کتاب های هندی حکایت می‌آورند؟

در [ص 31 الی 34 کتاب دری صنف 12]، کتاب هندی پنچه تنترا یا همان کلیله و دمنه را معرفی کرده اند، این کتاب را چنان تعریف کرده اند گویا که گنجینه علوم باشد، در حالی چیزی بیش از چند قصه‌های تخیلی نیست، و همچنان آن را مجموعه ارزشمند دانش و حکمت دانسته اند .

در [ص 111 - 113 کتاب دری صنف 11]، بحثی در مورد ادبیات دری در قرون 11 و 12 ارایه کرده اند، مانند همیش تمام شاعران صوفی این قرون را ذکر کرده اند که سبک شعر سرایی شان از عشق و وصال و فراق بحث میکند و نوشته اند که: کلیم کاشانی، صائب تبریزی و عبدالقادر بیدل در این مکتب قرار دارند، اما بیدل که عرفان و تصوف را چون سنایی و مولوی چاشنی کلامش قرار داد، شاهبازی است که در قله معانی این مکتب قرار دارد.

در [ص 57 - 60 کتاب دری صنف 12]، یکی از صوفی های دیگری بنام علی شیرنوایی را به شاگردان معرفی کرده اند، بعضی ها وی را رافضی نیز دانسته اند، اما وقتی به کارنامه‌هایش بنگریم به صراحت واضح می‌شود که او یک صوفی بوده است، چنانکه در همین کتاب در مورد وی نوشته اند وی یک موسیقی دان، نقاش، نویسنده و شاعر بوده و همچنان در مورد خدمات وی نوشته اند که او 370 بنای خیریه از جمله مساجد، خانقاه‌ها، بنای مقابر، زیارت ها و غیره را بنا کرده است، و در

سطور بعدی نیز خدمات، اشعار و آثار وی را معرفی کرده اند و وی را یک دانشمند بزرگ معرفی کرده اند.

در [ص 75 و 76 کتاب دری صنف 12] یکی از کتب‌های صوفی نظامی عروضی را به شاگردان معرفی کرده اند، که کتابش مشهور به چهار مقاله می‌باشد.

تصوف در کتب ادبیات پشتو:

حالا که تصوف، ریشه و گمراهی های آن را دانستیم اینجا صرف صوفیانی را ذکر میکنیم که در کتاب پشتو از آنان تذکره شده است.

صوفی عبدالرحمن (بابا)

در [ص 9 - 12 کتاب پشتو صنف 10]، نمونه شعر عبدالرحمن (بابا) صوفی را آورده اند و او را به شاگردان معرفی میکنند. در [ص 65 - 67 کتاب پشتو صنف 12]، یکی از غزل ها ی صوفی عبدالرحمن را آورده اند و به شکل خلاصه او را معرفی کرده اند.

صوفی عبدالرحمن نیز یکی از مشایخ تصوف است که در مکاتب سکولار به او بابا میگویند و چنان او را به شاگردان بزرگ نمایی کرده اند که حتی از مردم در حلال و حرام از او پیروی میکنند، روزی من با یکی از جوانان نصواری نشسته بودم و حرف میزدیم، یکی دیگر از او پرسید نصوار که حرام است، چرا تو نصوار استعمال میکنی؟ نصواری

در جواب گفت نخیر این حرام نیست چون عبدالرحمن بابا نیز نصوار استعمال میکرد. این را ببینید، حالا من نمیدانم که او استعمال میکرد یا خیر اما از صوفی ها توقع هرچیز میرود، ببینید به سبب این بزرگ نمایی ها مردم در حلال و حرام نیز از این صوفی ها پیروی میکنند.

در مورد او در پته خزانه چنین نوشته اند: از ملا محمد یوسف یوسفزی درس آموخت و از او فقه و تصوف آموخت، و به کوهات (محققین میگویند که در آنجا با صوفی بهادر کوهاتی بیعت کرد و آنجا ساکن شد) رفت و آنجا نیز دروس آموخت و عالم گردید، در جوانی دنیا را ترک کرد، و در کوه ها میگشت، و برای عبادت الله به هندوستان میرفت و به کارهای دنیا مشغول نمیگشت. [پته خزانه ص 94]

در [ص 37 الی 39 کتاب پشتو صنف 10]، معرفی و نمونه شعر صوفی زرغونه کاکر، چنانکه در موردش خودشان در صفحه 38 نوشته اند وی به علوم عرفان آگاهی داشت، چند سطر بعد نوشته اند که وی پس از عروسی عمرش را در ریاضت و عبادت سپری میکرد و در آخر نیز نوشته اند که او یک عارف و عالم عصر خویش بود.

در [ص 81 - 84 کتاب پشتو صنف 12]، یک زن صوفی بنام حلیمه ختک دختر خوشحال ختک را معرفی کرده اند، در مورد او در صفحه 82 چنین نوشته اند، ترجمه: حلیمه با تصوف و عرفان علاقه زیاد داشت، و

در این سلسله با شخصیت روحانی و فاضل عصر شیخ سعدی لاهوری که مرشد و رهبر طریقه نقشبندیه بود، با دستان برادر خود با او بیعت کرد و مرید وی شد. و همچنان در مورد او و به نقل از پته خزانه می‌نویسند که حلیمه زن عارف و فاضل بود، از این رو او هرگز شوهر نکرد و مصروف عبادت بود.

و همچنان در مورد او می‌نویسند که او کتاب های تصوف زیادی را مطالعه کرده بود، هرگاه به او اختلافی پیش میشد به کتاب مثنوی مولانا جلال الدین رومی و به کتاب مکتوبات حضرت امام ربانی مراجعه میکرد.

در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (النساء 59)

ترجمه: و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است

در [ص 65 - 69 کتاب پشتو صنف 10]، یکی از آثار تصوفی صوفی بایزید روشان را به معرفی گرفته اند، چنان که خود نوشته اند او موسس یک مسلک تصوف و طریقت بود و بعد از آن که پیروانش بیشتر شد، به یک حرکت سیاسی ملی تبدیل شد، همچنان در مورد اثر وی

نوشته اند که کتاب شامل بحث هشت مقام مسلک عرفانی تصوفی روشانی نیز است، و آن هشت را به شکل ذیل نوشته اند: شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، وصلت، وحدت و سکونت.

در [ص 83 الی 87 کتاب پشتو صنف 10]، یک شاعر صوفی دیگری بنام حمزه شینواری را معرفی کرده اند، چنانکه در مورد او می‌نویسند، که در سال 1930 م پدرش فوت کرد و خودش به پیشاور رفت و آنجا به تصوف و عرفان علاقه مند شد و در بیعت سید ستار شاه در آمد.

در [ص 6 کتاب پشتو صنف 11]، شعر یک صوفی بنام شمس الدین کاکر را آورده اند، و در معرفی او یکی از اثر های شمس الدین را که بنام سراج الموتی است معرفی کرده اند که در مورد فلسفه و تصوف نوشته شده است.

در [ص 39 الی 43 کتاب پشتو صنف 12]، یکی از کتاب های عبدالقادر ختک را معرفی میکنند، که به نام گلدسته میباشد و کتاب ترجمه شده سعدی صوفی است.

در [ص 141 الی 146 کتاب پشتو صنف 12]، چهار مکتب ادبی پشتو را معرفی میکنند که پیشوایان سه مکتب آن صوفی ها اند، مکتب ادبی صوفی بایزید روشان، مکتب ادبی صوفی خوشحال و مکتب ادبی

صوفی عبدالرحمن، قابل یادآوری است که این اشخاص را بسیار توصیف نیز کرده اند تا بر اذهان شاگردان تاثیر بگذارد.

تدریس مسائل مربوط به تصوف در کتاب فرهنگ

در [ص 29 و 30 کتاب فرهنگ صنف 12]، عُرس را به شاگردان توضیح میدهند، عرس را چنین معرفی میکنند: مراسم عرس به منظور بزرگداشت جایگاه معنوی عارفان، صوفیان و زاهدان اهل قبله و سجاده که وفات کرده اند برگزار میگردد، و سپس از تعریف شیوه عرس را توضیح می‌دهند که در روز اول آن بر اسب ها و شتر ها سوار میشوند، آهنگ میخوانند و چکر میزنند و در شب دوم که آن را شب چراغان میدانند در آن شب نیز آهنگ میسرایند، پیشینه عرس را به آغاز سلسله شاهان افغانی در هند نسبت می‌دهند و سپس می‌نویسند که این عرف از کشور ما به هند رفته است و در افغانستان نیز این رسم تاحالا ادامه دارد و با این به شاگردان بهتر میفهمانند که این نیاکان ما بودند که این فرهنگ را به هند بردند، مردم هند که آنرا برگزار میکنند پس ما اولیتر از آنها هستیم که این را بجا آوریم، و در آخر نیز نوشته اند که در افغانستان نیز این مراسم با ساز و آواز خوانی تجلیل میشود و در آخر مجلس به صوفی دعا میکنند.

در [ص 31 کتاب فرهنگ صنف 12]، مزار یا همان رفتن به زیارت را به شاگردان آموزش میدهند، اولین سوالی که در صفحه کرده اند این است که: گاهی شما به کدام مزار رفته اید؟ یقیناً که در افغانستان این بدبختی به اوج خود رسیده است اما به عوض اینکه شاگردان را از گمراهی ها و وعید های آن آگاه کرد. اینها آن را به معرفی میگیرند و آنرا محل اعتکاف و نذر و قربانی معرفی می‌کنند و در آخر نیز با این اکتفا کرده اند که بگویند این عمل از نگاه دین درست نیست و باید تجدید نظر کرد.

دعوت به رافضیت

در این شکی نیست که مکاتب افغانستان بزرگترین وسیله نشر افکار رافضی هستند و با این دعوت ها و نشرات شان فرزندان امت اسلامی را بیشتر بسوی گمراهی های گوناگون سوق میدهند و از راه صراط المستقیم منحرف شان می‌کنند. طواغیت جهان و پیروان شان اهدافی زیادی در این فعالیت های شوم دارند که بزرگترین هدف شان نابود کردن توحید محمدی و از بین بردن پیروانش است.

در مکاتب به شیوه های مختلف به رافضیت نظریه سازی، دعوت و برای برادری با آنان ترغیب صورت می‌گیرد که بعد از دانستن آن، باید خود، فرزندان، اهل، عیال و عقارب خود را از آن آگاه کرده، تا همه مسلمانان را از این جال دجال نجات دهیم.

از این هیچ کسی انکار کرده نمی‌تواند که در مکاتب افغانستان به شکل مستقیم و غیر مستقیم برای رافضیت دعوت صورت می‌گیرد. به شکل مستقیم طوری‌که در مکاتب افغانستان کتاب های بنام [مذهب جعفری] تدریس می‌گردند، مذهب جعفری همان رافضیت است که بعداً برای شما شرح و واضح خواهیم کرد و به شکل غیر مستقیم نیز در قالب معرفی دانشمندان رافضی، شاگردان را از آنها متأثر میسازند، طوریکه در کتاب های [دری صنف 10 ص 25-27 / وطندوستی صنف

7 ص 71-73] یکی از نویسندگان رافضی بنام فیض محمد کاتب را معرفی کرده و او را ستایش می‌کنند، همان کسیکه از حوزه های علمیه قم و نجف فارغ شده است.[دری صنف 10 ص 25] حوزه های علمیه‌ی که رافضیت از آنجا ها سرچشمه می‌گیرد، به همین شکل دیگر نویسندگان و شاعران را برای شاگردان بزرگنمایی می‌کنند و آنان را تحت تأثیر روافض قرار می‌دهند و همچنان در کتاب [فرهنگ صنف 12 ص 5-10] فرهنگ روافض را به شاگردان شرح می‌دهند و هزاره های رافضی را قوم شریف افغانستان معرفی می‌کنند، یعنی کسانی را برای فرزندان تان شریف معرفی می‌کنند که مادر مؤمنان را زن زناکار و فاحشه قلمداد می‌کنند. پس آیا برای فرزند مسلمان جائز است که در چنین مکانی آموزش ببینند؟ جایی که در آن دشمنان مسلمانان و دشمنان صحابه توصیف و تکریم میشوند؟

به هر حال، حالا میخواهم بر عقاید همین روافض روشنایی بیاندازیم و حقیقت شان را برای شما از کتب خود شان بیان کنیم تا آنان را بهتر بشناسید، باوجودیکه شیعه های افغانستان از تقیه کار می‌گیرند و از اعتقادات خود و کتاب های مذهب خود انکار می‌کنند و با دروغ های شاخدار خود ساده لوحان اهل سنت را فریب می‌دهند، اما این است به کمک الله تعالی به این شیوه‌این ها را از دم شان خواهیم گرفت که راه فرار و انکار و تقیه را نداشته باشند، چون عقاید شان را از کتب

خودشان و کتبی که با حواله های آن همین کتاب های [مذهب جعفری] مکاتب را نوشته اند، که آن کتب ها عبارت اند از [اصول کافی] و [بحارالأنوار]، به کتب پایین تر نمی‌رویم، بلکه اگر فقط به کتاب [مذهب جعفری صنف 12] نگاهی کامل بیندازیم، میبینیم که بیش از 20 بار در پاورقی ها به کتاب [بحارالأنوار] حواله داده اند و حدود 14 بار در پاورقی ها به [اصول کافی] حواله داده اند،که اینها معتبرترین کتب روافض اثناء عشریه یا امامیة و یا هم جعفرية هستند. اثناء عشریه یا جعفریه همین اکثریت روافض افغانستان و ایران هستند که در همسایگی ما و شما زندگی می‌کنند، اما متأسفانه تا حال خیلی ها از عقاید پلید شان ناآگاه هستند و این مارهای آستین را برادر و هم شهری و غیره می‌دانند.

پس به کمک الله در سطور پایین عقاید این‌ها را از همان کتاب های فوق و دیگر کتاب های شان بیان خواهم کرد، تا به حقیقت روافض نجس پی ببرید و از عقاید کفری شان آگاهی حاصل کنید و همچنان مراکز کفر و شرک بنام مکاتب را بهتر بشناسید، فرزندان تان را از این مراکز هجر دهید و همانند اسلاف تان با اینها به دشمنی بپردازید.

شیعه ها یا روافض چه کسانی اند؟

هرچند شیعه ها از لفظ روافض فرار می‌کنند و خود را با آن وصف نمی‌کنند، اما این یک حقیقت انکار ناپذیر است و نمی‌توان به این سادگی خود را بری اعلان کرد. به هر حال؛ شیعه یا روافض کسانی هستند که اظهار دوستی با اهل بیت می‌کنند و امامت یا خلافت را مختص به علی و أولاده او می‌دانند و خلافت غیر از آنان را باطل و ظلم بر اهل بیت میدانند، آنها علی را بر سائر صحابه مقدم می‌کنند و امامان خود را معصوم می‌دانند.

حافظ ابن حجر در تعریف روافض می‌فرماید: والتشیع محبة علي و تقديمه علي الصحابة، فمن قدمه على ابى بكر و عمر، فهو غال فی تشیعه و يطلق عليه الرافضي و الا فشیعی. [فتح الباری ج 1 ص 459]

ترجمه: تشیع به محبت علی و مقدم داشتن او بر صحابه را گوید، پس کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم کرد، او شیعه‌ی غالی است و لفظ رافضی نیز بر او اطلاق می‌شود، و اگر چنین نباشد، پس او شیعه است.

نشأت و پیدایش شیعه ها یا روافض:

در این مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: وَأَوَّلُ مَنْ ابْتَدَعَ الْقَوْلَ بِالْعِصْمَةِ لِعَلِيٍّ وَبِالنَّصِّ عَلَيْهِ فِي الْخِلَافَةِ: هُوَ رَأْسُ هَؤُلَاءِ

الْمُنَافِقِينَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَأَ الَّذِي كَانَ يَهُودِيًّا فَأَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَأَرَادَ فَسَادَ دِينِ الْإِسْلَامِ كَمَا أَفْسَدَ بولص دِينَ النَّصَارَى وَقَدْ أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَتْلَ هَذَا لِمَا بَلَغَهُ أَنَّهُ يَسُبُّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ حَتَّى فَرَبَ مِنْهُ كَمَا أَنَّ عَلِيًّا حَرَقَ الْغَالِيَةَ الَّذِينَ ادَّعُوا فِيهِ الْإِلَهِيَّةَ. [مجموع الفتاوي ج 4 ص 518]

ترجمه: اولین کسی که قول عصمت علي و نص بر خلافت او را ابداع کرد، او رئیس منافقان عبدالله ابن سبا بود، کسیکه قبلا یهودی بود، پس اسلام خود را ظاهر کرد و ارادهٔ فاسد کردن دین اسلام را نمود، چنانکه بولص دین نصارا را فاسد کرد، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ارادهٔ قتل او را داشت، چون به او رسیده بود که وی ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهد، تا اینکه او از علی رضی الله عنه فرار کرد، چنانکه علی رضی الله عنه کسانی را به آتش زد که ادعای الوهیت علی را می‌کردند.

و همچنان امام زیدی ها، احمد بن المرتضی بن المفضل بن منصور نیز عبدالله بن سبا الیهودي را نخستین داعی تشیع دانسته است. [طبقات المعتزله ص 6]

وجه تسمیه روافض :

شیعه ها به نام روافض نیز مسمی هستند. رفض در لغت ترک کردن را گویند و اینها را به علت ترک کردن زید بن علی بن الحسین بن علی

روافض نامیدند، وقتی او علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد، پس جنگجویان او که شیعه بودند به ابوبکر طعن وارد می‌کردند، زید بن علی آنها را از این کار منع کرد، پس آنها نیز منع نشدند و او را ترک کردند و زید بن علی تنها با دو اسب سوار باقی ماند و به شیعه ها گفت: رفضتمونی. یعنی مرا ترک کردید، آنها هم گفتند: بلی. لهذا آنها روافض نامیده شدند. [اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص 59] و همین موضوع را شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز در [منهاج السنة النبوية ج 1 ص 35 - ج 2 ص 86 - ج 3 ص 471] نیز ذکر کرده است.

همچنان در [فرق معاصر ج 1 ص 344] وجه تسمیه روافض را سه دلیل بیان میکند: اول اینکه آنها زید بن علی را ترک کردند. دوم اینکه آنها بیشتر صحابه کرام را و خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهم اجمعین را ترک کردند و سوم اینکه آنها اسلام را ترک کردند.

اما روافض برای دور کردن این لکه عار از دامن خود می‌گویند که الله ما را به این نام مسمی کرده است. چنانکه در یکی از معتبرترین کتب اینها بنام کافی که همانند بخاری حیثیت دارد، از امام ششم خود ابو عبدالله جعفر بن محمد نقل می‌کنند که می‌گوید: لا والله لا هم سموکم، ولاكن الله سماكم به. [الکافی کتاب الروضة ج 5 ص 34].

ترجمه: نه قسم به الله که آنها شما را به این اسم نه نامیده اند، بلکه الله شما را به این اسم نامیده است.

فرقه های شیعه:

منتسبین تشیع به فرقه ها و گروهای زیادی تقسیم شده اندکه حتی بعضی از علماء و دانشمندان تعداد فرقه های آنها را بیشتر از 300 فرقه و گروه شمرده اند که همه‌ی آنها یکدیگر را باطل و منحرف می‌دانند و ما در اینجا قادر به شرح آنها نیستیم، چون موضوع به درازا کشیده می‌شود،اما بزرگترین فرقه های تشیع عبارت اند از: اثناء عشریه(جعفریه)، زیدیه، إسماعیلیه، نصیریه، دروز و غیره... اما ما در اینجا فقط در مورد شیعه های افغانستان بحث می‌کنیم که بیشتر آنها را أثناء عشریه(جعفریه) و اسماعیلیه تشکیل می‌دهند.

شرح اسامی شیعه های دوازده امامی(جعفریه)

الشيعة الإمامية: زیرا امامت و رهبری میان شان یک مسأله بنیادی است.

الإثنا عشرية: زیرا اینها معتقد به دوازده امام هستند که امام آخرشان به گمان اینها در سردابی در سامراء غایب شده است.

الجعفرية: زیرا اینها به دروغ خود را به جعفر الصادق رحمه الله نسبت

می‌دهند و خود را پیروان ایشان می‌دانند، در حالیکه او و تمام اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم از اینها بیزار هستند.

الرافضة: زیرا میگویند که اینها زید بن علی را ترک کردند و همچنان امامت و خلافت شیخین (ابو بکر و عمر رضی الله عنهم) را ترک کردند و از آن انکار کردند.

نشأت شیعه های اثناء عشریه یا رافضه:

منشأ نظریات اینها به (السبئية) میرسد که آنها پیروان عبدالله بن سبأ اليهودي بودند، برای نخستین بار همانها صدای خلافت علی را بلند کردند، بعد از وفاتش در مورد او ادعای رجعة (برگشت دوباره به دنیا) کردند، خلیفه‌ی اول، دوم و سوم اسلام را کافر، مرتد، ناقص و لعنتی دانستند که بعد ها همین عقیده به اصول و بنیاد شیعه‌های اثناء عشرية تبدیل شد.

دوازده امامان فرقه اثناء عشرية یا روافض:

با اینکه دین و منهج روافض به شکل کامل در اصول و فروع با اسلام در تضاد است، اما با آن هم خود را به بعضی از صحابه کرام رضی الله عنهم و بعضی از صالحین امت رحمهم الله نسبت می‌کنند. اما حقیقت این است که صحابه کرام و صالحین امت از اینها و عقاید شرکی اینها

بیزار هستند و آنها هرگز امامان اینها نبوده، بلکه آنها امامان ما (اهل سنت) هستند.

هرچند احوال این امام ها را در کتب صنوف 9 - 10 - 11 [مذهب جعفری] با اجمال و کذب آورده اند، اما باز هم ما خواستیم تا اسامی شان را اینجا نیز بیاوریم.

1 - الخلیفة الراشد علی بن ابی طالب(کنیه: ابوالحسن - لقب: مرتضی)

2 - حسن بن علی(کنیه: ابومحمد - لقب: الزکی)

3 - حسین بن علی(کنیه: ابو عبدالله - لقب: شهید)

4 - علی بن حسین بن علی(کنیه: ابومحمد - لقب: زین العابدین)

5 - محمد بن علی بن الحسین(کنیه: ابو جعفر - لقب: باقر)

6 - جعفر بن محمد بن علی(کنیه: ابو عبدالله - لقب: صادق)

7 - موسی بن جعفر بن محمد(کنیه: ابو ابراهیم - لقب: کاظم)

8 - علی بن موسی بن جعفر(کنیه: ابوالحسن - لقب: رضا)

9 - محمد بن علی بن موسی(کنیه: ابوجعفر - جواد)

10 - علی بن محمد بن علی(کنیه: ابوالحسن - لقب: هادی)

11 - حسن بن علی بن محمد(کنیه: ابو محمد - لقب عسکری)

12 – محمد بن حسن بن علی(کنیه: ابو القاسم – لقب: مهدی) و

روافض در مورد او به این عقیده هستند که مذکور زنده میباشد و در نزدیکی قیامت ظهور خواهد کرد.

تنبیه: تمام امامانی که در فوق ذکر شدند و روافض ادعای امامت آنها را می‌کنند، همه‌ی آنها از عقیده و دین روافض بیزار هستند و هر قولی را که روافض از آنها در کتب خود نقل کرده اند، همه دورغ و افتراء بر آنها میباشند، چون دین معاصر روافض یکسره با اسلام در تضاد است و چیزی جز شرک در آن وجود ندارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد نقلیات روافض می‌فرماید: روافض نادان ترین مردم در عقلیات و کذاب ترین مردم در نقلیات هستند. [مجموع الفتاوي ج 4 ص 908]

و همچنان علمای ارشد احناف از جمله شاگرد ابوحنیفه رحمه الله محمد و محمد بن حسن الشيباني می‌فرمایند: مذهب روافض بر کذب و افتراء بناء شده است. [سير الكبير ص 621] و [الكسب ص 71]

عقاید شیعه های اثناء عشریه:

1 – عقیده‌ی امامت یا ولایت:

ولایت یکی از ارکان دین روافض اثناء عشرية است که بدون به آن، دین

را ناقص می‌دانند، آنرا شرط پذیرش اعمال میدانند و منکر آن را کافر و مستحق آتش میدانند، چنانکه در [اصول کافی] آمده است:

عن أبي جعفر أنه قال: بنى الإسلام على خمس، على الصلاة، والزكاة، والصوم، والحج والولاية، ولم يناد بشيء كما نودى بالولاية، فأخذ الناس بأربع و تركو هذا - يعنى الولاية.

ترجمه: اسلام بر پنج چیز استوار است، بر نماز، بر زکات، بر روزه، بر حج و بر ولایت، و صدایش را بر چیزی چنانکه برای ولایت بلند کرد بلند نکرد، پس مردم چهار چیز را گرفتند و این را ترک کردند - یعنی ولایت را ترک کردند.

جالب اینجاست که در قرآن در مورد حیض و نفاس آیه ها وجود دارند، اما در مورد امامت یا ولایت حتی یک آیه نیز وجود ندارد، با این حال شیعه ها آن را از ارکان دین می‌نامند.

2 - علم غیب برای امام:

روافض اثناء عشرية عقیده دارند که امامان شان علم غیب دارند و به اراده‌خود می‌میرند، چنانکه کلینی در کتاب خود [اصول کافی] زیر یک باب جدا گانه آورده است: «باب أنّ الائمة إذا شاءوا أن يعلموا علموا» - عن جعفر أنه قال: إن الإمام إذا شاء أن يعلم علم، و أن الأئمة يعلمون متى يموتون، و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم.

ترجمه: «باب در بیان اینکه هرگاه امامان بخواهند بر چیزی بدانند، میدانند.» - از جعفر روایت است که میگوید: هرگاهی که امام بخواهد بر غیب بداند، پس میتواند، و امامان میدانند که چه زمانی می‌میرند، و آنها نمی‌میرند مگر به اختیار شان.

در حالیکه الله تبارک و تعالی می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا. [سورة الجن: 26]

ترجمه: (الله) دانای غیب است، و هیچکس را بر (اسرار) غیب خود آگاه نمی سازد.

3 - برتری امامان بر انبیاء:

روافض اثناء عشریه به این عقیده هستند که مرتبه‌ی امامان شان بالاتر از انبیاء و حتی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است، چنانکه یکی از علمای معتبر شان بنام الحر العاملی در کتابش [الفصول المهمة ص 152] میگوید: الأئمة الإثنى عشر افضل من سائر المخلوقات، من الأنبياء والاوصياء، السابقين والملائكة و غيرهم.

ترجمه: امامان اثناء عشرية افضل تر از تمام مخلوقات، انبیاء، اوصیاء، سابقین، ملائکه و غیره هستند.

و همین عقیده را خمینی نیز در یکی از سخنرانی هایش بار بیان کرده است.

4 - ظهور الأئمة:

اثناء عشرية عقیده دارند که امامان شان بعد از مرگ نیز برای افراد خاص ظاهر میشوند، چنانکه مجلسی در [بحارالأنوار] باب گذاشته است: «باب أنهم ای الأئمة یظهرون بعد موتهم و یظهر منهم العجائب».

ترجمه: باب در بیان اینکه امامان بعد از مرگ شان ظاهر می‌شوند و کار های عجیب از آنها صادر میشود.

5 - خروج مهدی و خرافات روافض اثناء عشریه:

اثناء عشریه عقیده دارند که مهدی بر دین داؤد علیه السلام فیصله خواهد کرد، نه بر دین محمد صلی الله علیه وسلم، چنانکه در کافی آمده است: إذا قام قائم محمد، حکم بحکم داؤد و سلیمان ولا یسأل بینه. [الکافی ج 1 ص 397]

ترجمه: هرگاهی که مهدی آمد، پس بر دین داؤد و سلیمان حکم خواهد کرد و دلیل پرسیده نمی‌شود.

و همچنان در [بحارالأنوار ج 2 ص 314] می آید که هرگاه مهدی آمد، پس عایشه آورده میشود و بالایش حد (زنا) قایم خواهد شد.

و همچنان اینها عقیده دارند که مهدی عذابی از جانب الله است. [بحارالأنوار ج 52 ص 315]

به همین شکل اینها عقیده دارند که مهدی تمام عرب ها را به قتل خواهد رساند. [انوار العمانية 59 / 348]

6 - شریک قرار دادن امامان با الله تعالی:

پیشوای معتبر شیعه‌ها محمد بن یعقوب الکلیني در کتاب اصول الکافی می‌نویسد: ابو عبد الله عیله السلام می‌گوید: إن الدنيا والآخرة للإمام يضعها حيث يشاء ويدفعها إلى من يشاء جائز له من الله. (اصول الكافي ط هند ص ۲۵۹)

ترجمه: یقینا دنیا و آخرت برای امام است، هر جای که بخواهد می‌گذارد و برای هر کسی‌که بخواهد میدهد و این از طرف الله متعال برایش جائز است.

در حالیکه الله رب العالمین می فرماید: فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى. [سورة النجم:25]

ترجمه: دنیا و آخرت تنها برای الله متعال است.

در [رجال الكشي ص ۱۳۸ ط هند] می گوید: قال علي: أنا الأول وأنا الآخر وأنا الظاهر وأنا الباطن وأنا وارث الأرض.

ترجمه: علی گفت: من اول و آخر هستم، من آشکار و پنهان هستم و من وارث زمین هستم.

قال الله تعالی: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. [سورة الحديد: 3]

ترجمه: تنها الله اول و آخر، آشکار و پنهان است.

در جای دیگر می‌فرماید: وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. [سورة آل عمران: 180]

ترجمه: و میراث زمین و آسمان فقط برای الله تعالی است.

7 – عقیده بداء در مورد الله تعالی:

عقیده کفری دیگر شیعه های اثناء عشریه «عقیده بداء» است، که مستلزم به سبق الجهل و حدوث العلم است، یعنی اینکه الله رب العالمین بر بسیاری از آن چیزهای که در زمانه‌های بعدی به وجود آمده آگاه نبود. معاذ الله. در حالیکه نسبت جهل به الله رب العالمین کفر بواح است.

در [اصول کافی ص 40] در این مورد یک باب کامل گذاشته است «باب البداء» سپس روایات زیادی را در آن ذکر نموده:

مثلا می گوید: عن الريان بن الصلت قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: ما بعث الله نبيا إلا بتحريم الخمر وأن يقر لله بالبداء. [اصول الكافي]

رضا علیه السلام می گوید: الله هیچ نبی را نفرستاده مگر بر حرمت

شراب و این سخنی که در مورد الله تعالی به عقیده بداء اقرار کنند.

و قال الله تعالی: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. [سورة الأنعام: 59]

ترجمه: و کلیدهای غیب نزد الله است؛ و جز الله کسی آن ها را نمی داند، الله آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی نمی‌افتد؛ مگر اینکه آن را می‌داند، و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی های زمین و نه هیچ تر و خشکی (و جود دارد) مگر اینکه در کتابی آشکار (لوح محفوظ ثبت) است.

8 - برابر دانستن دوازده امامان خود با محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم.

کلینی میگوید: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: الأئمة بمنزلة رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا أنهم ليسوا بأنبياء ولا يحل لهم من النسآء ما يحل للنبي فأما ما خلا ذلك فهم بمنزلة رسول الله صلى الله عليه وسلم. [أصول الكافي، كتاب الحجة، ص ١٦٥]

ترجمه: ابو عبد الله علیه السلام میگوید، منزلت امامان مانند رسول الله صلی الله علیه وسلم است، مگر انبیاء نیستند و نه هم به تعداد نبی به آنها ازواج جایز اند، بجز این، آنها در منزلت انبیاء قرار دارند.

منزلت رسالت را به امامان خود ثابت نمودند، در حالیکه در کتاب، سنت و اجماع هیچ کس با نبی علیه السلام برابر نیست، حتی اینکه نبی علیه السلام از همه انبیاء کرام برتر است، نبی علیه السلام می‌فرماید که: من در روز قیامت سردار همه اولاده های آدم علیه السلام هستم.

چنانکه از ابوهریرة رضی الله عنه در با سند صحیح روایت شده است که می‌فرماید: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [صحيح مسلم]

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت، من سردار فرزندان آدم علیه السلام هستم.

9 - قرآن نزد شیعه ها تحریف شده است:

حسین النوری الطبرسی در فصل الخطاب میگوید: كان لأمير المؤمنين قرآن مخصوص جمعه بنفسه بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وعرضه على القوم فأعرضوا عنه فحجبه عن أعينهم، وكان عند ولده عليهم السلام يتوارثونه إمام عن إمام كسائر خصائص الإمامة وخزائن النبوة وهو عند الحجة عجل الله فرجه، يظهره للناس بعد ظهوره ويأمرهم بقراءته، وهو مخالف لهذا القرآن الموجود من حيث التأليف وترتيب السور والآيات بل الكلمات أيضا، من جهة الزيادة والنقيصة، وحيث أن الحق مع علي وعلي مع الحق ففي القرآن الموجود تغيير من

جهتين وهو المطلوب. [فصل الخطاب ص ۹۷]

ترجمه: برای امیر المومنین علی رضی الله قرآن خاص بود، که بعد از وفات نبی علیه السلام آنرا خود وی جمع آوری نموده بود، بعدا به مردم پیش کرد، آنها ازیشان روی گشتاند، پس علی رضی الله عنه آنرا، از آنان پنهان کرد و آن قرآن با فرزندان علی رضی الله عنه بود و مثل خصوصیات امامت و گنجهای نبوت از یک امام به امام دیگر نقل می نمود و این قرآن همرای حجت (امام غائب) است، هر چه زود الله او را آشکار کند، بعدا از آشکار شدن او را به مردم نشان میدهد و بر خواندن آن قرآن امر میکند، او خلاف قرآن موجود است، به اعتبار جمع آوری، سوره‌ها، آیه‌ها، بلکی ترتیب حروف، زیادت و کمبودی مختلف است، با اینکه علی با حق است و حق با علی است، در این قرآن موجود از دو لحاظ تغیر وجود دارد و مقصود همان است.

در همین کتاب حسین النوری الطبرسی در فصل الخطاب میگوید: يروى عن كثير من قدماء الروافض أن هذا القرآن الذي عندنا ليس هو الذي أنزل الله على محمد صلى الله عليه وآله، بل غير وبدل وزيد فيه ونقص عنه. [فصل الخطاب طبعة إيران ص32]

ترجمه: از بسیاری از گذشته‌گان روافض روایت شده است که، به تحقیق قرآنی که نزد ما است، آن قرآنی نیست که الله تعالی بر محمد

صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است، بلکه این تغیر و تبدیل گردیده و زیادت و کمی در آن صورت گرفته است.

همچنان این عقیده خود را در کتب دیگر همچون [حیات القلب ج 3 ص 10] نیز آورده اند و در کتاب های دیگر شان همچون [مقبل الحسین دهلوی ص 479] و در[اخبار الرسول ج 12 ص 525] آمده است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهم قرآن را تحریف کرده اند. مراجعه شود به [اقوال اهل علم در کفر روافض]

اما الله تعالی چه می‌فرماید: وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. [سورة یونس:37]

ترجمه:چنین نیست که این قرآن، ساختگی و از سوی غیرالله باشد؛ بلکه تصدیق کننده‌ی کتاب های پیشین و شرح و توضیحی بر کتاب است و در آن شک و تردیدی نیست؛ بلکه از سوی پروردگار جهانیان است.

در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. [سورة الحجر: 9]

ترجمه: همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.

10 - عقیده‌ای جواز متعه (زنا موقت) و توهین به محمد صلی الله علیه

وسلم.

متعه: استفاده‌ی جنسی موقت، از یک زن را متعه می گویند، که روافض آنرا نکاح موقت می‌دانند. این عمل در ابتداء اسلام وجود داشت، که بعدا منسوخ گردید و حکمش حکم زنا شد. نسبت‌اش به ابن عباس رضی الله عنه می شود اما از وی رجوع صحیح ثابت است.

روافض در ایران آشکارا و در افغانستان پنهانی به همین نافرمانی الله متعال مبتلا اند. پروای عزت‌ها را نمی‌کنند، معلومات نسل‌های شان نمی شود، چون آنها متعه را عبادت می دانند، در ایران مراکز متعه بنام خانه های عفاف وجود دارند که عزت ها در آن فروخته میشوند، یک مرد در یک وقت با بیش دها زن متعه میکند و برای جواز این عمل پلید بی حرمتی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را می‌کنند، این را دین خود میدانند و بر آن افتخار میکنند.

ایران بیشترین حرامزاده ها را در خاور میانه دارد، در این مورد در [مجلة شرائع الشيعة شماره 484 ص 4] آمده است که رهبر شیعه فسنجانی به این موضوع اشاره میکند که در ایران بیشتر از 2 میلیون و 500 هزار طفل از طریق متعه به دنیا آمده اند و یکی از شهرک های مشهد که در آنجا مرکز متعه است، بزرگترین مرکز فساد اخلاقی در سطح آسیا شمرده می‌شود.

سید فتح الله الکاشانی در کتاب تفسیر خود [منهج الصادقین] از نبی صلی الله علیه وسلم نقل میکند، میگوید: نبی علیه السلام فرموده: من تمتع مرة كانت درجته كدرجة الحسين عليه السلام، ومن تمتع مرتين فدرجته كدرجة الحسن عليه السلام، ومن تمتع ثلاث مرات كانت درجته كدرجة علي بن أبي طالب عليه السلام، ومن تمتع أربع فدرجته كدرجتي.

ترجمه: کسی‌که یک بار متعه کرد، مرتبه‌اش مانند حسین رضی الله عنه شد، کسی‌که دو بار متعه کرد مرتبه‌اش مانند حسن رضی الله عنه شد، کسی‌که سه بار متعه کرد مرتبه‌اش مانند علی رضی الله عنه شد و کسی‌که چهار بار متعه کرد مرتبه‌اش مانند من شد.

این عقیده روافض است، که با چهار بار انجام این عمل پلید، انسان را به درجه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میرسانند، نعوذ بالله.

اگر یک فرد گناه کند و به گناه بودن عملش نیز اعتراف کند، این موضوع چندان خطرناک نیست، اما یک فردی که بر گناه افتخار میکند و آن را حلال می داند و بر انجامش انسان را به مرتبه‌ای پیامبری میرساند پس این اتفاقا کفر است.

11 - عقیده‌ی فاسد تقیه

یکی از دیگر عقاید زشت شیعه‌ها تقیه است. تقیه عبارت است از دورغِ آشکار و منافقت کامل. طوریکه که در وقت احساس خطر هر عقیده‌ای

کفری خود را از خود نفی کرده و در مقابل اهل سنت مثل آنها اظهار عقیده می‌کند. این دروغ را روافض حلال می دانند و در هر جا مسلمانان ساده لوح را بر همین فریب میدهند، که ما عقائد فاسد کتب روافض را نداریم. پس شما کتب عقائد مذهب‌تان را نشان دهید، و شما چرا برای خود شیعه و روافض می گویید؟

کلینی در اصول الکافی می گوید: قال أبو جعفر عليه السلام: التقية من ديني ودين آبائي ولا إيمان لمن لا تقية له. [أصول الكافي]

ترجمه: تقیه دین من و دین پدران من است و کسی‌که تقیه نمی‌کند او هیچ ایمان ندارد.

کلینی در جای دیگر میگوید: عن أبي عبد الله عليه السلام: إن التقية جنة المؤمن. [أصول الكافي ص ۴۸۴]

ترجمه: ابو عبد الله علیه السلام می‌گوید: تقیه سپر (وسیله دفاع) مومن است.

همچنین در جای دیگر می‌گوید: عن أبي جعفر عليه السلام قال: التقية في كل ضرورة وصاحبها أعلم بها حين تنزل به. [أصول الكافي]

ابو جعفر علیه السلام می گوید: تقیه در هر (لحظه‌ای) ضرورت می‌شود و وقت ضرورت آن را خود صاحب ضرورت بهتر می داند.

خمینی می‌گوید: من لا تقية له، لا دین له. [كشف الأسرار ص 148]

ترجمه: کسی که تقیه نداشته باشد، او دین ندارد.

پس هر گاهی که با مردم ساده لوح اهل‌سنت روبرو شوند، هر نوع دروغ را می‌گویند، که ما عزت و اکرام صحابه را میکنیم، ما در مورد ام المومنین چنین عقیده را نداریم. پس آنها نیز بالایشان اعتماد میکنند. اما وقتی اصول آنها را که ببنید، بعدا به انسان معلوم میگردد که اینها تقیه را ثواب و اجر می دانند.

12 - کتمان دین:

شیعه های اثناء عشریه عقیده دارند که هر کسی دینش را اظهار کرد، الله او را ذلیل خواهد کرد، چنانکه در اصول کافی آمده است: ابو عبدالله علیه السلام گفت: شما بر دینی هستید که هرکسی آن را پنهان کرد، الله او را عزت خواهد بخشید و هرکسی دینش را ظاهر و پخش کرد، پس الله او را ذلیل خواهد کرد. [اصول کافی ص 484]

13 - وارد کردن لکه سیاه بر عزت نبی علیه السلام:

شیعه های اثناء عشریه بر زوجه طاهره مطهره

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی بی عائشه رضی الله عنها تهمت وارد میکنند، آن زنی که در برائتاش الله تعالی از آسمان وحی

نازل کرد: إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. [سورة النور: 23]

ترجمه: بی گمان کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه بدکاری و) مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و عذاب بزرگی برای آن هاست.

عن ابن عباس: نزلت في عائشة خاصّة.

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنه می‌فرماید: این آیه خاص در مورد عایشه رضی الله عنهما نازل گردیده. [تفسير ابن أبي حاتم (14285)، والمستدرك 4/ 10، وتفسير ابن كثير 3/ 369، والدر المنثور 6/ 151]

امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم اجماع نقل کرده است که هر کسی عایشه رضی الله عنها را متهم به بدکاری کند، به اتفاق علماء اهل سنت مرتد می‌باشد.

و اما شیعه های اثناء عشریه چه میگویند؟ این است از خودشان بشنوید:

مفسر كبير شيعه‌ها، علي بن ابراهيم القمي بر ام‌المؤمنين طاهرة مطهرة اتهام زنا وارد می‌کند. ترجمه‌اش چنین است:

قسم بر الله، در این سخن «که آن دو زن خیانت کردند» مراد از همان زن فاحشه است، و بر این زن حد را قایم می‌کند، زمانی که او بر راه بصره می‌آمد و فلانی بر او عاشق بود، زمانی‌که آن زن اراده بیرون شدن را کرد، پس آن مردِ فلانی برایش گفت که برای تو بدون محرم بیرون شدن جایز نیست، پس آن زن خود را به فلانی شخص به نکاح داد.

مراد از فلانی شخص کیست؟ در حاشیه (پاورقی) نوشته است که مراد از فلانی طلحه است و اسم عایشه رضي الله عنها را مخفی کرده است، اما در کتب دیگر واضح نموده است که مراد از آن أم المؤمنين است، زمانی‌که که او به طرف بصره می رفت، نعوذ بالله.

[این واقعه را البحراني در البرهان (ج4 ص358) دارالتفسیر – قم و محمد باقر المجلسي در بحار الأنوار ج ۲۲ روایت ۲۴۱ نیز نقل نموده. مؤسسة إحياء الكتب الإسلامية، ایران، قم]

آیا داشتن این عقیده، کفر ورزیدن به این آیه‌ای مبارکه نیست؟

قال الله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. [سورة النور]

و همچنان بهشتی بودن عائشه رضي الله عنها یقینی است، از صحیح البخاری گرفته تا همه کتب احادیث دیگر عاری از این موضوع نیستند.

اما علامه، محقق و متکلم شیعه ها، طاهر بن حسین در [الأربعين في

امامة الأئمة الطاهرين ص ٦١٥] می‌گوید: أن عائشة كافرة مستحقة للنار، وهو مستلزم لحقية مذهبنا وحقية أئمتنا الاثني عشر.

ترجمه: بی گمان عایشه کافر است، مستحق جهنم است، و این برای حق ثابت شدن مذهب ما و دوازده امامان ما لازم است.

شيخ الطائفة شيعه‌ها، أبو جعفر الطوسي متوفى ۴٦٠هـ در کتاب خود [الاقتصاد فيما يتعلق في الاعتقاد ص٣٦] می نویسد: عائشة كانت مصرة على حربها لعلي ولم تتب وهذا يدل على كفرها وبقاءها عليه.

ترجمه: عایشه بر جنگ علی مصر بود و توبه نکرده بود و این بر کفر او و بر باقی ماندن او(بر کفرش) دلالت میکند.

اینها همان روافضی اند که میگویند: نبی علیه السلام را عایشه و حفصه رضی الله عنهما قتل نموده است.

محمد باقر المجلسي که مرتبه‌اش نزد شیعه‌ها: الفاضل العالم الكامل شيخ الإسلام والمسلمين فخر الأمة است؛ روى كبير محدثيهم المجلسي: إن العياشي روى بسند معتبر عن الصادق (ع) أنه قال: عائشة وحفصة لعنة الله عليهما وعلى أبويهما يا رباه! إلى متى هؤلاء يأكلون أجساد الأتقياء البررة، وإلى متى تمهلهم من شديد عذابك، وبطشك؟ قتلتا رسول الله بالسم دَبَّرتاه. [حياة القلوب للمجلسي 2 / 700 ط جديد طهران]

ترجمه: عیاشی به سند معتبر از صادق علیه السلام روایت میکند، او میگوید: لعنت الله بر عایشه و حفصه و بر پدران آنها باشد، یا رب! تا چه وقت اینها بدن‌های مردم نیکوکار را میخورند و تو برایشان از گرفتاری و عذاب سخت مهلت میدهی؟ این دو زن به فریب نبی علیه السلام را زهر داده و او را قتل نمودند.

14 - قائل به الوهیت بشر اند.

15 - قول حلول را میکنند، یعنی الله متعال در بنده داخل می شود.

16 - از قیامت انکار میکنند.

17 - از غیر الله طلب کمک میکنند.

18 - عبادت قبور و بت‌ها را میکنند.

به سبب روافض در این امت شرک و پرستش بت‌ها آغاز گردید، بار اول اینها مساجد را ترک کردند و بر قبور زیارت‌ها را بنا نمودند و آن را بت‌ها ساختند.

19 - اهل السنت را ولدالزنا (حرامزاده) می‌نامند، خون و مال آنان را حلال می‌دانند:

آیا شما با روافض مشکل ندارید؟ با آنانیکه کشتن مسلمانان اهل السنت را لازم می‌دانند و مال‌شان را حلال می دانند. چنانکه در کتب شیعه‌ها آمده است:

[علل الشرایع (ص601 طبع النجف) وسائل الشيعة (463/18) والسيد نعمة الله الجزائري في الأنوار النعمانية (307/2)]

المجلسي در [بحار الأنوار (ج24 ص311 باب 67)] و الكليني در [الروضة رواية رقم 431] از امام باقر خود نقل میکنند: أنه قال: والله يا أبا حمزة إن الناس كلهم أولاد بغايا ما خلا شيعتنا.

ترجمه: قسم به الله ای ابو حمزه! همه مردم اولاده‌ی زن‌های بدکار اند، به جز از جماعت ما. (یعنی جز شیعه ها همه حرام زاده هستند)

واقعاً تأسف نمی‌کشی ای کسی که فرزندت را به این مکاتب میفرستی؟ مکاتبی که در آن شیعه ها تکریم می‌شوند، برادر خطاب می‌شوند و آنها برای فرزندت قوم شریف معرفی می‌شوند، همان کسانی که تو و فرزندانت و پدرانت را حرامزاده خطاب می‌کنند.

20 - به شمول عمر و ابوبکر اکثر صحابه را کافر می‌دانند.

در معتبر ترین کتاب شیعه های اثناء عشریه آمده است: ابوبکر و عمر کافران، كافر من أحبهما. [بحارالأنوار ج 30 ص 381]

ابوبکر و عمر کافر اند، هر کس آنها را دوست بدارد او نیز کافر است.

در همین مرجع قبلی همچنان آمده است: اِرْتَدَّ اَلنَّاسُ بَعْدَ اَلنَّبِيِّ إِلاَّ ثَـلاَثَةَ نَفَرٍ: اَلْمِقْدَادُ بْنُ اَلْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ اَلْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ اَلْفَارِسِيُّ. [بحارالأنوار ج 34 ص 274]

ترجمه: مردم بعد از (وفات) نبی علیه السلام مرتد شدند، مگر سه نفر: مقداد، ابوذر و سلمان فارسی.

21 - در شأن صحابیات بی حرمتی میکنند، حتی در باره‌ای فاطمه رضی الله عنها بسیار بی ادبی میکنند: چنانکه می گویند: عمر رضی الله عنه پشت علی رضی الله عنه رفت، او در خانه مخفی بود، بیرون نمی شد، تا اینکه عمر رضی الله عنه خانه او را آتش زد، خانه‌اش را ویران نمود، فاطمه رضی الله عنها در دروازه ایستاد بود بیرون نمی شد. عمر رضی الله عنه او را در شکمش زد و حمل‌ش را ضایع نمود و علی رضی الله عنه را به ذلت کشید، معاذ الله. بر آن مردم مقدس این چنین تهمت می بندند، در این بی حرمتی صحابه دیگر را بگذارید، چه اندازه بی حرمتی علی رضی الله عنه است که زن او زده می‌شود حمل‌اش ضایع می شود و او خاموش است و هیچ نمی گوید!؟

و این چنین قائل به بی حرمتی‌های دیگری نیز اند، که قابل گفتن نیستند.

حکم اهل السنة نزد روافض أثنا عشرية :

چنانکه اقوال زیادی از علماء و کتب أثنا عشریه را برای شما تقدیم کردیم که صراحتًا از آن ثابت می‌شود که اهل السنت نزد روافض أثناعشریه مرتد و کافر اند و خون مال شان را برای خود حلال می‌دانند.

شیعه ها بر علاوه‌ی اینکه اهل سنت را مرتد، کافر، جهنمی، حرامزده و غیره میدانند، یک اصطلاح دیگر نیز نزد آنها وجود دارد که اهل السنت را در کتب خود با آن وصف می‌کنند که آن عبارت از «ناصبی» هست.

ناصب یا ناصبی به دشمنان اهل بیت و علی گفته میشود [مراجعه شود به فرهنگ معین و غیره] و آنها اهل سنت را ناصبی و دشمنان اهل بیت می‌دانند، چنانکه یکی از علمای شیعه به نام بحرانی در کتاب خود می‌گوید: الناصب هو من يقال له عندهم سنيًا، ولا كلام فی أن المراد بالناصبة هم اهل التسنن. [المحاسن النفسانيه ص 147]

ترجمه: ناصب کسی است که نزد اینها برایش سنی گفته شود، و در این هیچ اختلافی وجود ندارد که مراد از ناصبه سُنّی ها میباشند.

امام و عالم بزرگ شیعه ها الخوئي در کتابش می‌نویسد: لا فرق بين المرتد و الكافر الاصلی الحربی والذمی والخارجي والغالی والناصب. [منهاج الصالحين ج 1 ص 116]

ترجمه: هیچ فرقی میان مرتد، کافر اصلی حربی، ذمی، خارجی، افراطی

و ناصبی(سنّی) وجود ندارد.

امام و مجتهد شیعه ها خمینی در کتابش می‌نویسد: أما النواصب والخوارج لعنهما الله، فهما نجسان من غير توقف. [تحریر الوسیلة ج1 ص 118]

ترجمه: لعنت الله بر خوارج و نواصب، آنها بدون شک که نجس هستند.

تنبیه: لفظ نجس برای مشرک و کافر استفاده میشود، چون الله تعالی می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ. [سورة توبة : 28]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، بی گمان که مشرکان نجس هستند.

در بسیاری از کتب مشهور و معتبر شیعه ها در مورد کشتن ناصبه آمده است: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في قتل الناصب؟ قال: حلال الدم ولكن اتق؛ فإن قدرت أن تقلب عليه حائطاً أو تغرقه في ماء لكيلا يُشهد عليك فافعل. قلت: فما ترى في ماله؟ قال: خذه ما قدرت عليه.

ترجمه: من به أبو عبد الله علیه السلام گفتم: در باره قتل نواصب (سنی ها) چی میگوییی؟ او گفت خون شان حلال است اما خود را حفظ کن، اگر توان داشتی دیوالی را بالایش چپه کن یا در آب غرقش کن تا بر تو نفهمند. (راوی می گوید) من برایش گفتم: درباره مال هایشان چی نظر

داری؟ پس او گفت: هر قدر که توان داشتی از آن بگیر.

این اثر را الصدوق در [علل الشرائع ص601]، و الحر العاملي در [وسائل الشيعة ج 18 / ص (463)] و الجزائري در [الأنوار النعمانية ج2 /ص308)] ذکر کرده اند.

خميني در [تحرير الوسيلة ج1 ص352] می گوید: الأقوى إلحاق الناصب بأهل الحرب في إباحة ما اغتنم منهم، وتعلق الخمس به، بل الظاهر جواز أخذ ماله أينما وجد، وبأي نحو كان، وادفع إلينا خمسه.

ترجمه: سخن قوی اینست که مال غنیمت شده از ناصبی (سنی ها) در حکم کافر حربی داخل میشود و حکم خمس (حصه پنجم) شامل آن میگردد، بلکه ظاهر اینست که گرفتن مال شان جائز میباشد، در هر جای که یافته شود و به هر طریقه که باشد، برای ما خمس آن را بده.

محمد الرضوی در کتابش [كذبوا على الشيعة ص135] مي گوید: ولو أن أدعياء الإسلام والسنة أحبوا أهل البيت - عليهم السلام - لاتبعوهم، ولما أخذوا أحكام دينهم عن المنحرفين عنهم، كأبي حنيفة والشافعي ومالك وابن حنبل.

ترجمه اگر مدعیان اسلام و سنت با أهل بیت محبت می داشتند پس اینها از اهل بیت تابع داری می کردند و احکام دینی شان را از گمراهان همچون ابو حنیفه، شافعی، مالک و ابن حنبل یاد نمی گرفتند.

پس هرگاهی که اینها به أهل السنة والجماعة را نواصب (دشمنان أهل بیت) بگویند، در میان سنی و کافر حربی فرق نکنند،سر و مال شان را حلال بدانند و به امامان أهل السنة گمراه بگویند، پس چگونه اینها خیر خواهان و دوستان سنی ها خواهند بود و چگونه بالای سخنان شان اعتماد شود؟

هرگز چنین شده نمی تواند، زیرا اینها دشمنی با أهل السنة را بالای خود فرض می دانند، پس به سخنان شان تنها کسانی فریب میخورند که از دین عقب مانده و یا با دین هیچ ارتباطی نداشته باشند. هرگز یک مؤمن به اینطور تقیه های دروغین شان فریب نمی‌خورد بلکه بالای شان حکم الله تعالی را بدون هیچگونه نرمی نافذ می‌کند.

خیانت های شیعه ها در حق مسلمانان :

1 - بزرگترین ضربه علمی و معنوی به مسلمانان زمانی وارد شد که پایتخت مسلمانان بغداد به دست هلاکو خان سقوط کرد و این سقوط در نتیجه همکاری شیعه ها به رهبری ابن علقمی با مغول ها انجامید، که در نتیجه بزرگترین ثروت علمی مسلمانان دارلعلم بغداد توسط مغول ها نابود شد و هزاران کتب تفاسیر، احادیث، طبی، جغرافیوی و غیره در آن وجود داشتند همه نابود شدند و اما اگر همکاری شیعه ها با مغول نبود، آنها هرگز به تنهایی چنین کاری نمی‌توانستند.

2 - جنگ های صلیبی یکی از دسایسی بود که شیعه آن را در مقابل مسلمانان به راه انداخته بودند،چنانکه ابن الأثیر میگوید. و همچنان همین شیعه ها بودند که صلیبی ها را به جنگ علیه مسلمانان تشویق می‌کردند.

3 - دولت فاطمی و عبیدی در مصر و دولت صفوی در ایران هر آنکسی را شکنجه و به قتل می‌رساند که عقاید شیعه ها را نمی‌داشت.

4 - دولت ایران در صدر کشورهای است که اسرائیل را در سال 1948 به رسمیت شناخت و دولت رافضی ایران یگانه کشوری است که بعد از اسرائیل بیشترین یهود را در خود جای داده است.

5 - معاون امور حقوقی و مجلس رئیس‌جمهور ایران محمد علی ابطحی در 15 جنوری 2004 اعلام کرد که دولت رافضی ایران همکاری های زیادی با آمریکا انجام داده است و اگر همکاری های روافض ایران نبود، آمریکا هرگز نمیتوانست که کابل و بغداد را تصرف کند. و همین شخص نجس همین حالا رئیس مؤسسه گفتگوی ادیان است، یعنی همان کسی است که میخواهد یهودیت، نصرانیت و اسلام باهم یکجا و متحد شوند.

و به همین شکل دیگر خیانت های را مرتکب شده اند که هرگز فراموش شدنی و بخشودنی نیستند، خلاصه اینکه در طول تاریخ روافض

همیشه مثال تبر یهود و نصارا را داشته اند، که ضرباتش بر پیکر امت اسلامی وارد میشود.

اقوال امامان و علماء کبار أهل السنة در کفر روافض:

از امام ابو حنیفه رحمه الله نقل است که می‌فرماید: کافر گفتن روافض واجب است. کسیکه در کفر روافض شک کند، کافر می‌شود. [طريقة محمدية ص 67]

امام مالک رحمه الله می‌فرماید: الذی یشتم اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، لیس لهم سهم فی الاسلام. [السنة للخلال ص 89]

ترجمه: آنانیکه أصحاب نبی صلی الله علیه وسلم را دشنام میدهند، برای آنها سهمی در اسلام نیست.(یعنی کافر هستند)

امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌فرماید: لو أن یهودیًا ذبح شاة و ذبح رافضی، لاکلت ذبیحة الیهودی ولم اکل ذبیحة الرافضي، لانه مرتد عن الاسلام. [الصارم المسلول]

ترجمه: اگر یهودی گوسفندی را ذبح کند و رافضی هم ذبح کند، من ذبیحه یهودی را خواهم خورد و ذبیحه رافضی را نمی خورم، زیرا روافض از اسلام مرتد شده اند.

امام بخاری رحمه الله می‌فرماید: ما أبالی صلیت خلف الجهمي

والرافضي، ام صليت خلف اليهودى والنصارى. ولايسلم عليهم ولايعادون ولا ينكحون ولا يشهدون ولا تؤكل ذبايحهم. [خلق افعال العباد ص 160]

ترجمه: پشت جهمی و رافضی نماز خواندم یا که پشت یهودی و نصرانی؛ هیچ پروا نمیکنم. بر آنان سلام داده نمیشود، عیادت نمیشوند، نکاح نمیشوند، شهادت بر آنها داده نمیشود و ذبایح آنها خورده نمیشود.

امام طَلْحَة بْنُ مُصَرِّفٍ می‌گوید: اَلرَّافِضَةُ لَا تُنْكَحُ نِسَاؤُهُمْ وَلَا تُؤْكَلُ ذَبَائِحُهُمْ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ رِدَّةٍ. [الشرح والإبانة على أصول السنة والديانة ص/161]

ترجمه: با زنان روافض نکاح نمی‌شود و نه ذبیحه آنها خورده می‌شود، چونکه آنها مرتد اند.

امام أَحْمَد بْن يُونُس می گوید: إِنَا لَا نَأْكُلُ ذَبِيحَةَ رَجُلٍ رَافِضِيٍّ، فَإِنَّهُ عِنْدِي مُرْتَدٌّ. [شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لأبي القاسم اللالكائي]

ترجمه: ما ذبیحه فرد رافضی را نمی خوریم برای اینکه آنها نزد من مرتد اند.

امام عبد الرحمن بن مَهْدِيّ می گوید: مَا فَتَّشْتُ رَافِضِيًّا إِلَّا وَجَدْتُهُ زِنْدِيقًا. [شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لأبي القاسم اللالكائي.]

ترجمه: من نیافتم رافضی را، مگر اینکه او را زندیق یافتم.

امام مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُف می‌گوید: "مَا أَرَى الرَّافِضَةَ وَالْجَهْمِيَّةَ إِلَّا زَنَادِقَةً." [شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لأبي القاسم اللالكائي]

ترجمه: برای من روافض و جهمی‌ها، زنادقه معلوم میشوند.

أبو حامد المقدسي (888هـ) در رساله خود عقائد روافض را ذکر می کند، بعدا میگوید: «لا يخفى على كل ذي بصيرة وفهم من المسلمين، أن أكثر ما قدمناه في الباب، قبله من عقائد هذه الطائفة الرافضة على اختلاف أصنافها كفر صريح، وعناد مع جهل قبيح، لا يتوقف الواقف مع تكفيرهم، والحكم عليهم بالمروق من دين الإسلام وضلالهم». [رسالة في الرد على الرافضة لأبي حامد المقدسي ص200]

ترجمه: بر هیچ مسلمانِ صاحب بصیرت و دانش پنهان نیست که ما قبلا عقائد زیاد روافض را ذکر نمودیم، با اقسام مختلف آنها، پس این کفر آشکار است و با جهل شدید نیز در تضاد است، کسی در گفتن کافر به اینها توقف نمی‌کند و نیز بر گمراهی و بر خروج از دین اینها توقف نمیکند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: لا شک فی کفر روافض. [الصارم المسلول ص 412]

ترجمه: در کفر روافض شک نیست.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: "(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ ...) ومِن هذه الآية انتزع الإمام مالك رحمه الله - في رواية عنه - بتكفير الروافض، الذين يبغضون الصحابة، قال: لأنهم يغيظونهم، ومن غاظ الصحابة: فهو كافر؛ لهذه الآية، ووافقه طائفة من العلماء على ذلك." [تفسير ابن كثير (7 / 362)]

ترجمه: امام مالک رحمه الله از این آیه -مطابق روایت- مسأله تکفیر روافض را استنباط نموده، آن‌کسانی که با اصحاب کینه می‌ورزند، چون اینها با صحابه کینه دارند و کسی که با اصحاب کینه بورزد، به دلیل همین آیه کافر است و در این سخن تمام علماء با او موافقه نموده اند.

امام ابن حزم می‌گوید: "فإن الروافض ليسوا من المسلمين! إنما هي فرَق، حدث أولُّها بعد موت النبي صلى الله عليه وسلم بخمس و عشرين سنة،... وهي طائفة تجري مجرى اليهود، والنصارى، في الكذب، والكفر." [الفِصَل في الملل والنِّحَل " (2 / 65)]

ترجمه: روافض مسلمانان نیستند، این نخستین گروهی است که ۲۵ سال بعد از وفات نبی علیه السلام ظهور کردند و این گروه در دروغ و

کفر بر روش یهود و نصاری روان است.

شاگرد امام ابوحنیفه، علامه ابو یوسف می‌فرماید: لا اصلی خلف جهمی ولا رافضی ولا قدری. [شرح أصول اعتقاد أهل السنة ص 89]

ترجمه: من عقب جهمی، رافضی و قدری نماز نمی‌خوانم.

علامه محمد صبور البخاری الحنفی می‌فرماید: ما از روافض بیزار هستیم. روافض چوچه های عبدالله بن سبأ اليهودي هستند. [العقيدة الحنفية ص 398]

ابن عابدین شامی الحنفی می‌فرماید: روافض کافر هستند. [المبسوط ج 2 ص 143] و می‌فرماید: توبه روافض پذیرفته نمیشود. و همچنان می‌فرماید: هرکسی از ما در جنگ با روافض کشته شود شهید است و روافض مردار میشوند.

شارح مشهور مشکوة المصابیح ملا علی قاری الحنفی می‌فرماید: در کفر روافض شک نیست.[مرقاة المفاتیح ج 7 ص 422]

بر علاوه اظهارات علماء دیگر، سخن شیخ اسامه تقبله‌الله در مورد شیعه های عصر ما از این قرار است: "فمتى كان الشيوعيون مسلمين؟ ألستم أنتم الذين أفتيتم سابقًا بردتهم و وجوب قتالهم في أفغانستان، أم أن هناك فرقًا بين الشيوعيين اليمنيين والشيوعيين الأفغان؟ فهل ضاعت مفاهيم العقيدة وضوابط التوحيد واختلطت إلى هذا الحد؟

[رسالة إلى ابن باز ببطلان فتواه بالصلح مع اليهود ص ٧]

ترجمه: شیعه‌ها از چه وقت مسلمان شدند؟ آیا شما همان مردمی نیستید که فتوی ارتداد اینها و وجوب جنگ با اینها را در افغانستان داده بودید؟ و یا نه، کدام فرق در میان شیعه‌های یمن و افغانستان وجود دارد؟ آیا رهنمود عقیده، اصول توحید تا این حد ضایع و مختل گشت؟

برای شناخت بیشتر شیعه های رافضی به کتاب [القطع العرق النابض؛ لاهل الردة الخبثاء الروافض - منتشر شده از اداره‌ی نشراتی العزائم] و به سلسله سخنرانی های ابو مصعب الزرقاوی رحمه الله تحت عنوان [هل اتاک حدیث الرافضة 5 جمادی الأول 1427] و به دیگر کتب مربوطه مراجعه کنید.

تجدید و تمجید شرک و آثار آن

در سلسله اهداف مکاتب سکولار، یکی هم اینست که شرک و آثار شرک قبل از اسلام را خصوصاً بت پرستی و مجوسیت را برای شاگردان تمجید و نظریه های آن را برایشان تجدید می‌کنند و حتی گهگاهی هم سرسخت ترین دشمنان اسلام که مجوسی ها بودند، داستان های آن ها را برای شاگردان بیان می‌کنند، تا برای شاگردان ذهن سازی کنند که دین اجداد و گذشته گان ما بت پرستی و مجوسیت بود، نه اسلام و این اسلام به زور بر ما تحمیل شده است، معاذ الله. این یک قضیه‌ی انکار ناپذیر است و چنانکه در توضیح هر موضوع گفته ایم بنابر دلائلی نتوانستیم که تمام حواله ها را برایتان پیش کنیم، اما مشت نمونه خروار را برایتان پیش خواهیم کرد و این ذهنیت سازی از صنوف ابتدایی آغاز و در آن تدریس می‌شود، تا شاگردان از همان آغاز با مجوسی ها و افکار آنها آگاه شوند، چنانکه در [ص 31 کتاب پشتو صنف 6] تحت عنوان پادشاه عادل، داستان نوشیروان که یک پادشاه مجوسی ایران بود بیان کرده است و پدر یا هم اجداد او را یک پادشاه عادل معرفی کرده اند، هرچند پدر او کسرا دشمن سرسخت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و کسی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را توهین کرد و نامه او را پاره کرد و از پذیرفتن اسلام امتناع ورزید و رسول الله صلی الله علیه وسلم را غلام خود نامید و برای

دستگیری رسول الله صلی الله علیه وسلم پادشاه یمن را مؤظف کرده بود. اینچنین حاکمان ظالم و بدبخت را برای فرزندان مسلمانان عادل معرفی می‌کنند، در حالیکه عدالت رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم و خصوصاً عمر رضی الله عنه مثال ندارد، آیا اینها لیاقت این را نداشتند که توصیف و تکریم شوند؟

آیا حاکم و خلیفه عادل تر از رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر رضی الله عنه در تاریخ جهان مثال داریم؟ نخیر.

پس چرا این سکولار ها مجوسی ها را برای فرزندان ما عادل معرفی می‌کنند؟ جواب واضح است که می‌خواهند برای فرزندان ما ادیان قبل از اسلام را تمجید و توصیف کنند و آنها را برای ما الگو بسازند و این یکی از اهداف خاص سکولار ها است که می‌خواهند فرزندان مسلمانان را از اسلام دور کنند و به ادیان قبل از اسلام دعوت کنند.

و به همین شکل تاریخ قبل از اسلام را برای شاگردان بسیار توصیف می‌کنند و آن را تمدن با شکوه و غیره می‌دانند و این موضوع از هیچ کس پنهان نیست و اگر به موضوعات مربوط به تاریخ کتاب های مکاتب سکولار توجه کنیم پس به صراحت خواهیم دانست که تاریخ قبل از اسلام را بسیار زیبا جلوه داده اند و تاریخ بعد از اسلام را کاملا تاریخ جنگ ها و انحطاط تمدن ها معرفی کرده اند و به همین شکل اگر

بیشتر توجه کنیم پس خواهیم دانست که تاریخ قبل از اسلام را بیشتر از تاریخ اسلام شرح می‌دهند و تدریس می‌کنند و بیشتر از همه تاریخ آریایی یا همان دوره مجوسیت (زردشتیزم) را بیشتر شرح می‌دهند و توصیف و تمجید می‌کنند، شاید کسی بگوید که دلیل اینست که می‌خواهند فرزندان ما را از تاریخ کشور شان آگاه کنند، اما جواب ما اینست که فقط توصیف می‌شوند؟

و هیچ شرک و کفر آنها تفضیح و رد نمی‌شود.

و آیا کتاب تاریخ کافی نبود که این موضوعات را در کتب دری، پشتو، فرهنگ، وطندوستي و غیره در صنوف مختلف نیز جابجا کرده اند؟

مثل یک نمونه آن قرار ذیل است:

در [ص 78 - 80 کتاب دری صنف 10] شهر بلخ باستان را به معرفی گرفته اند و بر اهمیت باستانی این شهر پرداخته اند و چنین نوشته اند: بلخ که روزگاری باختر نامیده می‌شد، یکی از شهرهای مشهور و آبادان جهان بود. و همچنان نوشته اند: ده قرن قبل از میلاد (یعنی قبل از اسلام) در افغانستان تمدن باشکوه با روشهای اجتماعی و اقتصادی وجود داشت و هنر در جامعه راه خود را گشوده بود. پادشاهان قدیم بلخ عبارت بودند از: پیشدادیان، کیانیان، اسپه‌ها که در شاهنامه فردوسی و روایات مؤرخان نیز از آنها یاد شده است. اگر به گذشته نظر

کوتاهی بیندازیم در می یابیم، که آریانای کهن در محور شهر باستانی بلخ مدنیت درخشان پنج‌هزار ساله را داشت. مدنیتی که شامل افغانستان کنونی، هند، فارس(ایران) و آسیای میانه میگردید. قبل از گسترش دین مقدس اسلام، مدنیت آریایی به عنوان یکی از تمدنهای باستانی در تاریخ قدیم جهان همیشه بحثهای علمی دارد. بلخ مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زردشتی بود. زردشت خود اهل و متولد شهر بلخ بود و به قول بیشتر مستشرقین زادگاه زردشت را بلخ، که در گذشته به نام بخدی یاد می‌شد، می‌دانند. بناء بر روایتی بنیادگذار بلخ، جمشید یما بوده است، در زمان های پیش از اسلام بلخ مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زردشتی بود و در دوره‌های فرمانروایی خاندان موریایی هند و کوشانیان از مراکز دین بودایی و محل معبد معروف "نو بهار" بود.

و بعد از آن از حمله مسلمانان یادآوری کرده اند، و اگر به متون کتاب اندگی توجه کنیم می‌یابیم که بدون یادآوری از دست آورد های مسلمانان، آنها را قاتل و انحطاطگران بلخ معرفی کرده اند.

و همچنان نوشته اند: در آغاز سال نو مردم از سراسر افغانستان و کشورهای همسایه جهت تجلیل از میله عنعنوی نوروز عازم شهر مزار شریف می‌شوند. در این ایام شهر مزار شریف پر از مهمان می‌باشد.

سوال اینست که چرا در کتاب دری در مورد تاریخ بحث شود؟ و آن هم تاریخ قبل از اسلام و در آن ادیان و دوره های قبل از اسلام توصیف شوند؟ و تمدن های با شکوه و تاریخ درخشان نامیده شود؟ بدون شک که هدف اصلی آن معرفی کردن ادیان قبل از اسلام و یک نوع دعوت به آن است. انا لله وانا الیه راجعون

و در ادامه‌ی این سلسله، بیشترین چیزی که بیشتر توصیف و تدریس می‌شود، آثار بودایی هستند و در صنوف مختلف و در کتب مختلف آثار بودیزم تدریس می‌شوند و شاگردان به حفاظت از آن تشویق می‌شوند، در حالیکه اسلام به شکستن و از بین بردن آثار شرک امر کرده است که بعداً در مورد آن خواهیم پرداخت و حالا می‌خواهم بعضی آدرس های را برایتان بدهیم که در آن آثار بت پرستی به نام های مختلف تدریس می‌شوند و حتی قبلا شرح دادیم که شاگردان به بت سازی تشویق می‌شوند:

قبل از همه این یک موضوع واضح است که بت های بامیان را قبل از همه و پیش از همه در بسیاری از صنوف و کتاب ها تدریس می‌شود و شاگردان به حفاظت آن تشویق می‌شوند و آن یک اثر مهم باستانی به شاگردان معرفی می‌شود.

و همچنان در [ص 57 - 59 کتاب دری صنف 10]، مقاله‌ی در مورد

موزیم ملی را زیر بحث گرفته اند، چنانکه نوشته اند: موزیم فعلی رسماً توسط امان الله مرتد افتتاح شده است. و بر این افتخار نیز میکنند که موزیم ما عضویت یونسکو را بدست آورده است و همچنان اگر به آثار موزیم توجه شود اکثر آثار موزیم افغانستان چنانکه در کتاب نیز نوشته اند، همان آثار کفری قبل از اسلام اند که شامل بت‌ها، مسکوکات قبل از اسلام، برجسته کاری‌های مرمرین هندی، بودایی و رومی به نظر می‌رسند.

و در توضیحات چنانکه خود شان نیز نوشته اند: موزیم از کلمه موزیون یونانی گرفته شده که برای معابد یونانی ها به کار برده میشد و بعد ها برای مکانی گفته میشد که آثار کفری و گرانبهای یونانی‌ها در آن نگهداری میشد.

و همچنان در [ص 128 کتاب دری صنف 10]، در مورد مجسمه‌سازی و بت سازی پرداخته اند، در مورد تاریخ آن و استفاده آن چنین نوشته اند: یونانیان مجسمه‌ها می‌ساختند و در معابد خود قرار داده و آنها را پرستش مینمودند. مجسمه‌های سنگي و برنزي بی‌شماري نیز از قهرمانان خود در میدان‌ها و معابر عمومي میگذارند. مصریان نیز مجسمه‌های خود را به صورت موجوداتي در سنگ یا برنز مجسم میکردند و در معابد شان قرار میدادند. بزرگترین مجسمه‌های جهان پیکره‌های بودا بود که در افغانستان موقعیت دارد.

اندکی در مورد این سطور توجه کنید، چگونه برای فرزندان ما تاریخ قبل از اسلام یونانی ها و مصری ها را الگو قرار می‌دهند تا بر آنها تأثیر بپذیرند.

و همچنان در [ص 78 - 80 کتاب دری صنف 10] چنین نوشته اند: در زمان های پیش از اسلام بلخ مرکز و آغازگر زبان اوستایی و دین زردشتی بود و در دوره‌های فرمانروایی خاندان موریایی هند و کوشانیان از مراکز دین بودایی و محل معبد معروف "نو بهار" بود.

و همچنان یکی دیگر از کار های آریایی های قبل از اسلام را تجدید، تمجید و تدریس می‌کنند، چنانکه در [ص 99 - 102 کتاب پشتو صنف 10] در پیوند به جرگه نوشته اند که: این یک فرهنگ افغانی میباشد که از آریانای قدیم به ما در میراث مانده است، و آنها جرگه های بنام سیمتی و سبها داشتند که امروز به تقلید آن جرگه های قبیلوی و جرگه های به سطع ملی بنام ولسی جرگه داریم.

ببینید چگونه شاگردان را در فیصله کردن که مهمترین امر زندگی است، نیز به تقلید کفار دعوت می‌کنند، که در این مورد در موضوع جداگانه بحث خواهیم کرد، إن شاءالله.

حکم بت ها و آثار شرک

حالا می‌خواهیم که در مورد آثار کفر و شرک و خصوصاً در مورد حکم بت ها در دین اسلام بپردازیم، که آیا جایز است بت ها را بنام آثار باستانی و غیره نگهداری کنیم؟

اسلام که از توحید به طور محکم حفاظت کرده و از شرک به طور شدید منع کرده، پس فرمان از بین بردن اسباب شرک را نیز داده است، که از جمله آن اسباب یکی بت ها می باشند که اسلام به ویران کردن آن امر کرده است، در این باره دلائلی زیادی وجود دارد که بعضی از آن ها را در اینجا ذکر می کنیم:

دلیل اول: در از بین بردن بت ها به عمل ابراهیم علیه السلام اقتداء می شود، چنانکه الله عزوجل عمل او را چنین حکایت می‌کند، می فرماید: وَتَاللَّهِ لأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِين * فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلاَّ كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُون. [الأنبياء:٥٧ - ٥٨]

ترجمه: و سوگند به الله، بعد از آن که پشت کنان روی بگردانید برای نابودی بت های شما تدبیری خواهم اندیشید، بعد همانطور کرد، پس همه آن ها جز (بت) بزرگ شان را قطعه قطعه کرد، باشد که به سوی او باز گردند.

دلیل دوم: عن عمر بن عبسة السلمي أنه سأل النبي - صلى الله عليه

وسلم- عما أرسله الله عزوجل به فقال صلى الله عليه وسلم: «أرسلني بصلة الأرحام، وكسر الأوثان، وأن يوحد الله لا يشرك به شيء». [صحيح مسلم ج١/ص٥٦٩]

ترجمه: از عمرو بن عبسه السلمی روایت شده که از نبی صلی الله علیه وسلم سوال کرده بود که الله متعال تو را برای چی فرستاده است؟ پس نبی علیه السلام فرموده بود: من را الله تعالی به صله رحمی، و شکستاندن بت ها فرستاده و به اینکه تنها بندگی الله تعالی شود و هیچ کسی با او شریک نگردد.

و در روایت [مسند أحمد ۱۱۱/۴] نیز همینطور آمده است.

دلیل سوم: ابوهیّاج اسدی می‌گوید: علی بن ابی طالب رضي الله عنه به من گفت: آیا تو را به همان مأموریتی نفرستم که رسول الله ﷺ مرا برای آن فرستاد، اینکه: ألا تدع تمثالا إلا طمسته. [رواه مسلم ج٢/ص٦٦٦]

ترجمه: هیچ تصویر روح دار را نگذار، مگر از بین ببر.

و همینطور حدیث عبدالله البجلی نیز بر این دلیل است که اصحاب کرام به فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بتخانه ذوالخصله را به آتش کشیدند که به مردم سمت یمن کعبه به شمار میرفت. [رواه البخاری ومسلم]

دلیل چهارم: عن عبد الله بن مسعود - رضي الله عنه - قال: «دخل النبي - صلى الله عليه وسلم - مكة، وحول البيت ستون وثلاثمائة نصب، فجعل يطعنها بعود في يده ويقول: {جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا} {جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد}». [رواه البخاري]

ترجمه: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل گردیده که او می گوید: نبی صلی الله علیه وسلم به مکه داخل شد و در کنار کعبه سیصدو شصت بت ایستاده بود، پس نبی علیه السلام شروع به زدن بت ها با عصائی که در دست داشت کرد و این آیات را می خواندند "حق آمد و باطل نابود شد بی گمان باطل نابود شدنی است. حق آمد و باطل نه آفرینش را آغاز می تواند و نه دوباره زنده کرده میتواند".

دلیل پنجم: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه سریه های (گروه ها) را برای شکستاندن بت ها فرستاده که در [البداية والنهاية ج4/ص712، 776؛ ج5/ص83؛] آمده است: که نبی علیه السلام گروه خالد بن ولید رضی الله عنه را برای شکستاندن بت 'عزی'' فرستاده بود، گروه سعد بن زید الأشهلی را برای شکستن بت ''منات'' فرستاده بود، گروه عمرو بن العاص رضی الله عنه را برای شکستن بت ''سواع'' فرستاده بود و همینطور آثار و اقوال زیادی از علماء در این باره وجود دارد که بعضی از آن ها را در جواب شبهه اول ذکر کردیم.

حکم شکستن بت ها عام می باشد;

حکم شکستن بت ها عام می باشد، شامل هر بتی می گردد، جدید باشد یا کهنه، عبادت شود یا نشود، اگر کسی این حکم را صرف به آن بت های خاص می کند که عبادت می شوند، پس این سخنش را علماء به چندین علت رد کرده اند، که قرار ذیل می باشند:

علت اول: این سخن بر خلاف تفسیر این آیت می باشد که الله عزوجل می فرماید: وَقَالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلا سُوَاعًا وَلا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. [سورة نوح: 23]

ترجمه: آنها گفتند: معبودان خود را رها نکنید، (بالاخص عبادت) ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید.

در صحیح البخاری تفسیر این آیت از عبدالله بن عباس رضی الله عنه چنین نقل شده، او می‌گوید: هذه أسماء رجال صالحين من قوم نوح، فلما هلكوا أوحى الشيطان إلى قومهم أن انصبوا إلى مجالسهم التي كانوا يجلسون فيها أنصابًا وسموها بأسمائهم ففعلوا فلم تعبد حتى إذا هلك أولئك ونسخ العلم عبدت.

ترجمه: این ها اسامی افراد صالح قوم نوح علیه السلام بودند، هنگامی که آن ها وفات شدند، پس شیطان در دل های قوم چنین وسوسه کرد که در جاهای نیشیمن شان مجسمه (بت) های شان را بسازند و اسم

های آن ها را بالایشان بگذارند آنان هم چنین کردند پس عبادت نشده بودند تا زمانیکه این نسل وفات شد و علم از بین رفت پس این بت ها عبادت شدند.

طریقه استدلال از حدیث: در این جا هم این بت ها صرف برای یاد آوری افراد صالح ساخته شده و برای عبادت ساخته نشده بودند، هنگامیکه به همان شکل باقی ماندند، افرادی پیدا شدند که آن ها را عبادت کردند، پس این بت ها سبب شرک گردیدند و همین نقطه آغاز شرک بود.

علت دوم: اینست که خود رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه سیصدو شصت بت را شکسته است و صحابه را هم برای شکستن بت ها فرستاده است که قبلا ذکر گردید پس آیا بالای نبی صلی الله علیه وسلم این اعتراض می شود که به مردمان دیگر ادیان احترام نکرده و به طریقه های مذهبی شان احترام نکرده و به آثار تاریخی احترام نکرده است؟!!!

علت سوم: اینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان خودش بت ها را شکسته و صحابه هم شکسته اند، با وجود اینکه خطر عبادت بت ها در آن زمان نسبت به این عصر کم بود زیرا خود نبی علیه السلام وجود داشت و زمان خیر القرون (زمانه بهتر) هم بود، هنگامیکه در آن

زمان بت ها شکسته شده پس در این زمانه به طریق اولیٰ شکسته می شوند زیرا خطر عبادت آن نسبت به آن زمانه بیشتر است.

علت چهارم: اینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام فرمان شکستن بت ها را داده است که قبلا ذکر گردید، و این را هم فرموده: «أيس الشيطان أن يعبد في جزيرة العرب» [مسندأحمد]

ترجمه: شیطان از این نا امید گردیده که در جزیرة العرب عبادتش شود.

اما باز هم هیچکدام صحابی این اعتراض را نکرده که بنده گی شیطان در جزیرة العرب نمی شود، پس باید این بت ها نیز نابود نشوند زیرا که آثار تاریخی می باشند، هیچگاه چنین نگفتند و نه این اعتراض را کردند، پس این هم دلیل شد که قید عبادت در شکستن بت ها درست نمی باشد.

علت پنجم: اینست که بت یک منکر می باشد پس عبادتش هم نمی شود، نابود کردنش واجب می باشد زیرا ازاله (از بین بردن) منکر واجب است چنانکه که در حدیث آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من رأى منكم منكرًا فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الإيمان» [صحيح مسلم]

ترجمه: کسی از شما که کار ناروایی را دید، پس با دستش منع کند، اگر توان دست را نداشت پس با زبانش منع کند؛ اگر توان زبان را هم نداشت پس در دلش آن را بد بداند و این ضعیف ترین ایمان است.

علت ششم: اینست که بت ها بخاطری از بین میروند که اسباب و ذرائع شرک نابود شود، زیرا یکی از قاعده های اتفاقی شریعت قاعده جلوگیری از اسباب گناه می باشد، پس قسمی که از نزدیک شدن به اسباب زنا منع آمده، بخاطریکه در زنا واقع نشویم. چنانکه الله عزوجل می فرماید: «وَلاَ تَقْرَبُوا الزِّنَا»

ترجمه: به اسباب زنا نزدیک نشوید.

همینطور اسباب شرک هم از بین میرود تا ذریعه شرک نگردد، چنانکه در این باره قول ابن حجر رحمه الله نیز موجود است که اسباب فتنه باید از بین برده شوند. [الفتح ج۸/ ص۷۳]

علت هفتم: اینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم به علی رضی الله عنه چنین وصیت کرده است. برایش فرموده: «أن لا تدع وثنًا إلا كسرته، ولا صورة إلا طمستها، ولا قبراً إلا سويته»

ترجمه: نگزار هیچ بتی را مگر بشکنان، و نه هیچ تصویری را مگر از بین ببر، و نه هیچ قبری را مگرهموارش کن.

اما زمانی که مسلمانان عمل به این وصیت را ترک کردند، پس چقدر شرکیات و بدعات به میان آمدند و مردم شروع به عبادت زیارت ها و قبرها را کردند و بندگی الله تعالی را ترک کردند، پس به همین خاطر شکستاندن هرنوع بت واجب می باشد، تا این وصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم عملی گردد. پس بر اساس وجوهات ذکر شده سخن آن شخص باطل می گردد که می گوید "صرف بت های شکسته می شوند که عبادت می شوند و بقیه به حال خود رها می گردند زیرا آثار تاریخی بوده و حفاظت شان لازم است، این سخن اش کاملا باطل می باشد.

استدلال به آثار مصر باطل می باشد

بعضی از مردم جاهل برای حفاظت از بت ها به آثار فرعونی مصر و به آثار فینیقی (از لبنانیان) استدلال می کنند، می گویند که صحابه در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه وارد مصر شدند، در حالیکه بت ها را نشکستند؟

پس علماء جواب های مختلفی را به این سخن داده اند که بعضی آن را در این جا نقل می کنیم:

جواب اول: عمل صحابی به آیات صریح قرآن کریم و احادیث مرفوع رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشی گرفته نمی تواند. هرچند عمل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز باشد، چون هنگامیکه اصحاب دیگر

بالای ابن عباس رضی الله عنه بر سر قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اعتراض کردند پس او گفت: يوشك أن تقع عليكم حجارة من السماء، أقول قال الله وقال الرسول، وتقولون قال أبو بكر و عمر. [مجموع الفتاوى ج20/ص215 - إعلام الموقعين ج2/ص168 - زاد المعاد ج2/ص182]

ترجمه: نزدیک است که از آسمان بالای تان سنگ ببارد، من می گویم که الله گفته و رسول الله گفته، شما می گویید که ابوبکر گفته و عمر گفته است.

جواب دوم: این بت ها در مناطق دور دست بودند که صحابه به آن جا نرسیده بودند زیرا از فتح کردن مصر این لازم نمی‌شود که صحابه به هر قریه و دشت رسیده باشند.

جواب سوم: این سخن از لحاظ تاریخ هم درست نمی باشد که بیانش قرار ذیل است:

اولا: از لحاظ تاریخ ثابت نمی باشد که صحابه بت ها را دیده و آن ها را نشکسته باشند، به وا گذاشتن آن هیچ دلیلی وجود ندارد بلکه سخن درست اینست که اصحاب به فرمان الله و رسولش عمل می‌کردند که در باره شکستن بت ها ثابت می باشد، دلیل بر این اصل چنین می باشد که بزرگان اصحاب، در باره شکستن بت ها وصیت کرده اند. مثلاً: علی بن

أبی طالب رضی الله عنه که به ابو الهیاج الأسدی به شکستن بت ها وصیت کرده بود پس این یک اصل می باشد که انتقال از آن با دلیل می شود که دلیلی وجود ندارد.

دوم: این آثار فرعونی در زمان صحابه کشف (آشکار) نشده بودند، بلکه در زمانه های بعدی کشف شدند، که این سخن در کتاب های نوشته شده در باره آثار فرعونی مصر و کدام کتاب های قدیمی که در باره تاریخ مصر نوشه شده، از آن ها واضح می گردد که بالای هر بت تاریخ کشف آن نوشته شده و کدام سخنی که از بعضی از مؤرخین نقل شده که بت أبو الهلول (این اسم بت بزرگ مصر می باشد) در هنگام فتح مصر آشکار بود این سخن به سه علت مردود می باشد:

علت اول: در این باره دلیل قاطع وجود ندارد که صحابه بت أبو الهلول را دیده باشند و سپس آن را گذاشته باشند، بلکه این فقط یک احتمال می باشد که در مقابل آن احتمال ندیدن هم وجود دارد، پس هنگامیکه احتمال در هردو طرف ثابت شد؛ استدلال باطل می گردد با وجود اینکه در باره صحابه گمان نیک داریم اگر آن ها أبو الهلول را می دیدند نابودش می کردند، زیرا آن ها از اوامر الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی می کردند.

علت دوم: اگر این را قبول کنیم که صحابه أبو الهلول را هم دیده اند، اما از این لازم نمی گردد که آن ها حتماً توان نابودی آن را داشتند، توان نداشتن یک عذر می باشد. چنانکه الله عزوجل می فرماید: (فَٱتَّقُوا ٱللَّهَ مَا ٱستَطَعتُم) [التغابن: ١٦]

ترجمه: مطابق توان تان از الله تعالی بترسید.

دلیل ما بر ناتوان بودن اینست که هارون رشیدن به شکستن بت ایوان کسری (اثر باقی مانده از ساختمان آنو شروان بود) ناتوان شده بود و خلیفه مأمون به ویران کردن أهرام (از آثار فرعونی باقی مانده ای بزرگ و قوی مصر) ناتوان شده بود، با وجود اینکه اسباب ویرانی در زمان شان زیاد بود، پس اگر صحابه این آثار را دیده باشند و سپس بخاطر ناتوانی شان گذاشته باشند، این هم یک مانع از عملی نکردن حکم الله تعالی شده میتواند که بخاطر آن صحابه معذور می باشند.

علت سوم: اینست که آشکار شدن سر أبو الهلول، در زمان فتح، یک حرف احتمالی می باشد که در مقابل آن از لحاظ تاریخ احتمال قوی دیگری هم وجود دارد و آن اینکه در زمان صحابه سر بت أبو الهلول آشکار نشده بود؛ دلیل بر آن چنین است که مؤرخ "هیرودت" در سال ۴۳۰ قبل از میلاد وفات شده، او در باره أبو الهلول چیزی نگفته و اهرامات دیگر را ذکر کرده است، پس این هم دلیل بر آن شد که سر أبو

الهلول در زمان این مؤرخ در ریگ پنهان بود، زیرا در این مناطق طوفان های ریگ بود پس در یک زمان سر أبو الهلول آشکار و در زمان دیگر مخفی می بود. از زرکلی در مورد أهرام مصر أبو الهلول و غیره بت ها پرسیده شد که آیا اصحاب هنگام وارد شدن شان به مصر این بت ها را دیده بودند؟ پس او گفت: كان أكثرها مغموراً بالرمال، ولاسيما أبا الهول. [شبه جزيرة العرب ج4 ص1188]

ترجمه: بیشتر این بت ها در ریگ های صحراء مخفی بودند به طور خاص بت أبو الهلول مخفی بود.

و اگر این سخن ثابت هم شود که عمرو بن العاص و دیگر اصحابی که به مصر داخل شده بودند. و این بت ها را دیده و نه شکستاندند پس این کار شان با فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم که به مکه وارد شده بود و در روز فتح مکه بت ها را شکسته بود و با وصیتی که در باره شکستن بت ها کرده؛ در تضاد واقع می‌شود، و بالای ما پیروی و اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب می باشد.

الله عزوجل می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» [سورة الأحـزاب: 21]

ترجمه: یقیناً برای شما در زندگی رسول الله سرمشق نیکویی است، برای آنان که به الله و روز آخرت امید دارند، و الله را بسیار یاد می کنند.

در جای دیگر الله عزوجل می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» [سورة الحشر:7]

ترجمه: و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید، و از الله بترسید، بی گمان الله سخت کیفر است.

پس با این بیان این شبهه زائل شد، ولله الحمد علی ذلک.

نابود کردن مکانهای و آثار شرکی و خصوصاً بت ها مصلحت بزرگ می باشد:

یک شبهه و جواب آن: اگر کسی بگوید تقاضای حکمت اینست که این بت ها نشکنند از بین نروند، زیرا مصلحت آن از مفسداتش بیشتر می باشد؟

پس جواب آن چنین است: بزرگ ترین مصحلت قائم کردن توحید و از بین بردن شرک و آثار آن می باشد، و بزرگترین مفسده باقی ماندن آثار و مراکز شرک می باشد، هنگامیکه قدرت از بین بردن آن را داشته باشید. دلیل بر آن قصه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد که به تنهایی بت ها را شکستانده و هیچ پروایی این مصالح را نکرده بود، همینطور هنگامیکه سفیر قبیله ثقیف برای پذیرش اسلام نزد رسول

الله صلی الله علیه وسلم آمده بود و اسلام را قبول کرد، پس از نبی علیه السلام درخواست کرد که تا سه سال برای شان طاغوت شان (بت لات) را بگذارد و نشکناند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم از پذیرفتن این سخن شان انکار کرد، سپس درخواست باقی ماندن برای یک سال را کرد، اما باز هم رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار کرد، تا اینکه برای یک ماه درخواست کرد اما باز هم رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار کرد، با این کارش ظاهراً می خواست خود را از مردان بی شعور، اطفال و زنان قوم حفظ کند و این را بد می دانست که با ویران کردن این بت قوم خود را بترساند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم برای از بین بردن این بت مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد [الطبقات لابن سعد ج٥/ص٥٠٥]، [تاريخ الطبري ج٢/ص١٨٠]

پس ببینید در این جا این ها چقدر مصالح را ذکر کردند:

١: این ها تازه مسلمان می باشند و به نرمی ضرورت دارند.

٢: از افراد بی عقل قوم خود می ترسند.

٣: این ها اراده نرمی با خود را دارند که آن ها نترسند و اسلام را قبول کنند.

اما با وجود این مصلحت ها رسول الله صلی الله علیه وسلم مصلحت را در این میدید که این مرکز شرک نابود گردد و هیچ توجه به مصلحت

های وهمی نکرد. ابن القیم رحمه الله در فواید قصه ثقیف می گوید: ومنها أنه لا يجوز إبقاء مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على هدمها وإبطالها يوماً واحداً فإنها شعائر الكفر والشرك وهي أعظم المنكرات فلا يجوز الإقرار عليها مع القدرة البتة. [زاد المعاد ج3 ص506]

ترجمه: و بعضی از فواید آن اینست که گذاشتن مراکز شرکی و طاغوتی برای یک روز هم جائز نمی باشد. بعد از آنکه بر ویران کردن آن قادر شوید، زیرا این ها نشانه های کفر و شرک می باشند و منکری بزرگی اند، پس با داشتن قدرت هیچگاه باقی ماندن آن جائز نمی باشد.

پس یکی از علت های نابودی این مراکز شرکی مصلحت راجحه می باشد و علت دوم آن مماثلت یا انتقام است زیرا همین مشرکین خصوصاً هندو های سرزمین هندوستان در هند و دیگر کفار داخل دارالإسلام مساجد و مدارس بی شماری را ویران کرده اند، پس در انتقام این عمل شان مراکز شرکی شان از بین می روند: الله جل جلاله می فرماید: (وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَا) [الشورى: ٤٠]

ترجمه: و جزای بدی، بدی می باشد.

در جای دیگر می فرماید: فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ. [البقرة: ١٩٤]

ترجمه: پس هر کس تعدی و تجاوز کرد، همان گونه که بر شما تجاوز کرده؛ بر او تجاوز کنید.

خلاصه اینکه از بحث فوق دانستیم که سالم گذاشتن بت ها چه بنام آثار باستانی، آثار توریستی و چه به دیگر نام ها و چه در موزیم و چه در کوه و دشت جایز نمی باشد و از بین بردن آن واجب می‌باشد و دعوت مکاتب جز دعوت جاهلی نیست و معلمی که شاگرد را به این کار ها تشویق می‌کند، یک گمراه بیش نیست که دیگران را نیز به گمراهی می‌کشاند.

و همچنان در کتب مکاتب بعضی از کتاب های مذهبی و تاریخی را معرفی می‌کنند که یکی از آن جمله کتاب ریگ ویدا است که حالا نیز کتاب مذهبی هندو های سرزمین هند میباشد، چنانکه در [ص 11 - 16 کتاب پشتو صنف 12] مقاله در مورد ریشه و تاریخ قوم پشتون آورده اند، به یک نحوی شاگردان را میفهمانند که جغرافیایی فعلی آریانای قدیم بوده و کتاب مذهبی آریانا ریگویدا است، و در آن در مورد پشتون یاد آوری شده است.

نوروز؛ عید مجوس

در سلسله‌ی تجدید و تمجید آثار شرک یکی هم عید مجوسی ها است که به نام نوروز مشهور می‌باشد، سکولار ها این عید مجوسی ها را در نصاب تعلیمی گنجانیده اند و آن را به شاگردان تدریس می‌کنند و شاگردان را به تجلیل از آن تشویق و ترغیب می‌کنند، هر چند در کتاب فرهنگ کلمه نوروز را به سال نو تبدیل کرده اند، اما در عناوین دیگر خود کلمه نوروز را نوشته اند، اما باز هم ما به اسم ها نمی‌بینم بلکه به اصل می‌بینیم، چنانکه رشوه به نام شیرینی حلال و مباح نمی‌شود، به همین شکل تجلیل نورزو به نام سال نو نیز حلال و مباح نمی‌شود. و بعضی از عناويني كه در آن نوروز و مراسم مربوط به آن را تدریس می‌کنند، قرار ذیل هستند:

در [ص 5 - 10 کتاب فرهنگ صنف 12]، در یک مقاله‌ی طولانی، سال نو یا همان نوروز را به معرفی گرفته اند، و آنرا عنعنه مردم افغانستان دانسته که از آریانای قدیم به میراث مانده است، جهنده بالای مزار را با شکوه ترین مراسم نوروز معرفی می‌کنند و همچنان فرهنگ هزاره های رافضی را به شاگردان معرفی می‌کنند چنانکه نوشته اند دختران هزاره جات در نوروز اتن خاص دارند و به شیوه خاص خویش میرقصند، هزاره های رافضی را مردم شریف معرفی می‌کنند، و نوروز را جشن

باستانی آنها میدانند چون آنها در مجوسیت ده قدم جلو تر از همه گمراهان هستند.

و همچنان در [ص 80 کتاب دری صنف 10 نوشته اند: در آغاز سال نو مردم از سراسر افغانستان و کشورهای همسایه جهت تجلیل از میله عنعنوی نوروز عازم شهر مزار شریف می‌شوند. در این ایام شهر مزار شریف پر از مهمان می‌باشد.

و همچنان در [ص 67 - 68 کتاب فرهنگ صنف 12]، سمنک را برای شاگردان شرح میدهند، نوشته اند که سمنک به پیشواز سال نو پخته می‌شود و سپس طریقه پختن آن را شرح میدهند و سپس همان شعر سمنک را آورده اند و نوشته اند که این را دختران بر دیگ سمنک با دف و دایره میخوانند:

سمنک در جوش ما کفچه زنیم * دیگران در خواب ما دفچه زنیم

سمنک نذر بهار است * میله شب زنده دار است

و همچنان در [ص 69 - 70 کتاب فرهنگ صنف 12]، سفره هفت سین را به شاگردان می آموزند، آنرا سفره سال نو می‌دانند و معنی هر سین را تشریح کره اند، همچنان هفت سین را نشانه صداقت، عدالت، انصاف، تقوا و بخشش دانسته اند.

نوروز و تاریخ آن:

نوروز، سال نو و نوبهار لغت های مختلف و دارای یک مفهوم هستند، نوروز کلمه فارسی است که به معنای روز جدید که عموماً برای روز جدید و اولین روز سال استفاده می‌شود. سال نو یعنی سال جدید و سال جدید نیز واقع نمی‌شود مگر اینکه نوروز یا همان روز جدید سال فرا نرسد. و نوبهار نیز به معنای بهار جدید و یا اولین فصل سال خورشیدی است و بهار جدید نیز واقع نمی‌شود مگر اینکه سال نو فرارسد و تجلیل این روز به هر نامی که باشد همان تجلیل عید مجوسی ها است و با تغیر نام ها حکم عمل تغیر نمی‌کند.

نوبهار: این لفظ در ابتداء نام همان آتشکده بود که بعد از وفات زردشت و ذوالقرنین در سال 583 قبل از میلاد در بلخ ساخته شد و نوبهار نامیده شد که در این مورد در [کتاب دری صنف 10 ص 79] نیز فقط به اسم این آتشکده اشاره کرده اند، سپس همین لفظ نوبهار را نام روزی گذاشتند که در آن نخستین روز این آتشکده را تجلیل می‌کردند، در این روز آتش را عبادت می‌کردند و آن را عید می‌نامیدند و به عبارت دیگر دلیل تجلیل این روز بزرگداشت نخستین روز عبادت آتش است و آنها این روز را حدود نُه روز تجلیل می‌کردند و هر آن چیزی را در این روز برای خود حلال می‌دانستند که در دین زردشت و ذوالقرنین بر آنها حرام بود.

علماء و مؤرخین اسلامی می‌نویسند: آتش پرستان و مجوسی ها 483 سال قبل از میلاد تجلیل نوروز را آغاز کردند که همه ساله در آذربایجان، ایران و بلخ توسط آتش پرستان تجلیل می‌شد. [الملل والنحل ،ج: ۱، ص: ۲۳۸]

باید یادآور شویم که علماء و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان همه بر این متفق هستند که نوروز یکی از عید های بزرگ مجوسی ها بود، اما اختلاف شان فقط در این است که چرا این روز را تجلیل می‌کردند؟ بعضی ها گفته اند که چون این همان روز وفات زردشت است، بعضی ها بر این عقیده هستند که این روز بود که آتش پرستان در آن پرستش آتش را آغاز کردند و بعضی ها به این عقیده هستند که این همان روز به تخت نشستن جمشید است و بعضی ها هم به این عقیده هستند که چون در این روز آتش پرستان برای نخستین بار در آتشکده نوبهار آتش روشن کردند و پرستش آن را آغاز کردند و آن روز را همه ساله تجلیل می‌کردند.

خلاصه اینکه نوروز قدامت تاریخی زیادی دارد، چون نوبهار از سال 483 الی 260 قبل از میلاد محل عبادت آتش پرستان بود، اما با گذشت زمان در سال 260 قبل از میلاد یکی از پادشاهان بودائی هند بنام اشوک بر مناطق افغانستان فعلی حمله کرد و آن را تحت تصرف خود درآورد و سپس آتشکده‌ی نوبهار را مسدود کرد و متولیان آن را کشت، سپس

مذکور ده ها بت های خورد و بزرگ را در این آتشکده نصب کرد که الی 256 میلادی که مصادف با سال 32 هجری می‌شود، به همین شکل محل عبادت بودایی ها بود. [الملل والنحل ،ج: ۱، ص : ۲۳۸]

هرچند آشوک این آتشکده را به بت خانه تبدیل کرد، اما باز هم آتش پرستان این روز را پنهانی در آتشکده های کوچک خود تجلیل می‌کردند.

اما زمانیکه در سال 32 هجری در خلافت عثمان رضی الله عنه مناطق بلخ و غیره فتح شدند و مردم بلخ نیز به دین مبین اسلام گرویدند، پس مسلمانانی که قبلا بت خانه‌ی نوبهار را عبادت می‌کردند، بعد از گرویدن به اسلام خود آنان این بتکده را ویران کردند و به عبادت آن پشت کردند، سپس به مرور زمان از سال 32 الی 447 هجری قمری هیچ کسی در مناطق خراسان نوروز را تجلیل نمی‌کردند و کلا آنرا به فراموشی سپرده بودند.

اما زمانیکه یکی از شیعه های رافضی به نام معزالدوله الديلمي بر بلخ و خراسان حاکم شد، پس بدعات و خرافات زیادی را ایجاد کرد که از آن جمله می‌توان رایج کردن سیاه پوشی در روز شهادت حسین، رخصت اعلان کردن آن روز و نامیدن آن روز به روز سیاه نام برد. و همچنان در [تاریخ خلفاء ص 274] آمده است که او به تمام خطیبان اعلان کرد که در روز جمعه بر ابوبکر، عمر، عثمان و معاوية رضی الله عنهم لعنت

بفرستند و او همچنان کسی بود که یک معماری در نجف عراق و یک معماری در بلخ بنام زیارت علی را بناء کرد که آن در حقیقت نه قبر علی رضی الله عنه است و نه قبر کسی دیگری، بلکه یک قبر موهومی و مجهولی است که توسط او ساخته شده است، و همین رافضی شیعی نجس همان کسی بود که جشن فراموش شده اجداد مجوسی خود تجدید کرد و نوبهار را به نام نوروز مبدل کرد و تجلیل آن را دوباره آغاز کرد و همچنان مذکور مراسم جهنده بالا را نیز ابداع کرده است.

خلاصه از بحث فوق دانستیم که نوبهار یا نوروز و یا هم سال نو همان عید مجوسی ها است که به مرور زمان تغیر اسم یافته است و این را در مکاتب بنام فرهنگ آریانای قدیم تدریس می‌کنند، هرچند در کتاب فرهنگ نوشته اند که نوروز ربطی به کدام قوم و گروه ندارد، بلکه یک عنعنه برخاسته از شرایط طبیعی مردم آریانا است، این حرف شان دروغ محض است، بلکه این عید مردم مجوسی های آریانای قدیم بود که مجدد آن معزالدوله رافضی بود و کسی که این روز را تجلیل می‌کند، در حقیقت عید مجوسی ها و همان عید معزالدوله رافضی را تجلیل می‌کند.

بعضی از جهال گمان می‌کنند که این آغاز تاریخ سال شمسی است و به همین علت این روز را ما تجلیل می‌کنم و چون آغاز سال قمری عرب ها این روز را ندارند و همین علت است که تجلیل نمی‌توانند، این جهال باید

بدانند که سال شمسی فعلی در حقیقت همان سالی است که مجوسی های ایران و خراسان از آن استفاده می‌کردند و تاریخ مسلمانان، تاریخ هجری قمری است و صحابه رضی الله عنهم نیز به سال قمری اتفاق کرده اند نه شمسی، وقتی عمر رضی الله عنه بر مناطق ایران غالب شد، پس چون زمینداران آنها به همان تاریخ مجوس به دولت فارس ها مالیه می‌دادند، عمر رضی الله عنه نیز دریافت خراج زمین های آنها را با همان تاریخ قبلی شان که تاریخ مجوسی ها بود پذیرفت، اما تاریخ دولت و خلافت اسلامی همان تاریخ قمری بود نه شمسی و تاریخ شمسی بعد ها به میان آمده است و به مرور زمان و در این اواخر بعد از اشغال انگلیس ها به تاریخ رسمی کشور های ایران و افغانستان تبدیل شده است.

حکم شرعی نوروز:

بعد از اینکه دانستیم نوروز یکی از اعیاد مجوسی ها و مجددین آن رافضی های امامیه هستند، پس حالا می‌خواهیم اندکی در مورد حکم تجلیل اعیاد کفار و مشرکین را در ترازوی شریعت و اقوال علماء موازنه کنیم.

یقیناً که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم ما را از همنشینی

با کفار , نشستن در مجالس باطل آنها و مشابهت با آنها منع کرده است، حتی اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در بسیاری از مسائل ما را به مخالفت با یهود و نصاری و مجوس امر می‌کند، چنانکه در بسیاری از احادیث می‌فرماید: با مشرکین مخالفت کنید... با یهود مخالفت کنید... با نصارا مخالفت کنید... و یا هم با مجوس مخالفت کنید، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در یک حدیث می‌فرماید: جزوا الشوارب وارخوا اللحى خالفو المجوس. [صحیح مسلم] یعنی بر خلاف مجوس بروت هایتان را کوتاه کنید و ریش تان را بگذارید. چون دین و عرف مجوس چنین بود که ریش هایشان را می‌تراشیدند و بروت های خود را می‌گذاشتند، به همین علت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مخالفت با آنها امر کرد و گفت بروت هایتان را کوتاه کنید...

پس ای کسی که ادعای اسلام داری و نوروز را تجلیل می‌کنی! رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به مخالفت با مجوس امر می‌کند، اما تو حیله میسازی و نوروز را بنام فرهنگ اجداد مجوسی هایت و بنام تجدید طبیعت و ختم شدن سرما و غیره... با مجوس موافقت می‌کنی! در حالی که قبلا هم گفتیم که شریعت به اسم ها نمی‌بیند بلکه به اصل می‌بیند که اصل نوروز عید مجوسی ها است و تجلیل آن به هرنامی که باشد، تجلیل اعیاد کفار و مجوس است و در شریعت اسلام حرام است.

1 - الله تعالی می‌فرماید: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. [سورة الفرقان: 72]

ترجمه: و کسانی که در مجالس زور (باطل، معاصی، غیر شرعی) حاضر نمی‌شوند و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه می‌گذرند.

مفسر کبیر امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیة می‌فرماید: جماعتی از سلف مانند: ابن سیرین، مجاهد و ربیع بن انس چنین تفسیر کرده اند که منظور از «الزور» اعیاد کفار است.

و همچنان در روایتی از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که می‌فرماید: أنه اعیاد المشرکین. یعنی: منظور از «الزور» اعیاد مشرکین است. [تفسیر ابن کثیر ج ٣ ص ٣٢٩]

پس از آیة فوق و تفاسیر علماء سلف در مورد آن دانسته می‌شود که مؤمنان کسانی اند که در أعیاد مشرکین که مجوس نیز از آن جمله هستند حاضر نمی‌شوند.

2 - از انس رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة، ولهم يومان، يلعبون فيهما، فقال: ما هذان اليومان؟ قالوا كنا نلعب فيهما فی الجاهلية، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الله قد ابدلكم بهما خيرا منهما؛ يوم الاضحي و يوم

الفطر. [مسند احمد، سنن ابو داود، سنن النسائي، مستدرک الحاکم]

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه آمد و مردم مدینه دو روز داشتند که در آن بازی و شادی می‌کردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: این دو روز چیست؟ گفتند که ما در جاهلیت در این دو روز بازی و شادی می‌کردیم، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: یقینًا که الله تعالی دو روز دیگر را برایتان جایگزین آن کرده است که خیر و نیکی در آن دو هستند؛ عید قربان و عید فطر.

علماء در مورد «ولهم یومان» گفته اند که این دو روز همان عید مجوسی ها نوروز و مهرگان بودند. و چون مردم مدینه در زمان جاهلیت که تحت تأثیر پادشاهان فارس قرار داشتند، به همین علت این روز ها را از آنها گرفته بودند و تجلیل می‌کردند.

اما بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دو روز دیگر را که الله برای مسلمانان تعیین کرده بود و برای آنها معرفی کرد، و از تجلیل آن روز منع کرد، پس بعد از آن هرگز آنها آن دو روز را تجلیل نکردند و نه هم بنام فرهنگ اجداد و عرف جامعه آن را ادامه دادند.

3 - رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: إن لکل قوم عیدا و هذا عیدنا. [صحیح البخاري]

ترجمه: هر ملت و قوم عید دارد و این عید ما است.

در این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح می‌کند که هر قوم عید دارد و این هم عید ماست، پس هر عید مربوط به صاحبان همان دین می‌شود و أعیاد از بارز ترین شعائر هر دین هستند و تجلیل از اعیاد کفار در حقیقت تجلیل و تکریم شعائر کفر است و این خارج کننده از ملت است.

4 - امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه می‌فرماید: اجتنبوا أعداء الله فی عیدیهم. [بیهقی در السنن کبری - رقم: ۱۸٦۴۰ و مجموع الفتاوي ج ۲۵ ص ۳۲۵]

ترجمه: از دشمنان الله (کفار و مشرکین) در روز عید شان دوری کنید.

پس امروزه دشمنان الله و کفار أعیاد مختلفی دارند که از همه‌ی آنها باید دوری گزید، از جمله: نوروز، کریسمس، جشن استقلال، روز معلم، روز زن و غیره...

5 - رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ فَهُوَ مِنهُم. [ابوداود 3513 - صحیح]

ترجمه: هرکس خود را به قومی تشبیه کند، پس از (زمره) آنان است.

عید هر دین از بزرگترین شعائر همان دین است، پس تجلیل کردن آن، شبیه ساختن خود در بزرگترین شعیره همان دین است که انسان را از زمره همان دین می‌گرداند.

خلاصه اینکه آیات، احادیث و اقوال زیادی از صحابه وجود دارند که بر تحریم تجلیل اعیاد مشرکین دلالت می‌کند، و بر علاوه‌ی آن بسیاری از مفسرین قرآن در کتب هایشان تجلیل اعیاد مشرکین را حرام دانسته اند که از آن جمله می‌توان از: تفسیر ابن کثیر، تفسیر قرطبی، تفسیر زمخشری، تفسیر ثعلبی، تفسیر ابوحیان الأندلسي، تفسیر بغوی، تفسیر رازی، تفسیر سیوطی و غیره نام برد. اما چون اکثریت مردم جوامع ما یعنی افغانستان پیروان مذهب حنفی هستند، به همین علت می‌خواهم اقوال کتب و علماء مشهور احناف را در مورد تجلیل أعیاد مشرکین و نوروز نقل کنم:

1 – در کتاب مشهور احناف در درالمختار آمده است: **والاعطآء یوم النیروز والمهرگان لایجوز اي الهدایا باسم هذین الیومین حرام وان قصد تعظیمه کما یعظمه المشرکون یکفر. قال ابوالحفص الکبیر: لو ان رجلا عبد الله خمسین سنة ثم اهدی لمشرک یوم النیروز بیضة یرید تعظیم یومه فقد کفر وحبط عمله.** [الدرالمختار ج ۲ ص ۲۹۲]

ترجمه: بخشیدن در روز نوروز و مهرگان جایز نیست، یعنی هدیه دادن بنام این دو روز حرام است، و اما اگر قصد بزرگداشت آن را داشته باشد، چنانکه مشرکین (مجوس) آن را تعظیم می‌کنند کفر است. ابو حفص الکبیر (الحنفی) می‌گوید: اگر یک کسی پنجاه سال الله را عبادت کرده باشد، سپس در روز نوروز به مشرکی تخم هدیه دهد، و اراده اش

بزرگداشت آن روز باشد، پس یقیناً که او کفر ورزیده است و اعمالش باطل شده است.

[این قول ابو حفص حنفی را فتاوی قاضی خان، خزانة المفتیین، شرح فقه اکبر و غیره کتب و فتاوای احناف آن را نقل کرده اند]

2 - در شرح فقة الاکبر آمده است: خرج الي السدة اي مجتمع اهل الکفر في یوم النیروز کفر لان فیه اعلان الکفر کانهم اعانهم علیهم. [شرح فقه الاکبر ص ۲۳۰]

ترجمه: کسیکه در روز نوروز به اجتماع کفار بیرون شد، (پس) او کافر است، چون این اعلان کفر است، گویا که آنها را بر آن کمک کرده است.

3 - ملا علی القاری الحنفی می‌گوید: اذا اجتمع المجوس یوم النیروز، فقال مسلم سیرة حسنة وضعوها کفر. و قال: و من اهدی یوم النیروز الی انسان شیئا و اراد به تعظیم النیروز کفر. و قال: و سأل المعلم النیروزیه ولم یعطه المسؤل عنه، یخشی علی المعلم الکفر، و لو اعطی المسؤل عنه، یخشی علیه الکفر. [علی قاري ص۱۲۰ و ص ۲۰۷]

ترجمه: وقتی مجوسي ها در روز نوروز جمع شوند و یک مسلمان بگوید که: چه یک روش خوبی را وضع کرده اند، کافر می‌شود. و می‌فرماید: هر کسی که به اراده بزرگداشت نوروز به یک انسان چیزی

تحفه دهد کافر می‌شود. و می‌فرماید: اگر معلم از شاگرد خود نوروزی طلب کند و شاگرد چیزی را برایش ندهد، بر معلم بیم کفر می‌رود، و اگر شاگرد چیزی بدهد، بر او (نیز) بیم کفر میرود.

4 - ابن نجیم الحنفی می‌گوید: دادن چیزی بنام نوروز و مهرگان جایز نیست و حتی کفر است، چون این دو روز از روز های اعیاد کفار می‌باشند. [البحر الرائق شرح کنز الدقائق]

5 - مؤلف کتاب فتاوای عالمگیری می‌گوید: تجلیل نوروز حرام بوده و در اسلام جای ندارد. [الفتاوي الهندية فی مذهب ابی حنیفة]

6 - شارح مشهور صحیح بخاری علامه بدرالدین عینی الحنفی می‌گوید: تجلیل نوروز عمل مشرکین است. [عمدة القاری ج ١ ص ٢٢٥]

7 - حسن بن منصور الحنفی می‌گوید: اگر کسی به خاطر تعظیم این روز چیزی را خرید، پس کافر است.

8 - ابن عابدین الحنفی می‌گوید: نوروز و مهرگان دو روزی هستند که اهل کفر آن را تعظیم می‌کنند. [تکملة حاشیه رد المحتار]

9 - عثمان بن علی زیعلی می‌گوید: هدیه بنام نوروز و مهرگان جایز نبوده بلکه حرام و منجر به کفر می‌گردد. [تبیین الحقائق ج ٦ ص ٢٢٨]

10 - علاءالدین الکاسانی می‌گوید: تجلیل از نوروز حرام بوده چون زیرا

مشابهت با مجوس میباشد. [بدائع الصنایع]

و اما هفت سین، پس در این مورد در کتاب [آثار الباقية] که نوشته ابو ریحان البیرونی است، آمده است که: چون جمشید بر اهریمن که راه خیر و برکت و باران و سبز شدن گیاه را گرفته بود، پیروز شد، مردم گفتند روز نو آمده است، پس هر کسی ظرفی جو کاشت و مردم در روز نوروز هفت نوع غله کاشتند و سبز کردند.

پس از این گفته البیرونی و دیگر آگاهان دانسته می‌شود که سفره هفت سین ریشه عمیقی در دین مجوسیت دارد و امر جدا ناشدنی از نوروز است، لذا دوری از این أوامر لازم است، چون اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که یک مسلمان امور مذهبی ادیان دیگر را به هر نامی که باشد انجام دهد، بلکه این یک حقیقت است که سفره هفت سین برای خانواده و یا دوستان در روز نوروز آماده می‌شود و قبلا اقوال علماء را در مورد هدیه دادن و یا چیزی را بخشیدن در روز های نوروز خواندیم که اگر کفر نباشد، پس حتماً حرام بزرگ است.

و اما سمنک، پس چون سمنک با حرف سین آغاز میشود، این نیز یکی از موارد هفت سین است و تاریخ بسیار طولانی قبل از اسلام را دارد و امری از دین مجوسی ها است، پس پختن آن برای نوروز و تقسیم کردن آن در روز نوروز در حقیقت تجلیل از نوروز است و حکمش آن است که

قبلا بیان گردید، و اما شعری را که در کتب مکتب نوشته اند که: (سمنک نذر بهار است) پس همه می‌دانند که نذر یک عبادت است که فقط برای الله انجام می‌گیرد و کسی که برای غیرالله نذر می‌کند، این کفر اکبر و خارج کننده از اسلام است و کسی که این شعر را بالای سمنک می‌خواند، پس یقیناً که کافر می‌شود، چون سمنک را نذر برای بهار میداند، اما این شعر بسیار قدیمی است و امکان دارد که هدف شاعر نذر برای همان آتشکده و بتکده‌ی نوبهار باشد که خطر ناک تر از قبلی است، پس در کل اجتناب کردن از این امور واجب است و واقع شدن در آن اگر کفر نباشد، پس یقیناً که حرام بزرگ است.

و باید همینجا یاد آور شویم که امروزه همین نتیجه دعوت های سکولار ها است که نوروز و مسائل مربوط به آن را در میان جامعه ما رایج کردند و مردم نیز بدون تحقیق به تقلید آن پرداختند، و به تیار کردن هفت سین و خاصتاً سمنک و آمادگی برای نوروز و حتی نوروزی بردن به خانه‌ی دوستان و نامزد روی آوردند، پس مسلمانان باید از این امور خودداری کنند، تا ایمان خود را حفظ کنند، چون ما قبلا اقوال علماء را در مورد هدیه دادن برای تجلیل نوروزی خواندیم که بسیاری ها آن را کفر دانسته اند.

پس دجل این مکاتب سکولار را ببینید ای خوانندگان عزیز!

نخست نوروز را به طبیعت ربط می‌دهند و صیغه دینی را از آن بر می‌دارند، درحالی‌که هیچ صاحب العقلی از این انکار کرده نمی‌تواند که نوروز عید مجوسی ها نباشد و بعد از آن هفت سین و سمنک را به شاگردان معرفی می‌کنند که این نیز از جمله امور مذهبی مجوسی ها در روز نوروز بودند، چنانکه قول البيروني را برایتان تقدیم کردیم، اما این سکولار های مرتد این را نیز بنام فرهنگ آریایی و جغرافيوي برای شاگردان معرفی می‌کنند، مثال این کار ها به آن می‌ماند که کدام نصرانی اسلام بیاورد و بعد از اسلام آوردن نیز جشن کریسمس را تجلیل کند و اموری را که نصارا در آن انجام میدهند او نیز انجام دهد و دلیلش این باشد که این فرهنگ اجداد و نیاکان ما است، پس آیا کسی با او خواهد پذیرفت؟ هرگز، بلکه همه او را خواهند گفت که تو اصلامسلمان نیستی!

پس خلاصه اینست که مکاتب سکولار تا آخرین حد توان شان می‌خواهند دوباره مجوسیت و بودایی را به هر نامی که باشد، میان مردم ما تجدید کنند، و بعد از اینکه امور مذهبی مجوسی ها میان مردم عام شد، سپس قبولاندن دین مجوسیت کار آسان است، چنانکه امروزه همین امر میان روافض ایران جریان دارد و جوانان شان به همان دین مجوسیت دعوت می‌شوند.

مکاتب سکولار؛ مراکز تولید فساق و فجار

مکاتب سکولار در افغانستان نه تنها اینکه شاگردان را به عقیده های فاسد دعوت می‌کنند، بلکه به اعمال فاسد و حرام نیز دعوت می‌کنند و آن را به نام هنر و کسب به شاگردان تدریس می‌کنند، هدف این همه را همه ما و شما می‌دانیم که فقط گمراه کردن اطفال مسلمانان و دور کردن آنها از دین اسلام و عقیده‌ی صحیح محمدی است.

در سطور بعد این اعمال را برایتان توضیح خواهیم داد که حکم این اعمال از نظر شریعت چیست؟ و آیا در اسلام جواز دارد که دست به چنین کار های بزنیم و آن را کسب نامیده و از طریق آن دستمزد پیدا کنیم و یا خیر؟

بعضی از اعمال حرامی که در مکاتب تدریس و شاگردان به آن تشویق می‌شوند قرار ذیل اند:

ترغیب به موسیقی:

نواختن و شنیدن موسیقی یکی از اعمال حرامی است که در مکاتب سکولار افغانستان بنام هنر معروف تدریس و شاگردان به آن ترغیب می‌شوند، این موضوع در کتاب ها و عناوین مختلف تدریس می‌شود که بعضی از حواله های آن قرار ذیل اند:

در[ص 127 کتاب دری] صنف 10، در مورد معرفی موسیقی و انواع آن پرداخته اند، موسیقی را توصیف کرده و آنرا یک هنر معروف مشرق معرفی کرده اند و نوشته اند: ارسطو موسیقی را یکی از شاخه‌های ریاضی می‌دانست و فیلسوفان اسلامی نیز این نظر را پذیرفته اند.

این هم شد دلیل موسیقی که ارسطو آن را شاخه ریاضی دانسته، و شاگردان ارسطو که بیشتر آنها زنادقه صوفی هستند با او موافقت کرده اند، هرچند آنها هیچ ربطی به اسلام ندارند، اما برای تسلی و قناعت دادن شاگردان نوشته اند که فیلسوفان اسلامی این نظر را پذیرفته اند.

و همچنان در[ص 39 - 42 کتاب فرهنگ] صنف 10، موسیقی را تحت نام هنر به شاگردان معرفی می‌کنند، سپس چند تن از فاسقان صوفی و زندیقان را تحت عنوان دانشمندان موسیقی جهان اسلام معرفی می‌کنند، که از آن جمله ابو نصر فارابی، ابو حفص سعدی، رودکی سمرقندی، فرخی سیستانی، ابن سینا، عبدالقادر عودی، محمود شهابی هروی، خوشحال ختک و غیره... را نام میبرند و اینها را علمای اسلام مینامند. و در سطر های بعدی چند تن از دلاکان دیگر را به نام موسیقی دان وطن معرفی می‌کنند، در سطر های بعدی نیز تمام انواع و آلات موسیقی را به شاگردان معرفی می‌کنند و در آخر می‌نویسند که

دانشمندان اسلام بر حرمت موسیقی که باعث بر انگیخته شدن غرایز شهوانی شود اتفاق نظر دارند.

این عنوان بسیار طولانی است، اما ما مختصر آن را برای شما تقدیم کردیم تا از کلیات آگاه شوید، چنانکه قبلا یادآور شدیم که صوفی ها و زنادقه را به نام موسيقي دان جهان اسلام معرفی کرده تا احساسات دینی و فرهنگی شاگردان را از بین ببرند و یک نوعی آنان را قناعت دهند و سپس در آخر نوشته اند که علمای اسلام بر حرمت موسيقي که باعث بر انگیخته شدن غرایز شهوانی شود اتفاق نظر دارند یعنی بنظر اینها موسیقی های دیگری که غمگین هستند و یا در وصف وطن و یا مرتدین دیگر هستند که باعث برانگیخته شدن غرایز شهوانی نمیگردند، جایز اند، خوب این را هم دروغ گفته و صرفاً برای خاموش کردن احساسات شاگردان نوشته اند، اگر نزد این سکولار ها این عمل حرام بود، پس این را بنام گناه تدریس می‌کردند نه هنر، خلاصه اینکه مثال اینها به کسی میماند که شرکت های تولید سیگار دارند و بر آن تجارت می‌کنند و سپس روی قطی آن می‌نویسند که سیگار به صحت ضرر دارد.

و حالا میخواهیم اندکی در مورد حکم موسیقی پرداخته و آیات، احادیث و اقوال علماء را در این مورد بیان کنم.

1 - الله تعالی می‌فرماید: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. [سورة لقمان: 6]

ترجمه: و از مردم کسی هست که خریدار سخنان یاوه و سرگرم کننده است تا به نادانی و بدون هیچ دانشی، مردم را از راه الله گمراه کند و آیات الله را به ریشخند بگیرد.چنین کسانی عذاب خوار کننده (در پیش) دارند.

ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر «لهو الحدیث» سه بار فرمود که: «والله الَّذي لا إله إلاَّ هو إنَّه الغنا». یعنی: قسم به الله، که معبودی غیر از او نیست، مراد از (لهو الحدیث) موسیقی است.

قال ابن عباس رضي الله عنه: «هوالغناء» وقال مجاهد رحمه الله: «اللهو الطبل». [تفسيرالطبري]

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنه می‌فرماید که مراد از لهو الحدیث آواز خوانی است و مجاهد رحمه الله می‌گوید که مراد از این طبل است.

قال الحسن البصري رحمه الله: «نزلت هذه الآية في الغناء والمزامير». [تفسير ابن كثير]

ترجمه: حسن بصری رحمه الله می‌فرماید که این آیة در مورد آواز خوانی و وسایل موسیقی نازل شده است.

2 - الله تعالی می‌فرماید: سْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. [سورة الإسراء: 64]

ترجمه: و هرکس از آنان را که می توانی با صدایت بر انگیز، و با سواران و پیادگانت بر آن ها بتاز، و در اموال و فرزندان با آن ها شرکت جوی، و به آن ها وعده بده و شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد.

تفسیر جلالین و تفسیر ابن کثیر می‌نویسند: مراد از «صوتک» آوازخوانی، آلات موسیقی و هر آن دعوتی که به طرف گناه باشد است.

و تفسیر قرطبي می‌نویسد: این آیة بر حرمت آوازخوانی، موسیقی و لهو دلالت می‌کند.

3 - رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ ... [صحيح بخاری: 5590]

ترجمه: در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند.

4 - رسول الله صلى الله علیه وسلم می‌فرماید: يكون في أمتي قذف ومسخ وخسف. قيل يا رسول الله: ومتى ذلك؟ قال: إذا ظهرت المعازف وكثرت القيان وشربت الخمور. [رواه الترمذي]

ترجمه: در امت من سنگباران، مسخ (تغییر چهره انسان به حیوان) و خسف (فرورفتن در زمین) رخ خواهد داد. گفته شد یا رسول الله: چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: زمانیکه موسیقی ظاهر شود، آرایش بسیار شود و شراب نوشیده شود.

5 - از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: إن الله حرم الخمر والميسر والكوبة وكل مسكر حرام. [رواه ابوداود في سننه و ابن حبان في صحيحه و احمد في مسنده]

ترجمه: یقینًا که الله تعالی شراب، قمار، طبل (یکی از آلات موسیقی) و هر نشه آور را حرام گردانیده است.

احادیث فوق از چند وجه بر حرمت موسیقی دلالت می‌کنند، اول این قول رسول الله صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: "يستحلون" (حلال می شمارند) و این گفته صراحتا بر این دلالت دارد که گناهانی که در این حدیث ذکر می شود در واقع حرامند و آن قوم آنها را بر خود حلال می شمارند. و دوم اینکه در این حدیث آلات موسیقی به همراه گناهان

آشکاری چون زنا و مشروب و پوشیدن ابریشم (برای مردان) ذکر می شودند و اگر آلات موسیقی حرام نبودند به همراه این گناهان ذکر نمی شدند.

خلاصه اینکه موسیقی و آوازخوانی به نص قرآن و حدیث حرام بوده و تمام اهل علم به شمول امامان مذاهب اربعه (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام احمد و امام شافعی رحمهم الله) بر حرام بودن و کراهت آن متفق هستند.

چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: مذهب ائمه اربعه بر آن است که همه آلات لهو حرام می باشند... و هیچ یک از اتباع مذاهب اربعه در مورد این اختلافی ندارند. و همچنان می‌گوید: بدان که در سه قرن برگزیده اول نه در حجاز و نه در شام و نه در یمن و نه در مصر و نه در مغرب و نه در عراق و نه در خراسان کسی از اهل دین و صلاح و زهد و عباد نبود که بر شنیدن (غنا و موسیقی به همراه) کف و سوت اجتماع کند، نه با دف و کف زدن و نه بدون آن، و تمام این چیزها در پایان قرن دوم هجری به وجود آمد و وقتی ائمه اهل علم چنین چیزی دیدند آن را انکار کردند. و در جای دیگر می گوید: موسیقی مشروب درون است و تاثیری که در درون و روح و روان انسان می گذارد، بزرگتر از تاثیری است که خمر(شراب) می‌گذارد. [مجموع فتاوی]

پس حاصل این شد که موسیقی به اجماع امت حرام بوده و زمانیکه چیزی حرام بود پس توصیف و تدریس آن نیز به طریق اولا حرام می‌باشد.

ترغیب به رسامی و مجسمه‌سازی:

رسامی و مجسمه‌سازی نیز یکی از اعمال حرامی است که در مکاتب سکولار افغانستان بنام هنر پیچیده و هنر بشری تدریس می‌شود، این عمل حرام از همان صنف اول بنام کتاب هنر رسامی به شاگردان تدریس می‌شود و از همان طفولیت یک شاگرد را رسام و نقاش تربیه می‌کنند، اگر اندکی به صفحات همان کتاب صنف اول و یا دو و سه الی آخر نظری بیندازیم، به صراحت می‌بینیم که نقاشی و رسامی مخلوقات زنده جان از جمله پرندگان مختلف، حیوانات چارپایان از جمله گوسفند، بز و غیره تدریس می‌شود و این منوال الی صنف دوازده به شیوه های مختلف ادامه دارد، هرچند در صنوف بالاتر از صنوف ده این عمل زشت به شکل عملی تدریس نمی‌شود، بلکه به شکل تیوری و نظری تدریس و این عمل زشت توصیف می‌شود، مثلا بعضی از آدرس های آن را برایتان پیش می‌کنم، در [ص 128 کتاب دری] صنف 10، نقاشی را روی بحث گرفته و از تاریخ و اهمیت آن سخن زده اند و همچنان آنرا یک هنر پیچیده معرفی می‌کنند. این عمل زشت و حرام چه

باشد که در مورد تاریخ و اهمیت آن سخن زده شود؟ هرچند این عمل در اسلام هیچ ارزش ندارد، پس واضح است که ارزش این عمل فاسد را در دین سکولاریسم بیان می‌کند.

و همچنان در [ص 128 - 129 کتاب دری] صنف 10، مجسمه سازی (بت سازی) را روی بحث گرفته و آنرا یکی از جالب ترین هنر بشری معرفی می‌کند. این هم خلاصه‌ی مکاتب سکولار است که هر عمل زشت و حرام در آن بنام هنر تدریس می‌شود و فرزندان امت اسلامی را به گمراهی های قبل از اسلام سوق می‌دهند، و به عملی سوق می‌دهند که بنیانگذار آن شیطان است. به این هم اکتفاء نمی‌کنند، بلکه یک اسوه و قدوه مجسمه ساز افغانستان را نیز به شاگردان معرفی می‌کنند، تا از وی الگو برداری کنند، چنانکه در [ص 111 - 113 کتاب فرهنگ] صنف 12، یک مجسمه ساز و نقاش بنام غلام محمد میمنه گی را معرفی کرده اند.

باز هم تکرار می‌کنیم که این فقط مثال از صنوف بالاتر آورده ایم، رسامی حدود 6 سال از صنف اول الی ششم در کتاب هنر رسامی و حدود سه سال از صنف هفت الی نهم به شکل تیوری در کتاب هنر و بعد از آن به شکل پراگنده در کتب دیگر نیز تا صنف دوازده تدریس می‌شود.

حالا میخواهیم چند احادیث و اقوالی را در مورد رسامی، نقاشی، مجسمه‌سازی و غیره ارائه کنیم تا حرام بودن این اعمال برای ما بیشتر واضح گردد.

شیطان لعین نخستین کسی بود که رسامی و مجسمه‌سازی را در میان

انسان ها مروج کرد و فرزندان شیاطین یعنی سکولار ها نیز این میراث پدری خود را به شاگردان می‌آموزند، چنانکه علماء در تفسیر این آیة نوشته اند: وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. [سورة نوح 23]

و گفتند: معبودان خود را رها نکنید. و (بخصوص) «ود» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را رها نکنید.

علماء در تفسیر این آیة نوشته اند که: ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام‌های اشخاص صالحي بود که در فاصله زماني میان آدم و نوح علیهما السلام مي‌زیستند و نحوه پرستش شان این‌گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهي به‌میان آمدند که در عبادت حق تعالي به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر مثال آنها را به‌تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان براي شما نشاط آورتر و شوق‌انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهي دیگر آمدند و ابلیس به آنان

گفت: كساني كه قبل از شما بودند، اين تصاوير را مي‌پرستيدند لذا شما نيز چنين كنيد. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد.

خلاصه این شد که نخستین تصویر پردازی و مجسمه‌سازی به مشوره و امر شیطان لعین صورت گرفته است و بعضی ها گفته اند که خود شیطان همان مجسمه ها را ساخته است. والله اعلم

1 - از ابي هريره رضی الله عنه نقل شده که پیامبرص فرمود: «قال الله تعالى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ خَلْقًا كَخَلْقِى فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». [صحيح البخاري ومسلم]

ترجمه: الله تعالی فرمود: ظالم‌تر از کسي كه به مانند مخلوقات من موجوداتي را مي‌سازند كيست؟ (اگر مي‌توانند) ذره‌اي يا دانه‌اي و يا يك دانه جو را بسازند.

2 - از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده که پیامبرص فرمود: إِنّ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُون. [صحيح البخاري ومسلم]

يعني: معذبترين مردم در روز قيامت صورتگران مي‌باشند.

3 - از ابن عمر رضی الله عنه رواین است که رسول الله صلی الله علیه فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ. [صحيح البخاري ومسلم]

يعني: كساني كه اين تصاوير را مي‌كشند در روز رستاخيز تعذيب داده مي‌شوند و به آنان گفته مي‌شود: آنچه درست كرده ايد دوباره زنده كنيد.

4 - در صحيح البخاری آمده است: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثمَنِ الْكلْبِ، وَثمَنِ الدَّمِ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ. [بخاری: 2086]

ترجمه: نبی صلی الله عليه وسلم از خريد و فروش خون، سگ و كسب بغي نهي فرمودند و ربا خواران و وكيل آنها و به كساني كه در خود و يا ديگران خالكوبي مي‌كنند و نيز به تصوير گران لعن و نفرين فرستاد.

5 - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضى الله عنهما: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنمَّا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدِي وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا أُحَدِّثُكَ إِلاَّ مَا سَمِعْتُ رسول الله ﷺ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» فَرَبَا الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَبَيْتَ إِلاَّ أَنْ تَصْنَعَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ. [بخاری: 2225]

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: ای ابن عباس! من با دسترنج خود، زندگی می‌کنم. یعنی: این تصاویر را ترسیم نموده و می‌فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را که در

این باره از رسول الله ﷺ شنیده‌ام، برای شما بیان خواهم کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، تصویری بسازد، تا زمانی که در آن، روح ندمد، الله تعالی او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دمیدن، از او ساخته نیست». آن شخص، آه عمیقی کشید و رنگ از رویش پرید. ابن عباس رضی الله عنه گفت: وای بر تو! اگر چاره‌ای جز این کار، نداری، پس تصویر درخت و موجودات بی‌جان را ترسیم کن».

احادیث زیادی در این باب وجود دارد که من گمان می‌کنم کسی که حق پذیر باشد همین چند احادیث برایش کفایت می‌کند و کسی را که الله گمراه کرده باشد با آیه های قران نیز هدایت نمی‌شود. پس خلاصه این شد که رسامی و مجسمه سازی اشیاء زنده جان حرام بوده و عذاب شدید اخروی را در پی دارد، و قبلا یادآور شدیم که در کتب مکتب رسامی های پرندگان و حیوانات چارپای و حتی انسان ها تدریس می‌گردد، که در نتیجه خود که گمراه هستند، فرزندان شما را نیز به گمراهی می‌کشند و آنها را مرتکب حرام الله می‌کنند که در قیامت نه شما و نه هم فرزندان تان تحمل عذاب الله را خواهند داشت و نه هم همان مجسمه ها و رسامی ها را زنده کرده می‌توانند.

ترغیب به رقص:

یکی از دیگر اعمال حرامی که در مکاتب به شاگردان تدریس می‌شود و شاگردان به آن ترغیب می‌شوند، آن عبارت از رقص است، این عمل پست و زشت را در قالب فرهنگ و به نام هنر به شاگردان تدریس می‌کنند، چنانکه در [ص 43 - 45 کتاب فرهنگ] صنف 10، شاگردان را رقص می آموزند، در ابتداء این عمل زشت سبک را به شاگردان یک هنر معرفی می‌کنند، و سپس از آن شیوه رقص اتن را به شاگردان می آموزند.

و همچنان در [ص 11 - 14 کتاب فرهنگ] صنف 12، میله و انواع میله های جاهلی افغانی را به شاگردان توضیح می‌دهند، و نوشته اند که در چهار باغ کابل شاطر ها جمع می‌شدند و میله می‌کردند و میرقصیدند و از عمرامیه، داغولی و باداالله یاد میکردند.

و همچنان در [ص 16 کتاب فرهنگ] صنف 12، نوشته اند که مردم در ختنه سوری دهل می‌زنند ومی رقصند.

و همچنان در [ص 5 - 10 کتاب فرهنگ] صنف 12، فرهنگ هزاره های رافضی را به شاگردان معرفی می‌کنند و نوشته اند: دختران هزاره جات در نوروز اتن خاص دارند و به شیوه خاص خویش میرقصند.

این عمل زشت را نه تنها بنام فرهنگ در صنوف بالا تدریس می‌کنند، بلکه در صنوف پایین تر و ابتدایی نیز در مورد این عناوین وجود دارند و آن را فرهنگ خاص افغان ها یاد می‌کنند.

اما رقص چیست؟

رَقْص حرکات موزون و هماهنگ بدنی است که معمولاً همراه با آواز و موسیقی انجام می‌شود و چنانکه قبلا حرام بودن موسيقي را برایتان شرح دادیم و دانستیم که موسيقي به نص قرآن، احادیث و اجماع اهل علم حرام می‌باشد، حالا رقص حرکاتی است که معمولا با ساز و موسیقی انجام می‌شود و کدام مواردی را که در کتب مکتب ذکر کرده اند، همه با ساز و موسیقی انجام می‌شوند و بدون آن امکان ندارند که این عمل بدون شک حرام است و حتی اگر بدون ساز هم انجام گیرد، پس انجام دادن این حرکات غیر سنگین و بی وقارانه در مقابل مردم اضرار دینی و اجتماعی خود را دارد، مثلاً:

1 - رقص عمل زشتی است که از اسلاف مسلمانان ثابت نیست، هرچند این عمل در عصر شان میان مشرکین رایج بود و آنها این عمل را انجام می‌دادند.

2 - رقص عمل پستی است که مردم پست و تن فروش همچون زنان رقاصه و بچه بیریش ها آن را انجام می‌دهند.

3 - رقص عمل پستی است که به شخصیت انسان ضربه وارد می‌کند و او را سبک و بی وقار جلوه می‌دهد.

4 - رقص عمل پستی است که با انجام آن بدن و عورت شخص ظاهر می‌شود.

5 - رقص عمل پستی است که سبب برانگیخته شدن غریزه شهوانی بیننده می‌گردد.

6 - رقص عمل پستی است که قلب زنده را می‌میراند.

7 - رقص عمل پستی است که انسان را از پرودگار نا سپاس می‌گرداند.

8 - رقص عمل پستی است که انسان را از عبادت دور می‌کند.

و به همین شکل دیگر ضررهای را دارد و هیچ فایده از آن مرتب نمی‌شود که به سبب آن حتی این عمل زشت را مباح دانست.

ترغیب به تئاتر و سینما:

تا اینجا که کدام مواردی را ذکر کردیم که در مکاتب بنام هنر تدریس می‌شوند، همه از نگاه شریعت حرام بودند و هیچ فایده‌ی ظاهری بر آن مرتب نمی‌شد، مثلا، از موسيقي، رسامی، مجسمه سازی، رقص و غیره هیچ فایده حقیقی حاصل نمی‌شوند، با وجودیکه در شریعت حرام قرار داده شده و جز خسران آخرت چیزی در پی ندارد، در ادامه این هنر های

فسقی، یکی دیگری هم تئاتر و سینما است که شاگردان به آن ترغیب می‌شوند، در حقیقت این همه اعمال برای گمراه سازی شاگردان و دور کردن آنها از شریعت، تدریس و معرفی می‌شوند، و این همه اعمال از جوامع غربی وارد جوامع اسلامی شده اند و این همه اعمال را سکولار های مرتد وارد کرده اند، تا مسلمانان را از تجمعات دینی دور کرده و به تجمعات فسقی داخل کنند، به همین علت همین گمراهیات را وارد نصاب تعلیمی کرده اند، مثلا بعضی از آدرس ها قرار ذیل اند: در [ص 130 کتاب دری] صنف 10، تیاتر را روی بحث گرفته و در مورد تاریخ و اهمیت آن پرداخته اند، تیاتر را یک هنر غیر جدا از زندگی و آن را آیینه زندگی معرفی می‌کنند، و همچنان تیاتر را وسیله متوجه سازی جامعه به اعمال درست و نادرست شان بیان می‌کند.

و همچنان در [ص 131 کتاب دری] صنف 10، سینما را روی بحث گرفته اند و در مورد اهمیت و تاریخ آن پرداخته اند، و آن را یک هنر محبوب و تاثیر برانگیز معرفی می‌کنند.

و همچنان در [ص 105 - 106 کتاب دری] صنف 11، مقاله‌ی بنام نقش رسانه‌ها در بیداری اذهان عامه آورده اند، در این مقاله در اهمیت رسانه سخن زده اند و خصوصا تلویزیون را بیشتر از همه توصیف کرده و آن را یکی از وسائل تاثیر گذار بر فرهنگ عمومی دانسته اند.

این فقط چند نمونه بودند که برایتان پیش کردیم، همین عناوین در کتب مختلف نصاب تدریس می‌گردند که به سبب اختصار از آن صرف نظر کرده ایم.

هرچند هر مسلمان صاحب عقل می‌داند که این موارد حرام هستند، اما میخواهم اندکی بر آن شرح دهم. تئاتر و سینما دو کلمه فرانسوي هستند که تأسیس این امور نیز در همانجا بوده است، تئاتر به معنای نمایش زنده در یک تالار می‌باشد و سینما تقریباً نمایشی است غیر زنده که روی پرده ظاهر می‌شود. چنانکه قبلا در فوق یادآور شدیم که در مکاتب سکولار افغانستان تئاتر و سینما را وسیله متوجه سازی جامعه به اعمال درست و نادرست شان معرفی می‌کند و سینما را هنر تأثیر برانگیز معرفی می‌کند. هر چند من شخصاً یقین دارم که سینما یک وسیله تأثیر برانگیز بر جامعه است، همین سینما و رسانه از جمله تلویزیون بود که سکولاریسم و دموکراسی و دیگر اعمال حرام و کفری را در افغانستان نشر و پخش کرد و همین تبلیغات رسانه یی بود که صدها اعمال حرام را یک امر عادی معرفی و میان مردم رایج کرد که تأثیراتش را در تمام جوامع به شکل زنده دیده می‌توانیم. خلاصه اینکه تمام این اعمال در حقیقت وسیله مصروف سازی جوانان توسط غرب و سکولار ها است که می‌خواهند مسلمانان را از دین و مجالس دینی دور نگه دارند، ورنه مجالس علماء دین صدها مرتبه بهتر از تئاتر و

سینما مردم را به اعمال درست و نادرست شان متوجه می‌سازند و بر علاوه‌ی آن اجر و پاداش اخروی نیز در آن نهفته است و بر علاوه آن چنین مجالس سبب محبت میان شرکت کنندگان و جوامع اسلامی می‌شود، اما این یک عمل انکار ناپذیر است که همین رسانه ها بود که بی مهری را در جوامع ما به میان آورد و اجتماع اسلامی را از هم متفرق ساخت و اینروز ها کدام برنامه های که در سینما و تلویزیون ها نشر می‌شوند هیچ یکی از آن تاحال سبب اصلاح جامعه چه که حتی سبب اصلاح یک فرد نشد، بلکه آنها را به فساد و گند کشانید که امروزه نتایج آن را با چشم می‌بینیم، پس خلاصه مطلب ما اینست که امروزه تفضیح تئاتر، سینما و رسانه های تلویزیونی بهتر از توصیف و تکریم آنست، چون امروزه تمام این رسانه ها و وسایل در دست کفار و منافقین قرار دارند و نتیجه اش جز تسخیر اذهان مسلمانان کور ذهن چیزی دیگری نیست و امروزه همین رسانه ها بزرگترین وسیله تبلیغات دشمن و وسیله‌ی جنگ با مسلمانان است که باید از خطرات و مقابله با آن صحبت کرد، نه از توصیف آن.

حکم بغیر ما انزل الله

مکاتب سکولار افغانستان گمراهی های بسیار را به شاگردان می آموزانند و آنها را به عمل کردن بر آن تشویق و ترغیب می‌کنند، چنانکه بسیاری از آنها را برایتان به معرفی گرفتیم و حالا کفری دیگری را برایتان شرح خواهیم داد که در مکاتب سکولار تدریس و شاگردان به آن ترغیب می‌شوند، و آن عبارت از شرک در حاکمیت الله تعالی یا حکم بغیر ما انزل الله (فیصله کردن به غیر از آنچه که الله نازل کرده) است و این شرک عظیم معاصر است که در تمام کشور های سکولار تطبیق می‌شود و مردم به پذیرفتن آن مجبور می‌شوند و کسی که خواهان حکم بما انزل الله (فیصله به آنچه که الله نازل کرده) باشد، پس او را بنام تروریست، افراطی و خوارج به زندان می‌افکند و یا هم اگر گروه باشد، با او جنگیده و او را به قتل می‌رسانند.

این موارد هم مانند گمراهی های دیگر در کتب زیادی از جمله پشتو، دری، فرهنگ، وطندوستي و تعلیمات مدنی بنام ولسی جرگه، مشرانو جرگه، پارلمان، قانون اساسی و غیره تدریس می‌شود و حالا می‌خواهیم که مشت نمونه خروار را از کتب مکاتب کشیده و برایتان پیش کنیم و آن را در ترازوی شریعت موازنه کنیم، تا حقیقت مکاتب سکولار را بدانید و فرزندان و عقارب خود را از آن نهی کنید، إن شاءالله.

در [ص 99 - 102 کتاب پشتو صنف 10] در مورد تعریف جرگه، اهمیت و تاریخچه آن در جامعه افغانی صحبت کرده اند، و در مورد تعریف آن چنین نوشته اند: معنا و مفهوم جرگه به تجمعی اطلاق میشود که صلاحیت فیصله و نتیجه را داشته باشد و فیصله آن قابل قبول باشد. سپس نوشته اند که: به شکل عام اصطلاح جرگه به هر آن گردهمایی بکار میرود که برای حل مسایل قومی و ملی به میان آمده باشد.

و در این درس تلاش کرده اند تا شاگردان را قناعت دهند که جرگه یک اصل و راه حل اختلافات افغانی است و همچنان در پیوند به جرگه نوشته اند که: این یک فرهنگ افغانی میباشد که از آریانای قدیم به ما در میراث مانده است، و آنها جرگه های بنام سیمتی و سبها داشتند که امروز به تقلید آن جرگه های قبیلوی و جرگه های به سطع ملی بنام ولسی جرگه داریم.

در [ص 45 - 47 کتاب فرهنگ صنف 11] جرگه و مرکه های جاهلی قومی را به شاگردان معرفی می‌کنند، و خوردن غذاهای طرفین درگیر را به شاگردان می آموزند و همچنان در آخر فواید جرگه و مرکه را معرفی می‌کنند و سپس از آن منازعات فردی و قبیلوی و اسباب آن را ذکر می‌کنند، خلاصه اینکه به یک نحوی به شاگرادان می آموزند که هر گاه

اختلاف پیدا کردید، پس به جرگه های قومی و قبیلوی مراجعه کنید.

و در صفحه 61 کتاب خیمه لویه جرگه را معرفی میکنند.

در [ص 12 - 16 کتاب مدنی صنف 12] حکم بغیر ما انزالله را بنام شورای ملی یا همان پارلمان را به شاگردان تدریس می‌کنند که مطابق خواهش رای اکثریت قوانین می‌سازند.

در [ص 32 کتاب مدنی صنف 11] قانون را چنین تعریف کرده اند: قانون دستورالعملی است که توسط قوه مقننه یا پارلمان تصویب میشود.

در [ص 18 کتاب مدنی صنف 12] قانون را برای شاگردان چنین معرفی میکنند: قانون عبارت از مجموعه حقوقی است که ازجانب عضو با صلاحیت کشور وضع و به صورت مداوم به همه قابل تطبیق می باشد. قانون اساسی کشور ما قانون را چنین تعریف کرده است: قانون عبارت از مصوب هر دو مجلس شورای ملی که به توشیح رئیس جمهور رسیده باشد.

و در [ص 21 - 25 کتاب مدنی صنف 12] قانون اساسی یک کشور را مادر قوانین دانسته اند. و سپس قانون کفری اساسی افغانستان را به شاگردان تشریح میکنند، در مورد نخستین قانون اساسی افغانستان چنین گفته اند: نخستین قانون اساسی افغانستان به نام نظام نامه

(نظامنامه اساسی) به همت شاه امان الله خان در سال 1303 هـ ش در لویه جرگه پغمان که در آن 1504 نفر نماینده اشتراک داشتند تدوین و تصویب شد، بعضی از حقوق و آزادی این نظام نامه عبارت اند از: حق تابعیت مساوی برای همه اتباع کشور، آزادی حقوق شخصی، مصونیت شخصی، لغو برده گی و منع استخدام افراد به حیث اسیر یا برده، حق تعلیم و تربیت و آزادی مکاتب و مدارس خصوصی و اجباری بودن تعلیمات ابتدایی، مصونیت ملکیت، منع شکنجه وغیره.

و سپس برای فریب شاگردان چنین نوشته اند: مردم شریف افغانستان در قرن اول هـ ق. زمانی که به دین مقدس اسلام مشرف شدند و آخرین آیین الهی را به رضا و رغبت قبول کردند، نه تنها این که تا حال به صفت یک ملت از احکام آن سرپیچی نه کرده اند، بلکه خدمات شایانی را در مورد نشر و نهادینه ساختن مفاهیم این دین مقدس در طول تاریخ انجام داده اند، قانون اساسی فعلی کشور ما نیز با در نظر داشت این حقیقت نام کشور را جمهوری اسلامی افغانستان و دین دولت را دین مقدس اسلام قرار داده و همچنان در مادۀ سوم آن تصریح شده: در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد. که با تصریح فوق، اسلامی بودن نظام قانونی کشور را در عرصه های مختلف حقوقی تأمین نموده و خواست همیشه گی این ملت را لبیک گفته است.

سپس بعد از این چنین نوشته اند: مقصد از حقوق مدنی، حقوقی است که هر فرد، از آن جهت که عضوی از اعضای اجتماع است. از آن مستفید می شود. بعضی از حقوق و آزادی های مدنی؛ عبارت اند از: حق زنده گی، آزادی و امنیت شخصی، مساوات در برابر قانون، حق داد خواهی و انتخاب وکیل، مصونیت، محل اقامت، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حق دسترسی به خدمات صحی، حق حمایت از اطفال، رعایت حقوق دیگران و غیره.

این بعضی از مواردی بود که در مکاتب تدریس می‌شوند، پس خلاصه‌ی این همه را در دو بخش تقسیم می‌کنیم و آن را در ترازوی شریعت موازنه می‌کنیم إن شاءالله، نخست در مورد جرگه ها و مرکه های جاهلی می‌پردازیم، سپس روی مفهوم قانون و قانون اساسی افغانستان.

جرگه، مرکه و شورا های جاهلی وطنی

معنی و تعریف جرگه و مرکه را از روی کتاب مکاتب برایتان در فوق نقل کرده ایم که خاصتاً به اجتماعی اطلاق می‌شود که صلاحیت فیصله و نتیجه اختلافات قبیلوی، قومی و ملی را داشته باشد و چنانکه خودشان در کتاب مکتب نوشته اند که این یک میراث مردم آریانای قدیم است که ما به تقلید از آن می‌پردازیم، قبل از همه باید گفت که سکولار ها در تدریس و ترویج جرگه دو هدف عمده دارد، یکی اینکه می‌خواهند جامعه اسلامی را به تقالید کفار مجوسی آریایی سوق دهند و همان شیوه ها و طریقه های جاهلی را دوباره در میان مسلمانان تجدید کنند، و اما هدف دوم شان خطرناک تر این است، و آن طوری است که سکولار ها در حقیقت هیچ باوري به دین و خصوصاً قوانین آسمانی یا هم وحی ندارند، لهذا تلاش آنها اینست که تمام قوانین آسمانی را محوه کرده و در روی زمین فقط و فقط قوانین بشری را حاکم سازند، چنانکه این کار را نخست در اروپا انجام دادند و قوانین کلیسایی را از سطح حکومتداری برداشتند و اهسته آهسته کاملا آن را از بین بردند و حاکمیت کلیسا را دور انداختند و بعد از اشغال سرزمین های اسلامی حالا تلاش دارند که قوانین اسلامی را از سطح دولت ها محوه کنند، چنانکه تا حد زیادی کامیاب هم شده اند و بیشتر دولت ها و تنظیم های بنام اسلامی را به قوانین بشری وادار کرده اند و فقط دولت

اسلامی است که با قوانین سکولاریسم مبارزه می‌کند و إن شاءالله تا شکست سکولاریسم به مبارزه خود ادامه می‌دهد.

پس سوال ها در مورد جرگه و شورا های ملی طوری اند که؛

آیا جرگه ها و پارلمان اصلی در اسلام دارند؟

قبل از همه باید گفت که تمام مراجع قانون سازی عصری که از آن جمله جرگه ها، مرکه ها و شوراهای ملی یا هم پارلمان داخل می‌شود، هیچ یکی از آن ریشه اسلامی ندارند و چنانکه خود شان در کتاب پشتو صنف 10 نوشته اند که جرگه از کفار آریایی های قدیم به میراث مانده است و ما از آن تقلید می کنیم ، پس همین متن رد کننده جرگه و مرکه است که این اصلی در اسلام ندارد و تقلید و پیروی از کفار است و الله تعالی در مورد پیروي و تقلید از کفار می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. [سُورَةُ آل عِمرَان: 100]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان تان به کفر بر می گردانند.

و همچنان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِين. [سُورَةُ آل عِمرَان: 149]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می گردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

پس از این آیه ها واضح می‌شود که مسلمان ها از پیروي و تقلید از هیچ کافری اجازه ندارند و هرکسی از کفار اطاعت و پیروی کرد، پس کافر می‌شود.

و اما آنچه که شورای ملی و یا پارلمان نامیده می‌شود، پس این نیز تقلید از کفار و دموکرات‌ها است و اصلی در اسلام ندارد، هرچند بسیاری ها این را صیغه شرعی میدهند و این را به شورا های اسلامی ربط می‌دهند اما هرگز چنین نیست چون؛

1 - شوراهای ملی یا پارلمان ها متشکل از پیروان هر نوع ادیان می‌باشند، چنانکه در پارلمان قبلی افغانستان و پارلمان های فعلی ایران، پاکستان و غیره می‌بینیم که پیروان هر نوع ادیان در آن هستند که از آن جمله میتوان به سِک ها، هندو ها، کمونیست‌ها، نصارا، یهود، ملحدین و غیره اشاره کرد، و رای همه در آن یکسان است و در آن رای یک مسلمان با یک کافر هیچ برتری ندارد. در حالیکه در اسلام چنین نیست و در شورای اسلامی فقط مسلمان ها جای دارند و کفار در آن هیچ جای ندارند و یک کافر و یا هم. رای او هرگز با یک مسلمان و رای او

برابر نیست، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. [سورة القلم: 35 - 36]

ترجمه: آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟! شما را چه شده است، چگونه فیصله می کنید؟!

2 - در شوراهای ملی یا پارلمان همه انسان های مفسد جمع می‌باشد، هرچند بعضی ها خود را در ظاهر صالح و مصلح جلوه میدهد، اما با وجود آن هم یک انسان صالح با یک انسان مفسد و مجرم برابر می‌باشد و رای هردو نیز برابر می‌باشند، اما در اسلام چنین نیست، بلکه انسان صالح و متقی از انسان مفسد و فاجر برتر است و رای صالح نیز بر مفسد برتر است و الله هرگز یک متقی و صالح را با مفسد و فاجر برابر نمی‌کند، چنانکه می‌فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. [سورة ص 28]

ترجمه: آیا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، مانند مفسدان در زمین قرار می دهیم؟! آیا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار می دهیم؟.

پس ببینید برادران عزیز! الله تعالی هرگز صالحین و متقیان را با مفسدان و فاجران برابر نمی‌کند و چنانکه هردو برابر نیستند، پس رای شان نیز برابر نیست.

3 - شورا های ملی در تمام امور قانون سازي می‌کنند، و بیشتر اوقات بر خلاف قانون الله تعالی قانون سازی می‌کنند، چنانکه حد سارق را، حد زناکار محصن را، حد مرتد را، حد لوطی را و غیره را تغییر می‌دهند، گاهی شخص را زندانی می‌کنند و گاهی هم هیچ سزای به چنین مجرم ها نمی‌دهند، اما شورای اسلامی فقط در امور اجتهادی و اموری که در قرآن و سنت بیان نشده باشد، مشوره می‌کند و هرگز خلاف قانون الله تعالی فیصله نمی‌کند. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا. [الأحزاب: 36]

ترجمه: و هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که الله و پیغمبرش (در آن) قضاوت کرده باشند اختیاری از خود ندارند و کسی که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است.

پس از این آیه واضح می‌شود که هیچ کس در مواردی که الله حکم کرده است اختیار تغیر و تبدیل ندارد.

4 - شورا های ملی و یا پارلمان حق قانون سازی را به رای اکثریت انسان ها می‌دهند، هرچند اکثریت شان کافر باشند و بر کفر فیصله کنند، اما اسلام هرگز در شورای خود به کفار راه نمی‌دهد و حق قانون سازی را به الله می‌دهد، هرچند مخالف رای اکثریت مردم باشد. چون

الله تعالی در مورد اکثریت می‌فرماید: وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. [الانعام 116]

ترجمه: و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می کنند، زیرا (آن ها) جز از گمان پیروی نمی کنند، و جز به دروغ سخن نمی گویند

و می‌فرماید: وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِين. [یوسف 103]

ترجمه: و بیشتر مردم و اگر چه حرص ورزی مؤمن نخواهند بود.

و می‌فرماید: وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ. [هود 17]

ترجمه: اما بیشتر مردم مؤمن نیستند.

و همچنان الله تعالی بیش از 10 بار در قرآن‌کریم گفته است: وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. [الأعراف 187]

ترجمه: لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

در پارلمان یا شورای ملی انسان ها با عقل ها و ظن های ناقص خود قانون می‌سازند و اکثریت را اصل قرار می‌دهند، اما در شورای اسلامی انسان ها قوانین اجتهادی خود را بر اساس شریعت می‌سازند و قوانین نازل شده (قرآن و سنت) را اصل قرار می‌دهند، لهذا قوانین پارلمانی اکثر

اوقات اشتباه می‌باشند، اما قوانین الله تعالی همیشه درست و صحیح می‌باشند و هر که قوانین و مقررات الله تعالی را مورد نقد قرار بگیرد، کافر و مباح الدم است، الله تعالی در مورد قضاوت خود می‌فرماید: وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ. [المائدة 50]

ترجمه: چه کسی بهتر از الله، برای گروهی که یقین دارند، حکم می کند؟!

وهمچنان الله تعالی در مورد خود و انسان ها می‌گوید: وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. [البقرة 216]

چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه آن برای شما بد باشد، و الله می داند، و شما نمی دانید.

پس دانستیم که بسیاری از چیز های که انسان آن را خوش دارند، پس در زیان شان است و بسیاری از چیز های که انسان ها آنرا دوست ندارند، به نفع شان است، پس با این حال چگونه فیصله های بشری قابل قبول باشند؟ یقیناً که قابل قبول نیستند، چون الله تعالی می‌گوید که من می‌دانم ولی ای انسان ها! این شما هستید که نمی‌دانید، پس برای انسان ها جایز نیست که در اموری که الله فیصله کرده است، بر

خلاف آن از روی عقل و خواهش خود قانون بسازند، چنانکه پارلمان میسازد.

چنین آیه های زیادی وجود دارند که در آن بدی اکثریت بیان شده است، پس از همین دلایل می‌دانیم که شورای ملی یا پارلمان با شوراي اسلامي فرق می‌کند و شورای ملی یک اندیشه و زاده دموکراسی است و اما شورای اسلامی یک اصل اسلامی است، پس این عمل به پارلمان نیز تقلید و اطاعت از کفار است و چنانکه قبلا بیان گردید، این کفر است.

پس وقتی در اختلاف واقع شدیم، از نگاه شریعت به چه چیزی رجوع کنیم؟

در شریعت اسلامی وقتی یک مسلمان در اختلاف و یا منازعه واقع شود، پس به جرگه ها و مرکه های قومی مراجعه نمی‌کند و نه هم قوانین را از پارلمان و غیره اخذ می‌کند، بلکه به محاکم اسلامی مراجعه کرده و قوانین و احکام را از قرآن اخذ می‌کند، چنانکه هرگز از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نیست که یک منازعه را بر جرگه و مرکه حل کرده باشد و یا هم کدام صحابی را به جرگه امر کرده باشد، بلکه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم قاضی بود و بر اساس احکام قرآن فیصله می‌کرد و وقتی یک منطقه‌ای جدید توسط مجاهدین اسلامی فتح می‌شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را امر نمی‌کرد

که اختلافات خود را توسط جرگه حل کنید، بلکه یک صحابی عالم را به حیث قاضی به آنجا میفرست و قاضی هم بر اساس قران، سنت و گاهی هم بر اساس اجتهاد فیصله می‌کرد و الله تعالی نیز چنین می‌فرماید: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. [النساء 65]

ترجمه: نه، سوگند به پروردگارت که آن ها ایمان نمی آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

در این آیه الله تعالی قسم یاد می‌کند و می‌فرماید که مؤمن نیستند تا اینکه رسول الله صلی الله علیه را در اختلافات خود داور قرار ندهند و سپس به آن تسلیم نشوند. پس کسی که فیصله های خود را به جرگه و دیگر مراجعی که بغیر آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خود آورده است فیصله کند، به قول راستین الله عزوجل مومن نیست.

و می‌فرماید: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. [النساء 59]

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر

و خوش فرجام تر است

چه کسی در اسلام صلاحیت فیصله و نتیجه و قانون سازی را دارد؟

در مکاتب سکولار به شاگردان می آموزند که صلاحیت فیصله و نتیجه را جرگه دارد، در حالیکه این کفر است، و این بدین معنی است که جرگه بر هر آن چیزی که فیصله کرد قابل قبول است، معاذ الله در اسلام هیچ کسی، هیچ حاکمی، هیچ عالمی و هیچ بزرگ قومی حق صلاحیت فیصله و نتیجه را ندارد، مگر فقط و فقط الله تعالی. چنانکه می‌فرماید: إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ. [الانعام 57]

ترجمه: حکم و فرمان تنها از آن الله است.

و قال: إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. [یوسف 40]

ترجمه: فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید.

و قال: وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا. [الکهف 26]

ترجمه: و او (الله تعالی) هیچ کس را در حکم خود شریک نمی کند.

و قال: وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ. [المائدة 50]

ترجمه: چه کسی بهتر از الله، برای گروهی که یقین دارند، حکم می کند؟!

و قال: أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ. [التين 8]

ترجمه: آیا الله بهترین داوران نیست؟!

آیة های دیگري نیز وجود دارند که از آن ثابت می‌شود که فیصله کردن و قانون سازی و فرمانروایی فقط و فقط مخصوص الله است، و انسان ها فقط در امور اجتهادی می‌توانند در چهارچوب شریعت حکم صادر کنند.

پس آیا مکاتب سکولار شاگردان را به کفر دعوت نمی‌کنند؟ و آیا کسی که به شاگردان چنین موارد و موضوعات را درس می‌دهند مسلمان باقی خواهند ماند؟ آیا دعوت دهنده به کفر مسلمان باقی می‌ماند؟

جرگه های قومی در افغانستان بر چه چیزی و چگونه فیصله می‌کنند؟

سوال دیگر اینست که آیا جرگه های قومی در افغانستان بر شریعت فیصله می‌کنند که در وقت اختلافات باید به آن رجوع کرد؟ جواب واضح و مختصر است که نخیر! کسی که در افغانستان وقت سپری کرده باشد و مردم افغانستان را دیده باشد، پس می‌داند که جرگه ها و مرکه های قومی در افغانستان هرگز بر شریعت فیصله نمی‌کنند، بلکه بر پشتونوالی و دیگر رسومات جاهلی منطقوی فیصله می‌کنند، به گونه‌ی مثال؛

خانه قاتل را به خواست خانواده مقتول می‌سوزانند، و قاتل را از قریه اخراج می‌کنند و یا هم خواهر و یا دختر قاتل در بدل به خانواده‌ی مقتول میدهند، در حالیکه در شریعت آمده است که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ۖ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ. {سورة البقرة 178}

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! بر شما در مورد کشته شدگان، حکم قصاص مقرر شده؛ آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس هر قاتلی که از سوی برادر خود (یعنی از سوی ولی دَم) بخشیده شود (و قصاص نگردد) باید به نیکی در پی ادای خون بها برآید و خون بها را به نیکی به ولی دم بپردازد.

و مثلا وقتی دزد را دستگیر کردند، پس چنین جرگه های قومی و خصوصاً طالبان و حامیانش روی او را سیاه می‌کنند و او را در بازار چکر می‌دهند، و یا هم هیچ سزای به او نمی‌دهند بلکه آزادش می‌کنند، در حالیکه شریعت چنین امر می‌کند: وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. المائده 38

ترجمه: دستِ مرد و زن دزد را به سزای عملی که مرتکب شده اند، به عنوان مجازاتی از سوی الله قطع کنید و الله، توانای باحکمت است.

و مثلا لوطی را از قریه اخراج می‌کنند و یا هم خواهر او را در بدل به مفعول می‌دهند، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مَن وَجَدتمُوهُ يَعملُ عَمَلَ قَومِ لُوطٍ فَاقتُلُوا الفَاعِلَ وَالمَفعُولَ. [ابوداود - ترمذی - ابن ماجه - صحيح]

ترجمه: هرکسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام میدهد فاعل و مفعول آن را بکشید.

و مثلا در مورد زانی محصن و غیر محصن نیز به همین شکل دختر را به ازدواج زناکار در می آورند و خواهر و یا دختر زانی را به فامیل زانیه در بدل می‌دهند و گاهی هم زانی را روی سیاه کرده و بر خر سوار می‌کنند، در حالیکه در شریعت در مورد زانی و زانیه‌ی محصن آمده که: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ۖ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۖ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ. [النور 2]

ترجمه: هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین پروردگار نسبت به آن دو دچار دلسوزی شوید و باید در مجازاتشان تعدادی از مؤمنان حضور داشته باشند.

و در مورد زناکار متاهل آمده است که باید سنگسار شوند:

عَنْ عُمَرَ رَضِىَ اَللهُ عَنهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ. [صحیح بخاری: 7323]

ترجمه: عمر رضی الله عنه می‌گوید: الله تعالی، محمد ﷺ را با (دین) حق، مبعوث کرد و قرآن را بر او نازل فرمود و یکی از آیاتی که بر او نازل شد، آیه رجم بود. (که تلاوت آن، منسو خ گردید، اما حکمش باقیست).

و دیگر چنین مواردی هستند که جرگه ها و مرکه های قومی بر خلاف شریعت الله تعالی حکم می‌کنند و این به تمام مردم مسلمان افغانستان واضح و آشکار است.

حکم فیصله کردن بر خلاف قوانین الله چیست؟

این از موارد آشکار و واضح در قرآن‌کریم است که فیصله کردن بر غیر شریعت اسلام کفر است و تمام مسلمانان نیز بر این اجماع دارند که فیصله کردن بر غیر شریعت اسلامی، همچون رسومات قومی جاهلی و قوانین وضعی کفر است، در این مورد الله تعالی می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. [سورة النسآء: 60]

ترجمه: مگر نمی بینی کسانی را که گمان می برند به آنچه بر تو و پیش

از تو نازل شده، ایمان آورده اند و(باوجود این) می‌خواهند داوری را پیش طاغوت ببرند؟ حال آنکه دستور یافته اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار کند.

ای مسلمانان فکر کنید! آنها فقط بخاطر اراده یکه داشتند، کافر نامیده شدند، پس کسانیکه بر چنین کفریات فیصله کنند و به آن راضی باشند چه حکم خواهند داشت؟

امام ابن کثیر رحمه الله می فرماید: فدل على أن من لم يتحاكم في محل النزاع إلى الكتاب والسنة ولا يرجع إليهما في ذلك، فليس مؤمنا بالله ولا باليوم الآخر. [تفسير ابن كثير ج 2 ص 346]

ترجمه: پس این دلیل است بر کسی‌که در وقت نزاع بر کتاب و سنت فیصله نکرد و یا اینکه به آن دو راجع نکرد، پس این بر الله و روز قیامت مؤمن نیست.

در جای دیگر می‌فرماید: فمن ترك الشرع المحكم المنزل على محمد بن عبد الله خاتم الأنبياء وتحاكم إلى غيره من الشرائع المنسوخة كفر، فكيف بمن تحاكم إلى الياسا وقدمها عليه؟ من فعل ذلك كفر بإجماع المسلمين. [البداية والنهاية ج 13 ص 139]

ترجمه: کسیکه فیصله بر دین و شریعت ثابت و نازل شده بر نبی آخرین، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم را ترک کرد و غیر از آن به

شریعت‌های منسوخ تقدیم کرد، پس وی کفر ورزیده است، پس حکم آن کسی چه باشد که فیصله خویش را به قانون یاسا می‌برد و این قانون را بر اسلام تقدیم می نماید؟ کسی‌که چنین کرد، بر اجماع مسلمانان کفر ورزیده است.

الله تعالی می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۚ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ. [المجادلة 5]

ترجمه: بی‌گمان کسانی‌که با الله و پیغمبرش مخالفت می‌ورزند خوار و ذلیل می‌شوند همان‌گونه که پیشینیانشان خوار شدند و به‌راستی نشانه‌های روشنی نازل کردیم و کافران عذاب خوارکننده‌ای دارند.

علامه بیضاوي رحمه الله می‌فرماید: (یحادون) به این معناست که آنها در مقابل حکم الله تعالی حکم می‌سازند، پس چنین مردم خوار می‌شوند.

الله تعالی می‌فرماید: أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ. [المائدة 50]

ترجمه: آیا آن ها حکم جاهلیت را می خواهند؟! چه کسی بهتر از الله، برای گروهی که یقین دارند، حکم می کند؟!

در این آیه الله تعالی فیصله های غیر شرعی را حکم جاهلیت خوانده است.

الله تعالی می‌فرماید: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. [النساء 65]

ترجمه: نه، سوگند به پروردگارت که آن ها ایمان نمی آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

الله تعالی می‌فرماید: وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. [المائدة 44]

ترجمه: و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است.

باید یادآور شد که بسیاری از جرگه کنندگان از یک طرف درگیر رشوه می‌گیرند و به نفع او فیصله می‌کنند، و در این نیز حکم بغیر ما أنزل الله واقع می‌شود و این نیز کفر است، چنانکه ابن جریر الطبری رحمه الله در تفسیر خود می‌گوید: عن علقمه و مسروق: أنهما سألا ابن مسعود عن الرشوة، فقال: من السحت. قال فقالا: افی الحکم؟ قال:

ذالک الکفر. ثم تلا هذه الآیة: وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُون.

ترجمه: امام علقمه و مسروق رحمهما الله هر دو از ابن مسعود رضی الله عنه در مورد رشوه پرسیدند پس او گفت: این گناه است، سپس هردو گفتند: رشوه گرفتن در قضاوت چگونه است؟ پس گفت این کفر است. سپس این آیه را تلاوت کرد: و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است.

قابل یادآوری است که علماء در کفر حاکمی که فقط در یک یا چند مورد محدود بر اساس هوای نفس خود حکم کند و قانون الله را بالاتر از فیصله خود بداند و در آن خود را گنهکار بداند، پس در کفر چنین شخص اختلاف کرده و او را تکفیر نکرده اند.

پس خلاصه این شد که فیصله کردن بر اساس قوانین وضعی و منطقوی قومی جاهلی کفر است و تدریس کننده این موارد نیز از آنها کمتر نیست، پس در مکان های که به فرزندان مسلمان کفر تدریس می‌شود، بر والدین واجب است که او را از چنین مکان ها دور کنند تا در آینده در کفر واقع نشود.

مفهوم قانون نزد سکولار ها وقانون اساسی افغانستان

قانون در اصل از کلمه یونانی کانون گرفته شده است و در کل به معنای قواعد، احکام و مقررات می‌باشد، اما مکاتب سکولار چون دعوت شان به کفر است، لهذا قانون را نیز در چوکات کفر تدریس و تعریف می‌کنند، چنانکه قبلا تعریف آن را از دید مکاتب سکولار برایتان تقدیم کردیم که قانون اساسی یک کشور غیر اسلامی را به عوض تعریف کلی قانون می آورند، مثلا قانون را دستورالعملی می‌دانند که توسط پارلمان تأیید شود و یا هم مجموعه حقوقی که توسط عضو با صلاحیت کشور وضع شوند و یا هم منصوب هر دو مجلسی که به توشیح رئیس‌جمهور رسیده باشد، پس از تمام این تعریف ها چنین برداشت می‌شود که قانون نزد سکولار ها همان قانونی است که توسط بشر و یا هم مخلوق ساخته شود، نه آنکه توسط الله تعالی نازل شده باشد، چون اگر تعاریف سکولار ها را اصل بگیریم، پس چنین نتیجه گیری خواهیم کرد که بسیاری از قواعد، احکام و مقرراتی هستند که توسط الله تعالی نازل شده ،اما نه پارلمان آن را تأیید کرده و نه هر دو مجلس و نه هم به توشیح رئیس‌جمهور رسیده، بلکه احکام ضد آن را تایید کرده اند، پس همه این احکام نزد سکولار ها قوانین به حساب نمی‌رسند، چون نزد سکولار ها دین و خصوصاً وحی هیچ ارزش ندارد و قبلا در عنوان قبلی در مورد قانون سازی بشری پرداختیم

که قانون بشر ناقض است و بسیاری اوقات در زیان انسان ها می‌باشد و قانون سازی بر خلاف قانون الله تعالی کفر است و در مکتب نیز همین موضوع تدریس می‌شود و قانون سازی را مختص به پارلمان و اعضای با صلاحیت می‌دانند و قوانین غیر از آن را اصلا در جمع قانون حساب نمی‌کنند.

حالا که ما پارلمان و حکم قانون سازی بشری را دانستیم، پس شناخت قانون اساسی برای ما آسان تر گشته است، چون قانون اساسی هر کشور توسط لویه جرگه و پارلمان ساخته می‌شود، و هر دوی اینها نه بر اساس قرآن و سنت، بلکه بر اساس رأی شخصی و گمان های اکثریت قانون می‌سازند، پس بنابر تشریح های فوق دانستم که: وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. [الانعام 116]

ترجمه: و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می کنند، زیرا (آن ها) جز از گمان پیروی نمی کنند، و جز به دروغ سخن نمی گویند.

پس کسانیکه قرآن و سنت را اصل قرار نمی‌دهند و گمان ها نظریات شخصی اکثریت را اصل قرار می‌دهند، پس یقیناً که آنها به گمراهی دعوت می‌دهند. و حالا اینست سکولار در مکاتب خود همچین قوانین را

مادر قانون به شاگردان معرفی می‌کنند، مادر قانون به این معنا که در سطع کل دولت همین قانون اصل است و هر قانون باید از همین مادر قوانین سرچشمه بگیرد و هر قانون خلاف آن باطل است، و این یقینی است، چون هر کشوری که قانون اساسی می‌سازد، پس قوانین غیره را هرچند حکم الله باشد، لغو اعلان می‌کنند، چنانکه همین مسأله در قانون اساسی افغانستان وجود دارد، پس دانستن چنین قوانین به نام مادر قوانین کفر است، چون انسان ها قوانین خود را باید از قرآن اخذ کنند، نه قوانین اساسی کشور، چون انکار حتی از یک حکم الله کفر است، اما در انکار از قوانین اساسی اصل ایمان است، و هر کسی به قوانین اساسی کشور های جمهوری و سکولاری کافر نبود، پس یقیناً که او مومن نیست، الله تعالی در قرآن‌کریم تمام قوانین غیر از قرآن و سنت را طاغوت دانسته است و امر کرده است که به طاغوت قوانین کفر باید کفر بورزیم، الله تعالی می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. [سورة النسآء: 60]

ترجمه: مگر نمی بینی کسانی را که گمان می برند به آنچه بر تو و پیش

از تو نازل شده، ایمان آورده اند و (باوجود این) می‌خواهند داوری را پیش طاغوت ببرند؟ حال آنکه دستور یافته اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار کند.

در تاریخ اسلام نخستین کسانی که همانند قوانین اساسی فعلی قانونگذاری کردند، آنها تاتاری ها (مغول ها) بودند، آنها قوانینی از اسلام، یهودیت، نصرانیت و خواهش نفس خود را یکجا کردند و در یک کتاب بنام یاساق، یساق یا یاسا جمع کردند و آنها قوانین همان کتاب را بر قوانین قرآن ترجیح می‌دادند و بر آن فیصله می‌کردند و با وجود آن خود را همانند سکولار های مرتد مسلمان میدانستند، اما تمام علمای عصرش آنها را بخاطر این کارشان تکفیر کردند که قبلا قول امام ابن کثیر رحمه الله را در مورد آن برایتان نقل کردیم که می‌فرماید: فمن ترك الشرع المحكم المنزل على محمد بن عبد الله خاتم الأنبياء وتحاكم إلى غيره من الشرائع المنسوخة كفر، فكيف بمن تحاكم إلى الياسا وقدمها عليه؟ من فعل ذلك كفر بإجماع المسلمين. [البداية والنهاية ج 13 ص 139]

یعنی کسی که فیصله بر دین اسلام را ترک کند و به قوانین منسوخ شده یا باطل فیصله کند، این کفر است، پس حال کسی چگونه باشد که بر یاسا فیصله می‌کند و آن را بر اسلام مقدم میکند، پس این به اجماع مسلمانان کفر است.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه در مورد چنین قوانین می‌فرماید: ومن بدل شرع الأنبياء وابتدع شرعا، فشرعه باطل، لا يجوز اتباعه، كما قال تعالى: أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ ال دِينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ. [الشورى: 21] ولهذا كفر اليهود والنصارى لأنهم تمسكوا بشرع مبدل منسوخ. [مجموع الفتاوى 35ص 365]

ترجمه: و هر کسی که دین انبیاء را تبدیل کرد و از طرف خود شریعتی را به میان آورد، پس شرع او و قانون او باطل است، و پیروی از او جایز نیست، چنانکه الله تعالی میفرماید: آیا آنها معبودانی دارند که بدون اجازهٔ الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟. به همین دلیل یهودیان و مسیحیان کافر شدند، زیرا آنها به شریعت منسوخ و تغییر یافته پایبند شدند.

و همچنان شیخ الاسلام رحمه الله در مورد یساق می‌فرماید: وكما يحكم به التتار من السياسات الملكية المأخوذة عن ملكهم جنكزخان، الذي وضع لهم الياساق وهو عبارة عن كتاب مجموع من أحكام قد اقتبسها عن شرائع شتى، من اليهودية والنصرانية والملة الإسلامية، وفيها كثير من الأحكام أخذها من مجرد نظره وهواه، فصارت في بنيه شرعا متبعا، يقدمونها على الحكم بكتاب الله وسنة رسوله. من فعل ذلك منهم فهو كافر يجب قتاله، حتى يرجع إلى حكم الله و رسوله صلى الله عليه وسلم فلا يحكم سواه في قليل ولا كثير، قال الله تعالى:

[أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ] أي: يبتغون ويريدون، وعن حكم الله يعدلون».
(تفسیر ابن کثیر ج 3/ صــ 131)

ترجمه: و همانطور که تاتاری ها به قوانین سیاسی ساخته شده توسط رهبر خود جنگیز خان که قانونی را بنام یاسق وضع کرده بود، فیصله می کردند. یاسق مجموعه قوانینی بود که از آیین های مختلف، یهودیت، مسیحیت و امت اسلامی ساخته شده بود، و در آن بسیار قوانین زیادی وجود دارد که آنها را از روی فکر و خواسته های خود ساخته بودند، بناءً آن یک قانون پذیرفته شده در فرزندان او شد که آنها این قانون را در فیصله کردن، بر کتاب الله و سنت رسول او صلی الله علیه وآله وسلم مقدم می کنند، و هر کس این کار را انجام دهد کافر است، و جنگ با او واجب است تا به حکم الله و رسول وی بر گردد، بنابراین در مورد مساله کوچک یا بزرگ بغیر از قانون الله هیچ چیز مدنظر گرفته نمی شود. الله متعال میفرماید: ترجمه: آیا آنها فیصله خود را به قانون جاهلیت می برند، یعنی میخواهند که از قانون الله رو بگردانند.

پس دانستیم که اتباع از چنین قوانین غیر شرعی بنام قوانین اساسی که شریعت را باطل قرار میدهد جایز نیست و بالمقابل اتباع از آن کفر است.

و در مورد اولین قانون اساسی افغانستان نوشته اند که توسط مرتد امان الله در لویه جرگه تدوین و تصویب شد، و سپس نوشته اند: بعضی از حقوق و آزادی این نظام نامه عبارت اند از: حق تابعیت مساوی برای همه اتباع کشور، آزادی حقوق شخصی، مصونیت شخصی، لغو برده گی و منع استخدام افراد به حیث اسیر یا برده، حق تعلیم و تربیت و آزادی مکاتب و مدارس خصوصی و اجباری بودن تعلیمات ابتدایی، مصونیت ملکیت، منع شکنجه وغیره.

1 - حق تابیعت مساوی برای همه اتباع کشور: فقط در همین قانون بسیاری از احکام الله تعالی زیرپا می‌شوند، مثلا وقتی حق تابیعت مساوی شد، پس فرق بین کافر و مسلمان در یک کشور از بین رفت، و به همین شکل یهود و نصارا و غیره مشرکین بدون پرداختن جزیه و با سربلندی زندگی خواهند کرد، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. التوبة 29

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

و کسی که جزیه بر اهل کتاب را بدون موانع تعطیل و یا انکار کند و ذلت را بر آنها نپذیرد، پس به اجماع مسلمانان کافر است، لهذا امان الله کافر است و قانونش نیز کفری است.

2 - آزادی حقوق شخصی: آزادی حقوق شخصی، آزادی حقوقی اند که به خود شخص تعلق می‌گیرد و در [ص 25 - 27 کتاب دری صنف 12] در تعریف آزادی شخصی چنین نوشته اند: استقلال و آزادی عبارت از اختیار فعل و یا ترک فعل را گویند و داشتن حق انجام هر عملی تا حدی که حق دیگران مورد تجاوز قرار نگیرد.

به این معنا که شخص آزاد است که نماز بخواند یا خیر، شخص آزاد است شراب بنوشد یا خیر، شخص آزاد است که به اسلام پابند باشد یا خیر و شخص آزاد است که اسلام را می‌پذیرد یا خیر و اگر مرتد هم شود کسی حق ندارد که او را چیزی بگوید، چون این حقوق شخصی وی اند و کسی اجازه تعرض بر آن را ندارد و به همین شکل در آزادی شخصی بزرگترین حکم الله تعالی امر به نیکی و بازداشتن از بدی می‌باشد تعطیل می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.{ آل‌عمران 110}

ترجمه: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: امر به

معروف می کنید و نهی از منکر می نمائید، و به الله ایمان دارید.

اما وقتی آزادی حقوق شخصی اعلان شد، پس کسی حق ندارد دیگران را از بدی های که به دیگران ضرر نمی‌رساند، بازدارد، و در این اکثر امور دینی تعطیل می‌شوند و این دادن آزادی های مطلق به شخص نتیجه و ثمره آن کفر است.

3 - مصونیت شخصی: مصونیت شخصی به این معنا که هر کافر و مرتدی که تابع این کشور است، بدون قید و شرط از هر گونه تعرض ها مصون است، در حالیکه اسلام امر می‌کند که اهل کتاب باید جزیه بپردازند و یا کشته شوند و مرتدین نیز حق زندگی کردن را ندارند باید کشته شوند، اما در چنین کشور ها هم کافر و هم مرتد بدون قید و شرط و بدون تفریق همانند یک مسلمان در امان است، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.{ التوبة 29}

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد مرتد می‌فرماید: مَن بَدَّلَ دينَه فَاقتُلُوهُ. [بخاری 2/251]

یعنی کسی که مرتد شد، او را به قتل برسانید.

پس کسی که چنین احکام اسلام را تعطیل اعلان کند، بدون شک که کافر است و قوانین او نیز کفری اند.

4 - لغو برده گی و منع استخدام افراد به حیث اسیر یا برده: الله تعالی برده سازی فرزندان کفار و کنیز گرفتن زنان آنها را جائز قرار داده است:

چنانکه الله تعالی می فرماید: وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. [النُّور: 32]

ترجمه: و به مردان و زنان بی همسر و نیز غلامان و کنیزان نیکوکار خویش همسر دهید. اگر فقیر باشند، الله آنان را به فضل خویش توانگر می سازد و الله، گشایشگر داناست.

و می‌فرماید: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ. [البَقَرَة: 221]

ترجمه: و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید، و بی‌گمان کنیز با ایمان از زن (آزاد) مشرک بهتر است، اگر چه (زیبایی یا دارائی او) شما را به شگفت آورد. و (زنان با ایمان را) به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، تا ایمان بیاورند. و قطعاً برده با ایمان از مرد (آزاد) مشرک، بهتر است، اگر چه (زیبائی یا دارائی و موقعیت او) شما را به شگفت آورد.

احادیث زیادی در این زمینه وجود دارد، اما برخی از آنها قرار ذیل است:

در حدیث میاید که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوذر در مورد بردگان گفت: هُمْ إِخْوَانُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ فَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَأَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَلاَ تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ. [صحيح مسلم]

ترجمه: اینها بردگان برادران شما هستند که الله عزوجل آنها را تحت فرمان و اداره شما قرار داده، همانند غذا و لباس خود به آنها غذا و لباس دهید و آنها را مجبور به کار سخت نکنید، اگر چنین کاری را به آنها سپردید به آنها کمک کنید.

و در حدیث دیگر میاید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: لِلْمَمْلُوكِ طَعَامُهُ وَكِسْوَتُهُ وَلاَ يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلاَّ مَا يُطِيقُ. [صحيح مسلم]

ترجمه: غلام بالای شما حق لباس و غذا را دارد، و بیش از توان او ملزم به انجام آن نخواهد بود.

و در حدیث دیگر میاید که رسول الله صلى الله علیه وسلم میفرماید: مَنْ لَاءَمَكُمْ مِنْ مَمْلُوكِيكُمْ، فَأَطْعِمُوهُ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَاكْسُوهُ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَمَنْ لَمْ يُلَائِمْكُمْ مِنْهُ مْفَبِيعُوهُ، وَلَا تُعَذِبُوا خَلْقَ اللَّهِ. [سنن أبي داود]

ترجمه: هر کس از شما با غلام خود موافق باشد، غذای را که می خورید به او بدهید، و با لباسی که می پوشید او را بپوشانید، و هر که با غلامی مخالف باشد، آن را بفروشد، و مخلوق الله را عذاب ندهید.

و در حدیث دیگر میاید: عَنْ أُمِ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ مِنْ آخِرِ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ، وَمَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ. [مسند أحمد]

ترجمه: «از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: آخرین وصیت پیامبر در باره رعایت نماز و شفقت بر غلامان بود.

الله تعالی میفرماید: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. [النِسَاء: 24]

ترجمه: و زنان شوهردار (بر شما حرام اند) مگر زنانی که مالک آنان شدهاید. (این) فریضه الهی است که بر شما مقرر داشته است.

ابن کثیر رحمه الله می‌فرماید: أي: وحرم عليكم الأجنبيات المحصنات وهي المزوجات إلا ما ملكت أيمانكم يعني: إلا ما ملكتموهن بالسبي، فإنه يحل لكم وطؤهن إذا استبرأتموهن، فإن الآية نزلت في ذلك.

ترجمه: «و بالای شما زنان پاک دامن حرام اند، یعنی نکاح با زنان شوهردار بر شما حرام است. مگر با زنان شوهردار که کنیز شما شوند، در صورتیکه باردار نباشند، شما می‌توانید با آنها جماع کنید، و این آیت در همین موضوع نازل شده.

در حدیث میاید ابو سَعِيدٍ الْخُدْرِيِ میگوید: أَصَبْنَا نِسَاءا مِنْ سَبْيِ أَوْطَاسٍ، وَلَهُنَّ أَزْوَا ج، فَكَرِهْنَا أَنْ نَقَعَ عَلَيْهِنَّ وَلَهُنَّ أَزْوَاج، فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ(صلى الله عليه وسلم)، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَالْمحْصَنَاتُ مِنَ النِسَاءِ إلا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ. [سورة النساء: 24] قَالَ: فَاسْتَحْلَلْنَا بِهَا فُرُوجَهُنَّ. [مسند أحمد ج 18 ص 224]

ترجمه: ما زنان قبیله اوطاس را به اسارت گرفتیم، بنابراین نزدیک شدن به آنها را بد می دانستیم زیرا آنها شوهردار بودند. و از پیامبر صلى الله عليه وسلم در این مورد سوال نمودیم، سپس این آیت نازل شد، (وَالْمحْصَنَاتُ مِنَ النِسَاءِ ...) فرمود: پس فروج آنها را با این آیه حلال دانستیم.

پس برده داری و کنیز داری یک امر محکم الله تعالی است و هیچ کسی حق الغای قوانین الله تعالی را ندارد و کسی که حتی یک حکم الله تعالی را لغو کند، پس او به إجماع مسلمانان، نصارا و یهود کافر است، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میفرماید: ومعلوم أن من أسقط الأمر والنهي الذي بعث الله به رسله فهو كافر باتفاق المسلمين واليهود والنصارى. [مجموع الفتاوى ج 8 ص 106]

ترجمه: و این معلوم و آشکار است، هر کسی امر و نهی را که الله بر آن رسول خود را فرستاده است لغو کند، پس او به اتفاق مسلمانان، یهود و نصاری کافر است.

و میفرماید: وَالْإِنْسَانُ مَتَى حَلَّلَ الْحَرَامَ - الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ - أَوْ حَرَّمَ الْحَلَالَ - الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ أَوْ بَدَّلَ الشَّرْعَ - الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ - كَانَ كَافِرًا مُرْتَدًّا بِاتِّفَاقِ الْفُقَهَاءِ. [مجموع الفتاوى ج ٣/ ص ٢٦٧]

یعنی هر انسانی که حرام اجماعی را حلال گرداند و حلال اجماعی را حرام گرداند، پس او به اتفاق فقهاء اسلام مرتد شده است.

پس واضح شد که لغو برده داری در حقیقت حرام قرار دادن حلال و لغو کردن بسیاری از آیات الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و دشمنی آشکار با اسلام است، لهذا امان الله که چنین قانون ساخته است کافر میباشد و قانون او و قانون اساسی افغانستان یک قانون

کفری است و کسی که چنین موضوعات را تدریس می‌کند، از الله بترسد که گناه وی از امان الله مرتد کمتر نیست.

5 - مصؤنیت ملکیت: مصؤنیت ملکیت به این معنا که دارایی های تمام باشندگان یک کشور مصؤن هستند و هیچ کسی حق تعرض بر اموال یکدیگر را ندارند، هرچند یک باشنده کافر بدون ذمه و یا مرتد غلیظ باشد.

یقیناً که اسلام خونها و اموال مسلمانان را برای یکدیگر حرام کرده است و هیچ مسلمانی حق ندارد که بر اموال مسلمان دیگر تعرض کند، و نه هم حق تعرض بر اموال کفار ذمی، مستأمن و معاهد را دارد، اما کافری که مستأمن، ذمی و معاهد و همچنان مرتدی که قبل از قدرت یافتن بر او توبه نکند، خون و مال شان حلال است، مثلا در افغانستان هندو ها و سک ها که مشرکین هستند، نه مستأمن هستند، نه ذمی هستند و نه هم معاهد هستند، پس خون و مال اینها حلال است و همچنان خون و مال روافض، کمونیست ها و سکولار ها قبل از توبه شان حلال است و اموال اینها اگر با جنگ به دست آیند غنیمت شمرده می‌شوند، چنانکه صحابه کرام اموال مرتدین و مشرکین را غنیمت می‌کردند و الله تعالي در مورد غنیمت می‌فرماید: فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. [الانفال 69]

ترجمه: پس از آنچه غنیمت گرفته اید، حلال پاکیزه بخورید، و از الله بترسید، همانا الله آمرزندۀ مهربان است.

و اما هر کسی که اینها را بنام هموطن و غیره مصؤن و حرام قرار می‌دهد، یقیناً که حلال الله را حرام قرار داده است و الله تعالی مارا از این کار شدیداً منع کرده است، چنانکه می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. [المائدة 87]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که الله برای شما حلال کرده است (بر خود) حرام نکنید، و از حد تجاوز ننمایید، همانا الله متجاوزان را دوست نمی دارد.

6 - منع شکنجه: به این معنا که مجرم نباید شکنجه شود، بلکه بدون شکنجه کردن به زندان افکنده شود، که این قانون را در حقیقت برای ممنوعیت تطبیق حدود الله وضع کرده است، یعنی اگر کسی دزدی کرد نباید دستش قطع گردد، اگر کسی زنا کرد نباید دره زده شود و یا نباید رجم شود، اگر کسی مرتکب قتل شد پس نباید قصاص شود و به همین شکل اگر کسی شراب نوشید و یا مرتکب دیگر جرم ها شد، پس نباید حدود شرعی بر آنها تطبیق شود و نباید تعزیر داده شوند، چون این نزد سکولار های مرتد شکنجه مجرم است و نزد آنها منع است، در حالیکه

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: وَايْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ، لَقَطَعْتُ يَدَهَا. [صحیح مسلم]

ترجمه: قسم به الله اگر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وسلم هم دزدی کند، پس دستش را قطع خواهم کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی بالای فاطمه رضی الله عنها نیز در مسأله حدود رحم نمی‌کند، پس فکر کنید که تطبیق حد تا چه اندازه یک امر مهم و حیاتی در اسلام است، اما سکولار ها چنین اوامر مهم را بنام شکنجه ساقط و برخلاف حدود الله تعالی قانون سازی می‌کنند و آنرا بر مردم تطبیق می‌کنند که به سبب همین قوانین سکولار ها امروزه جرایم به اوج خود رسیده اند.

اما قابل یادآوری است که منع شکنجه درقوانین شان صرف به سکولار ها خودیشان است در حالیکه همین غلامان حلقه به گوش کفار در زندان ها به مجاهدین و موحدین چندان وحشیانه رفتار و شکنجه های میکنند که قلم از نویشتند آن عاجز میشود ، نه کرامت انسانی یادی شان میاید و نه هم پرواهی از ترس الله دارند چیزیکه بخواهند بخاطری خوشحالی بادران شان به مجاهدین رفتار میکنند.

پس خوانندگان عزیز! این خلاصه از تشریح یک موضوع در مورد قانون بود که برایتان تقدیم کردیم، و همان قوانین مرتد امان الله حالا هم در

قانون اساسی جدید با الفاظ مختلف ولی مفهوم واحد گنجانیده اند، اما آنچه که در اول قوانین در مورد اسلام می‌گویند، پس همه آن فقط و فقط ادعا و استفاده کردن آیة ها مبارک برای اعلانات و تبلیغات می‌باشند، تا با این کار ها احساسات دینی مسلمانان را خاموش کنند، اما ما و شما حقیقت این دولت های سکولار را دانستیم و به شعار هایشان فریب نمی‌خوریم، بلکه هر عمل شان را در ترازوی قرآن و سنت موازنه کرده بالایشان حکم می‌کنیم، و امید وارم که إن شاءالله دجل مکاتب سکولار و دعوت آنها بسوی کفر را نیز دانسته باشید و همچنان کفر کسانیکه در ارگان های تعلیمی بنام افراد ملکی و منافع العامه فعالیت می‌کنند و خود را فریب می‌دهند، در حالیکه کفر شان غلیظ تر از یک عسکر سابق دولت جمهوری و یک ملیشه طالب فعلی است و فعالیت شان نیز برای ترویج کفر و سکولاریسم است.

فمینیسم

از دیگر تلاش ها و اهداف مکاتب سکولار افغانستان اینست که تفاوتی که الله میان مرد و زن به وجود آورده است از بین ببرند و حقوقی را که کفار برای زنان تعیین کرده اند ترویج دهند، لهذا تلاش می‌کنند تا شاگردان اناث را به کار کردن با مردان تشویق کنند و این نابرابری را ظلم بالای زن ها معرفی کنند، در این مورد مقالات زیادی در کتب

مکاتب تدریس می‌شوند، اما مشت نمونه خروار آن قرار ذیل اند: در [ص 93 - 95 کتاب پشتو صنف 11]، مقاله را در مورد زن و جامعه آورده اند، بر علاوه اینکه زنان را تشویق به کار در جامعه کرده اند، این را نیز نوشته اند که زنان شانه به شانه با مردان در تمام عرصه ها شریک اند.

در [ص 101 - 103 کتاب پشتو صنف 11]، مقاله‌يي را در مورد جامعه و نسل جدید آورده اند، در این مقاله مانند همیشه علاوه بر این که تلاش کرده اند تا مرد و زن را در تمام عرصه ها مساوی و حتی زنان را مقدم بر مردان بشمارند، چنانکه چندین بار اسم زن را مقدم تر از مردان آورده اند و این دلالت بر برتری و تقدم میکند.

در[صفحات 67 الی 69 کتاب مدنی صنف 11]، نابرابری جنسیتی را به شاگردان تدریس میکنند، معنی جنسیت را چنین کرده اند: جنسیت یعنی دفاع و جانب داری از حقوق زنان و عقیده به برابری زن و مرد...، در ادامه نوشته اند: هدف از مسأله جنسیتی برآورده نمودن و سپردن حقوق مساویانه زن و مرد در حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است، تا نابرابری جنسیتی از بین برود.

و در ادامه نبود زن در جامعه را دلیل عقب ماندگی دانسته اند، و در ادامه نوشته اند: در گذشته زنان و مردان تابع عرف و سنت های

اجتماعی بودند، و هر کس کاری را انجام می داد که عرف و فرهنگ جامعه برایش تعیین کرده بود، ولی امروز در اثر گسترش تعلیم و تربیت و توسعه ارتباطات و رسانه ها وضعیت خیلی فرق کرده است. امروز همه می دانند که زنان می‌توانند مانند مردان تحصیلات عالی و مشاغل پرعاید داشته باشند و برای ارتقای ظرفیت و کسب مقام های اجتماعی از توان و نیروی عقلی خوبی برخوردار هستند. از این رو و آنها می خواهند از وضعیت تبعیض آمیز برآمده و به ارتقای ظرفیت و کسب مشاغل پردرآمد بپردازند و تمام تلاش خود را برای دسترسی به این هدف به کار می برند. بنابراین قبل از همه باید به انکشاف زنان که تهداب گذاران نسل ها و زمینه سازان انکشاف اند توجه جدی مبذول گردد.

در [ص 39 - 41 کتاب مدنی صنف 12]، مشارکت زنان را در اجتماع به شاگردان معرفی میکنند، و در مورد جنبش زنان، زنان اروپا و امریکا را منحیث الگو قرار داده اند که بعد از تحمل مشکلات زیاد توانستند حقوق شان را بدست بیاورند. و سپس در مورد پیامد های عدم مشارکت زنان در جامعه سخن زده اند، و نیز در مورد مشارکت زنان در افغانستان سخن زده و گفته اند که دیر باز به این سو زنان ما در سمت های مختلف جامعه حتی منصب وزارت را نیز احراز کرده اند و همچنان در آخر نوشته اند که: حضور زن در جامعه و افزایش مشارکت

اجتماعی و سیاسی او یک ضرورت مسَلم است و حضور و آزادی اندیشه وی مطابق قانون نشان دهنده رشد جوامع و عقلانیت آن است.

در[ص 41 کتاب دری صنف 10]، در مورد (حقوق زن در جامعه) پرداخته اند، و چنین نوشته اند: فرصت دادن به او برای اعمال اراده و نظر در مسایل شخصی و اجتماعی و رفع تبعیضهای گوناگون در حقوق و امتیازات بین زن و مرد، مسأله یی است، که در طول تاریخ بشری همواره مطرح بوده است.

همچنان آمده است: از نظر فضلیت و کرامت و دارا شدن ارزش های والای انسانی و مقام معنوی و توانایی کسب صفات عالیه، در تعبیرات قرآن کریم تفاوتی بین زن و مرد دیده نمی‌شود.

همچنان آمده است: خوشبختانه قانون اساسی کشور حق تعلیم و تربیة مساوی، حق مزد مساوی را در برابر کار مساوی و بالاخره حق رأی دهی، رأی گیری و اشتراک در انتخابات ریاست جمهوری و شوراها را برای زنان تثبیت نموده است. زنان می‌توانند با استفاده از حقوق قانونی خود لیاقت، استعداد وکفایت خود را در خدمت وطن و مردم خویش بگمارند و در پرتو مبارزات قانونی راه را به سوی جامعه یی باز کنند که در آن هرگونه تبعیض نسبت به زنان از میان رفته باشد. در جهان امروز حقوق زنان بخش انفکاک ناپذیر حقوق بشر است و اگر

زنان به حقوق مشروع و قانونی خود نرسند صحبتی از تأمین حقوق بشر نیز نمی‌تواند درمیان بیاید. برخی از دستاوردهای امروز زنان محصول تلاشهای درازمدت جنبشهای زنان می‌تواند باشد. این جنبش‌ها مایهٔ آن گردید که روز هشتم مارچ به عنوان روز بین المللی زن شناخته شود. روز هشتم مارچ روزی است، که زنان در گوشه گوشه جهان با حقوق خود آشنا می‌شوند و با قاطعیت برضد ازدواجهای اجباری و دیگر عنعنه‌های ناپسند و غیر اسلامی دست و پاگیر مبارزه می‌نمایند. حق تعلیم و تربیهٔ مساوی و فارغ از تبعیض، حق رقابت آزاد در کسب مشاغل اجتماعی مناسب، حقوقی است که زنان باید در راه حصول آن مبارزه نمایند.

همچنان آمده است: همچنین افغانستان که عضو جامعهٔ جهانی و سازمان ملل متحد بوده و کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان را از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ 18 دسامبر 1979 میلادی به تصویب رسیده است امضاء نموده؛ بنابراین دولت افغانستان با در نظر داشت ملحوظات فوق حقوق زن را باید در کشور تأمین کند.

از موارد فوق چند مسائل عمده دانسته می‌شود که چرا اینها چنین درخواست ها را دارند و هدف اینها چیست و ثمره تلاش های اینها چه خواهد بود؟

نخست باید گفت که نخستین تلاش سکولار ها از بین بردن قوانین الهی از جامعه است و آنها می‌خواهند که تمام جوامع بشری باشند و هیچ ارتباطی با دین نداشته باشند، اما کسی که این فرمان ها را به دولت های سکولار می‌دهد، آن سازمان ملل ملحده است چنانکه خودشان نوشته اند که: افغانستان عضو جامعهٔ جهانی و سازمان ملل متحد بوده و کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان را از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ 18 دسامبر 1979 میلادی به تصویب رسیده است امضاء نموده؛ بنابراین دولت افغانستان با در نظر داشت ملحوظات فوق حقوق زن را باید در کشور تأمین کند.

لهذا افغانستان قرار دادی را کفار به امضاء رسانیده است که بر اساس

آن می‌خواهد که حقوق تعیین شده از طرف کفار را در افغانستان ترویج و تأمین کنند و سپس در ص 40 کتاب مدنی صنف 12 زنان آمریکا و اروپا را برای دختران الگو قرار می‌دهند تا همانند آنها به حقوق خود دست یابند، بلاخره می‌خواهند که زنان مسلمان افغانستان نیز همانند کفار از قیودات دینی آزاد شده و همانند زنان اروپا و آمریکا، یکجا با مردان کار کنند، حقوق مساوی داشته باشند، همانند آنها در منصب های بلند تعیین شوند، حق رای در نظام داشته باشند و خلاصه اینکه تفاوت شرعی میان زن و مرد را از بین ببرند و دلیل این تفاوت را عرف و سنت های اجتماعی دانسته اند، اما هدف اصلی شان دین است،

اما چون مستقیم کفر خود را آشکار کرده نمی‌توانند، به همین علت دین را به عرف و سنت اجتماعی تعبیر می‌کنند، حالا می‌خواهیم که اندکی این خواسته ها و هدف های سکولار ها را در ترازوی شریعت موازنه کنیم؛

قبل از همه دوباره باید تکرار کنیم که عملی کردن خواسته های کفار و سازمان ملل و به امضاء رسانیدن قرارداد های قانونی با آنها کفر است، چون این اطاعت از کفار است و الله تعالي می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. [آل‌عمران 100]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان تان به کفر بر می گردانند.

و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ. [آل‌عمران 149]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می گردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

و اما اینکه برای دختران جوامع ما دختران اروپا و آمریکا را الگو قرار می‌دهند و آنها را می آموزند که باید همانند آنها تلاش کرد تا به حقوق

کفری دست یافت، اما الله تعالی برای مرد و زن مؤمن سردار بشریت را الگو قرار می‌دهد، چنانکه می‌فرماید: لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً. [الأحزاب 21]

ترجمه: یقیناً برای شما در زندگی رسول الله سرمشق نیکویی است، برای آنانی که به الله و روز آخرت امید دارند، و الله را بسیار یاد می کنند.

پس الله تعالی برای مؤمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را الگو قرار می‌دهد، نه زنان روسپی و کافر آمریکایی و اروپایی را و کسی که چنین روسپی ها را برای دختران مسلمانان الگو قرار و چنین موارد را تدریس می‌کنند، پس یقیناً که آنها نیز دیوث هستند و لازم است که فرزندان خود را از چنین گمراهان دور کنیم تا در آینده در گمراهی واقع نشوند.

و اما آنچه که در مورد برابری و مساوات در شریعت گفته اند، پس باید دانست که در اسلام بهترین مسلمان با تقوا ترین آن است، چه بسا یک زن با تقوا نزد الله پسندیده تر از یک مرد کم تقوا باشد و چه بسا عکس آن.

اما در امور ظاهری دینی و دنیوی هرگز یک زن با مرد برابر شده نمی‌تواند، چون این تفاوت را الله تعالی قائل شده است، پس هر کسی که بر اوامر الله تعالی اعتراض کند، هیچ حصه در دین ندارد، چون

چنین شخص خود را عالم تر از الله تعالی می‌بینند، معاذالله. در حالی که الله تعالی می‌فرماید: وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. یعنی الله میداند و شما نمی‌دانید.

الله تعالی در بسیاری از موارد یک مرد را بیشتر از یک زن اعتبار داده است، مثلا در مسأله میراث، در مسأله دیت، در مسأله گواهی، در مسأله نکاح و غیره و به همین شکل در بسیاری از موارد یک زن را از انجام بعضی از امور که تقاضای عدل الهی است معاف قرار داده است، مثلا زنان را از انجام نماز و گرفتن روزه در حالت حیض معاف قرار داده است و همچنان انجام دادن فریضه مشقت بار جهاد را از گردن زنان ساقط کرده است، پیدا کردن نفقه برای اولاد را از گردن زنان ساقط کرده است، و به همین شکل دیگر موارد نیز هستند.

الله تعالی در مورد برتری مردان صراحتًا می‌فرماید: وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. [البقرة 228]

ترجمه: و برای زنان حقوق شایسته ای است همانند (حقوق و وظایفی) که بر عهده آن هاست، و مردان بر زنان برتری دارند، و الله توانمند حکیم است.

اما ابن‌کثير رحمه الله در تفسير اين مي‌گويد: درجه برتري مرد؛ فضيلت وي در خَلق و خُلق، مقام ومنزلت، طاعت امر الهي، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگي خانواده و برتري وي در دنيا و آخرت است.

و الله تعالي در جای ديگر می‌فرمايد: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ. [النساء 34]

ترجمه: مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است و از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) هزینه می کنند.

پس از اين آية فوق هم فضيلت مرد آشکار می‌شود و هم اين مسأله که نفقه زن بالای مرد است و زن هيچ نيازی ندارد که برای نفقه کار کند، اما در مکاتب سکولار بر خلاف آن شاگردان اناث را تربيه می‌کنند و می‌نويسند: امروز همه می دانند که زنان می‌توانند مانند مردان تحصيلات عالی و مشاغل پرعايد داشته باشند.

و همچنان در مکاتب سکولار می آموزند که: حضور زن در جامعه و افزايش مشارکت اجتماعی و سياسی او يک ضرورت مسَلم است و حضور و آزادی انديشه وی مطابق قانون نشان دهنده رشد جوامع و عقلانيت آن است.

نخست اینکه افزایش حضور زن در اجتماع و سیاست کدام ضرورت است؟

چه کسی این ضرورت را وضع کرده است؟

و نیاز است که یک زن در منصب بلند تعیین شود؟

اما چون دلیل ندارد، و آشکارا گفته نمی‌توانند که این ضرورت را کفار سکولار مطرح کرده، لهذا می‌نویسند که حضور آنها نشان دهنده رشد جوامع و عقلانیت آن است.

شریعت به زنان هرگز اجازه نمی‌دهد که بیرون از خانه کار کنند، الا اینکه مصلحت بزرگ در آن نهفته باشد، مثلا نیاز به مدرس زن برای زنان باشد، یا هم طبیب زن برای زنان و غیره. اما امروزه در مکاتب سکولار می آموزند که زنان کاملا با مردان مساوی هستند و در تمام عرصه ها می‌توانند با آنها کار کنند و حتی می‌توانند مناصب وزارت و غیره را از خود کنند، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: لَنْ يُفْلِحَ قَوْم وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَة. [صحيح البخاري]

ترجمه: مردمی که زن را رهبر خویش تعیین کنند، هرگز کامیاب نخواهند شد.

و یک حقیقت روز این هم است که بسیاری از خانواده های که مرد و زن آن بدون نیاز شرعی کار می‌کنند و مزد بدست می آورند، اکثر اوقات

چنین خانواده ها متزلزل می‌باشند و یکی از دیگر خود را بی نیاز می‌بینند و به همین شکل محبت نیز در چنین خانواده ها کم می‌باشد و بسیار به آسانی از هم جدا نیز می‌شوند، و هرگاهی که نظام خانوادگی در یک کشور متزلزل شد، پس متزلزل کردن آن کشور برای دشمن آسان تر از هر چیز است.

امام شنقیطی رحمه الله در مورد کشورهای که ادعای اسلام می‌کنند و از حقوق تعیین شده‌ی شریعت اعراض و بر آن اعتراض می‌کنند، میفرماید: و أما النظام الشرعي المخالف لتشريع خالق السماوات والأرض فتحكيمه كفر بخالق السماوات والأرض، كدعوى أن تفضيل الذكر على الأنثى في الميراث ليس بإنصاف، وأنهما يلزم استواؤهما في الميراث. وكدعوى أن تعدد الزوجات ظلم، وأن الطلاق ظلم للمرأة، وأن الرجم والقطع ونحوهما أعمال وحشية لا يسوغ فعلها بالإنسان، ونحو ذلك. فتحكيم هذا النوع من النظام في أنفس المجتمع وأموالهم وأعراضهم وأنسابهم وعقولهم وأديانهم كفر بخالق السماوات والأرض، وتمرد على نظام السماء الذي وضعه من خلق الخلائق كلها وهو أعلم بمصالحها سبحانه و تعالى عن أن يكون معه مشرع آخر علوا كبيرا، أم لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله. [أضواء البيان ج 3 ص 260]

ترجمه: و اما حاکم کردن یک نظام که مخالف شریعت خالق آسمانها و زمین باشد، کفر بر خالق آسمانها و زمین است. مانند اینکه ادعا شود که برتری مرد در ارث نسبت به زنان عادلانه نیست و هر دو باید از نظر ارث برابر باشند یا ادعا شود که تعدد زوجات نادرست است، و طلاق دادن ظلم است و سنگسار و قطع عضو کار های وحشی بوده به انسان عملی کردن آن مناسب نیست و اعتراضات دیگری مانند این.

بنابراین، حاکم قرار دادن چنین نظام بر جان، مال، عزت، نسب، عقول، و مذاهب، کفر به خالق آسمانها و زمین است و سرکشی در برابر نظام آسمانی است، ذاتی که خالق تمام مخلوقات است و به مصالح مخلوقات خود بیشتر از همه داناست و الله تعالی برتر از همه است از اینکه با او شریکی در قانون سازی باشد.

پس نیاز نیست که بیشتر از این در این مسأله بپردازیم، چون یک مسلمان عاقل از همان آغاز دجل و گمراهی مکاتب و نظام های سکولار را می‌داند، چون خود شان آشکارا می‌گویند که چون نظام ما رفع کلیه تبعیضات علیه زنان را با سازمان ملل به امضاء رسانیده است، لهذا باید ملحوظات و حقوق کفری زن را در افغانستان تامین کنند.

حقوق بشر

در سلسله ضلالت های کفری که در مکاتب تدریس می‌شوند، یکی دیگری هم حقوق کفری وضعی بشر است، در مکاتب سکولار حقوق بشر مستقیماً تدریس می‌شود و شاگردان را به احترام به آن و عمل به آن دعوت می‌کنند و حتی این یکی از اهداف مهم مکاتب سکولار است، چنانکه در قانون معارف / فصل اول / احکام عمومی / بخش اهداف / ماده دوم و شماره پنجم نوشته اند که یکی از اهداف مکاتب؛ تقویه احترام به حقوق بشر، حمایت از حقوق زن... است، و همین موضوع را نیز در کتب مکاتب بسیار زیاد گنجانیده اند، مثلا حقوق بشر را در کتاب پشتو، دری و تعلیمات مدنی در صنوف مختلف و تحت عناوین مختلف تدریس می‌شود و شاگردان به آن دعوت می‌شوند، مثلا بعضی از حواله قرار ذیل اند:

در[ص 125 - 128 کتاب پشتو صنف 11] مقاله در مورد حقوق بشر ارائه کرده اند، در نخست تلاش کرده اند که این حقوق بشر شرکی ملل متحد را اسلامی جلوه دهند و سپس در مورد اعلامیه حقوق بشر توضیح داده اند که هیچکس نباید شکنجه شود، هیچ کس نباید از سکونت اصلی خود تبعید شود، بر شرافت هیچ کس نباید تجاوز صورت گیرد، هرکس می‌تواند آزاد فکر کند و فکر آزاد خود را آزادانه ارایه کند، هر کس آزادی بیان دارد اما در چوکات اینکه به حقوق بشری کسی

تجاوز صورت نگیرد، علوم اجباری میباشد، و هدف آموزش علوم احترام به حقوق بشر و آزادی بنیادی میباشد، و غیره قوانین دیگر را نیز نوشته اند، و آن را بسیار توصیف کرده اند.

و همچنان در [ص 25 - 27 کتاب دری صنف 12]، مقاله‌یی را در مورد آزادی فردی و اجتماعی گنجانیده اند، و در تعریف آزادی فردی چنین نوشته اند: استقلال و آزادی عبارت از اختیار فعل و یا ترك فعل را گویند و داشتن حق انجام هر عملی تا حدی که حق دیگران مورد تجاوز قرار نگیرد.

و در تعریف آزادی اجتماعی چنین نوشته اند: استقلال و آزادی اجتماعی، عبارت از رعایت حق اجتماعی افراد است که مردم خواهان آن باشند.

و همچنان نوشته اند: مهمترین آزادی های که در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر روی آن تأکید شده عبارت از آزادی بیان، قلم، آزادی اجتماعات و مسافرت است. این آزادی‌ها در اصول عقاید احزاب سیاسی و برنامه و هدف‌های مورد ادعای اکثریت قریب به اتفاق دولت‌ها گنجانیده شده و کشورهای عضو سازمان ملل نیز با تصویب اعلامیه حقوق بشر آنرا پذیرفته اند.

خداوند متعال انسان را با ارادۀ آزاد آفریده است و هیچ کس حق ندارد آزادی اراده را از انسان سلب نماید و انسان را بر خلاف اراده اش به کاری وا دارد. معنای استقلال فردی همین است که انسان می‌تواند آزادانه ابراز نظر نموده، از حق آزادی بیان استفاده نماید، به اراده و اختیار خود شغل قانونی و مشروع انتخاب کند. برای اینکه آزادی‌های فردی در زنده‌گی مردم از تجاوز مصؤن بماند، انسانها به يك رشته نورم ها و معیارها ضرورت دارند که در صدر این معیارها دین، اخلاق و قانون حراست از منافع ملی است.

مسلمانان عزیز! فقط در همین عنوان اندکی تدبر کنید که تا چه حد کفریات را به شاگردان می آموزند، نخست استقلال فردی را می‌آموزند، در حالیکه در اسلام هیچ انسانی چنین آزادی ندارد که هرچیزی بخواهد انجام دهد و شرط این باشد که در حق دیگران تجاوز نکند، این یک اندیشه الحادی و کفری است، بلکه در اسلام امر به نیکی و نهی از بدی واجب است و هر کسی از این انکار کند کافر می‌شود، حالا فرق کفر و اسلام را ببینید؛ این برای تمام مسلمانان یک امر واضح و آشکار است که اسلام به هیچ احدی اجازه نمی‌دهد که خلاف شرع یک کاری را انجام دهد، هر چند ضررش فقط به خود شخص برسد، اما در مکاتب سکولار بنام آزادی شخصی می‌گویند که هر کسی اجازه انجام و ترک کاری را تا حدی دارد که در حق دیگران تجاوز صورت نگیرد، به این معنا

که ترک کردن نماز، روزه، زکات، حج و دیگر احکام دینی هیچ اشکالی ندارد، چون در ترک این اعمال به حقوق دیگران تجاوز صورت نمی‌گیرد، و همچنان انجام دادن بسیاری از حرام های دیگر مانند استفاده از دخانیات و غیره جواز دارد، چون در انجام دادن آن بر حقوق دیگران تجاوز صورت نمی‌گیرد و با این عقیده صدها آیة ساقط قرار می‌گیرند خصوصاً این آیة قران که الله تعالی می‌فرماید: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ**. التوبة 71

ترجمه: و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان (و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

و سپس آزادی اجتماعی را می آموزند و چنین معنا می‌کنند که عبارت از رعایت حق اجتماعی افراد است که مردم خواهان آن باشند. فکرتان باشد این مقید نیست بلکه مطلق می آموزند، به این معناست که جامعه اگر خواهان کفر باشد، پس حق شان باید رعایت شود و به همین شکل صدها کفریات دیگر را که اگر تمام جامعه بخواهد، پس باید حقوق شان رعایت شوند و این نیز کفر است، چون در اسلام هیچ کسی حق ندارد که حقوق غیر شرعی کسی را رعایت کند، مگر حقوق محدود یک کافر ذمی را که در دولت اسلامی جزیه می‌پردازد.

در مورد جزئیات حقوق بشر بعد از اتمام حواله ها می‌پردازم ان شاء الله.

بعد از [ص 67 کتاب مدنی صنف 12]، یک فصل کتاب را برای شرح حقوق بشر به شاگردان اختصاص داده اند، قابل یاد آوری است که هدف اینها حقوق بشر بین الملل است نه حقوقی که الله برای انسان تعیین کرده است.

در [ص 70 کتاب مدنی صنف 12]، حقوق بشر کفری را چنین تعریف کرده اند: حقوق بشر را میتوان به عنوان مجموعه از معیار های اساسی تعریف کرد که بدون آن مردم قادر نخواهند بود که تا به عنوان انسان، زندگی با کرامتی داشته باشند و برخی از خصوصیات حقوق بشر عبارتند از: حقوق بشر تحفه الهی است؛ حقوق بشر غیر قابل تقسیم است؛ حقوق بشر جهانی است.

کفر شان را ببینید؛ حقوق کفری بشر را مجموعه قوانینی دانسته که سبب کرامت انسان می‌گردد و بدون آن انسان با کرامت نخواهد بود، در حالیکه کفریات زیادی در حقوق بشر گنجانیده شده اند و هرکسی آن را سبب کرامت انسان بداند یقیناً که کافر می‌شود، بلکه سبب کرامت انسان اسلام و تقوا است، چون الله تعالی می‌فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

و سپس حقوق کفری بشر را تحفه الهی می‌دانند، نمی‌دانم این تحفه کدام اله است؟ الله تعالی در قرآن‌کریم هرگز چنین حقوقی را برای انسان تعیین نکرده است کدامی را که در حقوق کفری بشر جمع آوری کرده اند. در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۚ أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. {هود 18}

ترجمه: و چه کسی ستمکارتر است؛ از کسی که بر الله دروغ می بندد؟! آنان (روز قیامت) بر پروردگارشان عرضه می شوند، و گواهان می گویند: «این ها همان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بسته اند» هان، لعنت الله بر ستمکاران باد.

و می‌فرماید: فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ. {البقرة 79}

ترجمه: پس افسوس بر کسانی که با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این از جانب الله است» تا آن را به بهای اندک بفروشند، پس و ای بر آن ها از آنچه دست هایشان نوشته، و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

در ادامه در [ص 75 - 77 کتاب مدنی صنف 12] اعلامیه جهانی کفری حقوق بشر را به شاگردان توضیح میدهند، و نوشته اند که: مجمع ملل متحد از همه کشورها، موسسات، افراد و اشخاص خواست تا متن اعلامیه جهانی حقوق بشر را سرمشق زندگی خود قرار دهند، در راه تامین حقوق مندرج آن بکوشند، ... مقدمه اعلامیه متضمن یک سلسله مفاهیم و نظریات بنیادی است که امضاء کننده اعلامیه، اعتماد و اعتقاد راسخ خود را به آن اعلام داشته اند، مواد 1 و 2 اعلامیه شامل چهار اصل اساسی یعنی آزادی، برابری، عدم تعرض، و برادری که در حقیقت پایه ایدیولوژیکی و روح اعلامیه را تشکیل میدهد می باشد.

ببینید چگونه شاگردان را به این دعوت می‌دهند که حقوق کفری بشر را سرمشق زندگی قرار دهند، در حالیکه مسلمان باید قرآن را سرمشق زندگی قرار دهد و هرکه غیر اسلام چیزی را سرمشق زندگی قرار داد و از آن اطاعت کرد، پس هرگز ازو پذیرفته نخواهد شد، چون الله تعالی می‌فرماید: وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. {آل‌عمران 85}

و هر کس که دینی غیر از اسلام بر گزینند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

در مورد اهمیت حقوق کفری بشر چنین نوشته اند: حقوق و آزادی های مندرج آن نه تنها برای یک کشور و یک گروه خاصی از مردم بلکه برای تمام بشر و هر فرد روی زمین نوشته شده است. اهمیت دیگر آن اصول آزادی و مساوات در آن میباشد و هرنوع تبعیض در راه استفاده از حقوق و آزادی مندرج در آن مردود است. اهمیت بارز این اعلامیه این است که از طرف مجمع عمومی ملل متحد جنبه عملی خود گرفت و دولت ها مکلف گردیدند که این حقوق و آزادی ها را تطبیق کنند.

در مورد حقوق و آزادی های اعلامیه کفری حقوق بشر چنین نوشته اند: حقوق و آزادی های مدنی و سیاسی اعلامیه جهانی حقوق بشر عبارت اند از: حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی، منع شکنجه، منع تحقیر، منع مجازات غیر انسانی، منع توقیفیا حبس غیر قانونی، منع بردگی، شناسایی شخصیت و حقوق انسان در همه جا، حق حمایت قانون، حق تابیعت، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، حق شرکت در انتخابات دوره یی...

و در آخر نوشته اند: آنچه را که غرب به عنوان حقوق بنیادی و اساسی بشر نام میبرند، در دین مقدس اسلام از همان ابتدای طلوع خود این حقوق بشر را به رسمیت شناخته و بر آن تاکید ورزیده است.

در صفحات 79 الی 80 کمیسون حقوق بشر افغانستان را به شاگردان

شرح میدهند.

در جملات فوق دروغ ها و افتراء های زیادی را به الله و اسلام وارد کرده اند، حقوق بشر را تحفه الهی دانسته اند و همچنان نوشته اند که حقوق بشر را اسلام از همان ابتدای طلوع به رسمیت شناخته است، حالا اندکی قوانین حقوق بشر را می‌بینیم و تفاوت آن را با اسلام می‌بینیم که آیا واقعاً چنین است و یا نه اینکه حقوق بشر از بنیاد با اسلام در تضاد است و همچنان حقیقت کشور های را خواهیم دانست که تحت نام اسلام به کفر و حقوق کفری بشر دعوت می‌دهند و خصوصاً کفر همین مکاتب سکولار را خواهیم دانست. حالا ماده های حقوق بشر را می‌نویسیم و سپس مخالفت آن را با اسلام خواهیم نوشت:

مادۀ اول: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند واز لحاظ حیثیت وحقوق باهم برابرند، همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

1 - تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند: در این جمله صراحتًا یک حکم بزرگ الله که نظام برده و کنیز است رد کرده اند، در حالیکه فرزندان کنیز هرگز آزاد به دنیا نمی‌آیند، بلکه مملوک مالک شان می‌باشند.

2 - واز لحاظ حیثیت وحقوق باهم برابرند: در این جمله کافر و مسلمان را در حقوق و حیثیت مساوی دانسته اند، در حالیکه الله تعالی مسلمان را هرگز با کافر برابر نمی‌کند، چنانکه می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۚ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ.{ حشر 20}

ترجمه: هرگز اهل جهنم و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت رستگارانند.

و می‌فرماید: أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ. {القلم 35}

ترجمه: آیا مسلمانان را مانند گناهکاران قرار می دهیم؟

و در این جا حقوق مسلمان و کافر را نیز برابر قرار داده اند، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. { التوبه 29}

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

از این آیة دانسته می‌شود که در اسلام کفار حق زندگی کردن آزاد را ندارند، مگر اینکه یا اسلام را بپذیرند و یا هم ذلیلانه جزیه بپردازند، پس کافر و مسلمان نه در دنیا و نه در آخرت حقوق و مساوات ندارند.

3 - باید نسبت به همدیگر با روح برادری رفتار کنند: در اینجا مسلمان و کافر را مکلف به برادری می‌کنند، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. {التوبه 23}

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست (و ولی) خود قرار دهند، پس آنان ستمکاران‌اند.

و می‌فرماید: لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. المجادلة 22

ترجمه: هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان

شان باشند، آن ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل های شان نوشته است.

و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. {المائدة 51}

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید، آنان دوستان یکدیگرند، و کسانی که از شما با آن ها دوستی کنند، از آن ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی کند.

مسلمانان عزیز، اینقدر کفریات فقط در یک ماده هستند، منتظر کفریات بعدی باشید...

مادهٔ سوم: هر کس حق زنده گی آزاد و امنیت شخصی را دارد .

در این ماده نیز زندگی کفار را تضمین کرده اند، آنها را حق زندگی، آزادی در کفر و به آنها امنیت شخصی قائل شده اند، چون این ماده عام است. در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ.{ البقرة 191}

و آن ها (مشرکان) را هر کجا یافتید، بکشید، و از آنجا که شما را بیرون کرده اند؛ آن ها را بیرون کنید، و فتنه (شرک) از کشتن بدتر است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **أُمِرتُ أن أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إله إلا الله.** [بخاری 7284]

ترجمه: به من امر شده است که با مردم بجنگم تا اینکه لا إله إلا الله بگویند.

در اسلام کفار نه حق زندگی دارند، نه آزادی دارند و نه امنیت شخصی دارند، الا اینکه به احکام الهی گردن نهند.

ماده چهارم: احدی را نمیتوان به برده گی نگه داشت و داد و ستد برده گان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

این قانون صراحتًا مخالف حکم الله است، بلکه الله برده گرفتن را برای ما جایز قرار داده است و خرید و فروش آن را نیز جایز قرار داده است، پس هیچ کسی این حق را ندارد که حکم الله را تعطیل یا ساقط کند، و کسی که چنین کرد کافر می‌شود، چنانکه این موضوع را قبلا شرح داده ایم.

ماده نهم: احدی نمی‌تواند خود سرانه توقیف حبس و یا تبعید شود .

خود سرانه به این معنا که بدون فیصله بر قوانین کفری کسی حق چنین کار ها را ندارد. در حالیکه الله تعالی در مورد کفار می‌فرماید:
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتمُّوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ

كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. {التوبه 5}

ترجمه: مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید، و آن ها را (اسیر) بگیرید، و آن ها را محاصره کنید، و در هر کمینگاه، بر سر راه شان بنشینید، پس اگر توبه کردند، و نماز را برپا داشتند، و زکات را پرداختند؛ آن ها را رها کنید، بی گمان الله آمرزندۀ مهربان است.

ماده یازدهم: هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نشود محکوم نخواهد شد.

یعنی هر آن جرمی که در کشورهای کفری و یا به سطح بین المللی جرم محسوب نمی‌شوند، به ارتکاب آن نباید کسی مجازات شود، مثلا در بسیاری از کشورها زنا به رضایت جرم نیست، نوشیدن شراب جرم نیست، ترک نماز و روزه جرم نیست و غیره اعمالی هستند که در اسلام جرم هستند ولی در کشور های کفری جرم نیستند، لهذا نظر به حقوق بشر آنها نباید مجازات شوند، در حالیکه در شریعت برای اینها جزا تعیین شده است و با این قانون کفار تمام حدود الله تعالی ساقط می‌شوند و ساقط کردن آن کفر است و الله تعالی می‌فرماید که اگر کسی بر الله ایمان دارد نباید در مورد مجرمان دلسوزی کند، یعنی اگر

کسی دلسوزی کرد ایمان ندارد، مثلا یک آیه را تقدیم تان میکنم: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ۖ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۖ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ. {النور 2}

ترجمه: هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین پروردگار نسبت به آن دو دچار دلسوزی شوید و باید در مجازاتشان تعدادی از مؤمنان حضور داشته باشند.

ماده دوازدهم: احدی در زنده گی خصوصی، امور خانواده گی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله های خود سرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد.

این همان مسئله‌ی قبلی است که مثلاً یک مسلمان بر اساس این ماده نمی‌تواند که کسی را نهی از منکر و یا امر به نیکی کند، چون این مداخله در زندگی خصوص او شمرده می‌شود، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ. (مسلم/49)

ترجمه: هرکس از شما منکری را مشاهده نمود، با دستش، تغییر دهد. اگر توانایی آنرا نداشت، با زبانش تغییر دهد. و اگر این را هم نتوانست، با قلبش، تغییر دهد (آنرا زشت و ناپسند بدارد.) و این، ضعیف‌ترین مرحله ایمان است.

ماده سیزدهم: هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند ومحل اقامت خود را انتخاب نماید.

در این ماده کافر را حق داده است که داخل هر کشور اسلامی بدون امان، پرداختن جزیه و معاهده عبور و مرور کند، در حالیکه چنین کفاری که نه مستأمن باشند، نه معاهد و نه ذمی، پس آنها محارب شمرده می‌شوند و کشتن آنها جایز است و مال شان غنیمت است و امروزه همه کفار محارب هستند و اجازه ندارند وارد سرزمین های اسلامی شوند و اما اگر وارد شدند، پس کشتن شان جایز است. و اگر کسی بگوید که پاسپورت امان نامه است، این یک شبهه باطل است، چون قانون پاسپورت ریشه شرعی ندارد بلکه بنیانگذار این کفار هستند و اما اگر پاسپورت امان نامه پذیرفته شود، پس چرا مسلمانان دیگر را نیز بدون این امان نامه اجازه نمی‌دهند؟

آیا آنها نیز کافر هستند که بدون امان نامه در کشور خود اجازه نمی‌دهد؟ اما اصل اینست که امان توسط خلیفه و یا نایب او داده

می‌شود، اما پاسپورت ها را مرتدین می‌دهند نه مسلمانان و خلیفه‌ی مسلمانان فعلا هیچ کسی را امان نداده است و اگر امان هم بدهد بر اساس قوانین اسلامی میدهد نه بر اساس قوانین کفری بین المللی، لهذا امان نامه های مرتدین در شریعت مدار اعتبار نیست.

ماده چهارده هم: در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن وشوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی میباشند.

در این ماده قبل از همه زنا را بدون محدودیت دینی جایز دانسته اند، و حکم زناشویی بدون نکاح را همه می‌دانیم که سزای آن برای مجرد تازیانه است و برای متحل رجم یا سنگسار است، که قبلا در این مورد بحث کرده ایم.

و در همین ماده ازدواج یک مرد مسلمان با زن مشرک و زن مسلمان را با یک مرد مشرک نیز جواز داده اند، چون نوشته اند که بدون محدودیت دینی می‌توانند تشکیل خانواده دهند، در حالیکه الله تعالی می‌فرماید: وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۖ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. البقرة 221

ترجمه: و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده اند؛ ازدواج نکنید، و بی گمان کنیز با ایمان از زن (آزاد) مشرک بهتر است، اگر چه (زیبایی یا دارائی او) شما را به شگفت آورد. و (زنان با ایمان را) به ازدواج مردان مشرک در نیاورید؛ تا ایمان بیاورند. و قطعاً برده با ایمان از مرد (آزاد) مشرک؛ بهتر است، اگر چه (زیبائی یا دارائی و موقعیت او) شما را به شگفت آورد. آنان به سوی آتش (دوزخ) دعوت می کنند و الله به فرمان و (توفیق) خویش به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیات و (احکام) خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که متذکّر (و یادآور) شوند.

ماده هجده هم: هرکس حق دارد که از آزادی فکر ، وجدان و دین بهره مند شود این حق متضمن تغییر دین یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان میباشد ونیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس میتواند از این حقوق منفرداً یا جمعاً به طور خصوصی یا به طورعمومی برخوردار باشد.

در این ماده مسلمان را حق داده است که از آزادی دین بهره مند شود، یعنی میتواند که از قیودات دین آزاد شود و کاملا ملحد و بی‌دین باشد و سپس نوشته اند که این حق متضمن تغییر دین یا عقیده می‌باشد، یعنی انسان را اجازه می‌دهد که مرتد شوند و به ادیان دیگر بپیوندد و عقاید خود را تغییر دهد و سپس انسان را اجازه میدهد که این ارتداد خود را

آشکار کند و رسومات غیر اسلامی را آزادانه اجراء کند، پس ببینید چقدر کفریات را نوشته اند، و مکتبی که شاگردان را می‌آموزند که این حقوق را سرمشق زندگی قرار دهید، پس خودتان گمان کنید که نتیجه چه خواهد شد؟

الله تعالی در مورد ارتداد می‌فرماید: وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. {آل‌عمران 85}

و هر کس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: مَن بَدَّلَ دينَه فَاقتُلُوهُ. [بخاری 2/251]

ترجمه: کسی که دین خود را تبدیل (یا ترک) نمود، اورا به قتل برسانید.

و می‌فرماید: مَن غَيَّرَ دِينَهُ فَاضرِبُوا عُنُقَهُ. [الموطأ 4/1065]

ترجمه:کسی که دینش را تغییر داد پس گردن او را بزنید.

در حالیکه در حقوق بشر چنین موارد آزاد هستند، مخالفت را خودتان ببینید.

مادۀ نزدهم: هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقایدخود بیم واضطرابی نداشته باشد ودر کسب

اطلاعات و افکار ودر اخذ وانتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات امروزی،آزاد باشد.

در قانون قبلی جواز تغییر دین را دادند، در این قانون بر علاوه آن به تقویه مرتد نیز پرداخته اند، چنانکه گفته اند اضطرابی نداشته باشد، و سپس در آخر او را اجازه داده اند که این کفریات خود را آزادانه توسط هر وسیله ممکن بدون ملاحظات مرزی نشر کند، حتی در اسلام همان کافر ذمی نیز حق ندارد به دین خود کسی را دعوت کند، چه بماند به یک مرتد، مرتد حتی حق زندگی را در اسلام ندارد.

ماده بیستم: هرکس را نمیتوان مجبور به شرکت در اجتماع کرد.

در این ماده کفریات زیادی نهفته است، از جمله اینکه انسان و یا هیچ کسی دیگر نمی‌تواند او را به مجبور به شرکت در نماز های جمعی روزمره، جمعه، عید و غیره کند.

این همان قانونی است که طالبان امروزه بر آن عمل می‌کنند، در حکومت نخست شان چون قوانین کفری را نمی‌پذیرفتند، مردم را به مساجد و نماز ها مجبور می‌کردند و امر به معروف میکردند، اما چون امروز همین قوانین کفری را پذیرفته اند، لهذا بر همین اساس نمی‌توانند کسی را به زور برای خواندن نماز وارد مسجد کنند، حتی یک شخص کاملا بی نماز را.

ماده بیست و یکم: اساس ومنشاء قدرت حکومت ارادۀ مردم است این اراده باید به وسیله انتخاباتی برگزار گردد که از روی صداقت وبه طور ادواری صورت پذیرد، انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

1 - اساس و منشاء قدرت حکومت ارادۀ مردم است: در این ماده تمام حکومت های دینی را از جمله حکومت های اسلامی را ملغا قرار داده اند، چون وقتی اساس حکومت را کسی ارادۀ مردم و انسان ها قرار دهد، به این معناست که اساس حلال و حرام و منع و جواز نیز و دیگر قوانینی که الله در مورد حکومت‌داری نازل کرده است ملغا می‌شوند، چون اساس حکومت باید به اراده‌ی مردم باشد، هرچه مردم بخواهند... در حالیکه اساس و منشاء حکومت در اسلام قران و سنت است و همه حکومت داری بر اساس اوامر سماوی انجام می‌گیرند، الا در مسائل اجتهادی که آن هم در چهارچوب دین انجام صادر می‌شود و مخالف اسلام شده نمی‌تواند.

2 - این اراده باید به وسیله انتخاباتی برگزار گردد که از روی صداقت و به طوری ادواری صورت پذیرد: ببینید کفر شان را در این واضح تر کرده اند، یعنی برای دانستن این اراده مردم باید انتخابات یا همه پرسی صورت گیرد و بر اساس آن فیصله گردد، یعنی هر آن چیزی را که اکثریت فیصله کردند قاطع خواهد بود و حتی اگر بر کفر جمع شدند،

پس همان اصل اساس و منشاء حکومت باشد، در حالیکه این اختیار را الله به ما نداده است، بلکه امر کرده است که: قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. {آل‌عمران 32}

ترجمه: بگو: از الله و پیامبر اطاعت کنید؛ و اگر سرپیچی کنند، بدانند که الله کافران را دوست ندارد.

ببینید الله تعالی امر کرده است که در تمام ابعاد زندگی خود الله و رسولش را اطاعت کنیم، و از اطاعت دیگران روی گردانیم و اما اگر کسی در اساس و منشاء از اطاعت الله و رسولش روی گردان شد، پس بدون شک که کافر است و الله تعالی کافران را دوست ندارد.

3 - انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه نظیری آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید: در اینجا انتخابات را عمومی قرار داده اند و تمام مردم از جمله صالح و فاجر، مفسد و مصلح، کافر و مؤمن و غیره همه را باید بر اساس این ماده از نگاه رای و نظر مساوی قرار داد، و این را عقل هم نمیپذیرد، چون یک جاهل هرگز با یک عالم در رای و نظر مساوي نیست و رای یک کافر هرگز با مسلمان مساوی نیست، اما در نظام کفر رای جاهل و عالم و مصلح و مفسد مساوی است و این از بنیاد مخالف اسلام است و هرکه کافر را با مسلمان و جاهل را با عالم مساوی قرار داد، یقیناً با بسیاری

از آیت های الله تعالی مخالفت ورزیده است و اگر بر مساوات آنها عقیده داشت، پس این کفر است و الله تعالی هرگز چنین نفرموده است، بلکه می‌فرماید: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. {الزمر 9}

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، برابرند؟ تنها عاقلان پند می پذیرند.

پس ببینید مسلمانان عزیز، قوانین کفری حتی با عقل نیز در تضاد است، چه بماند اینکه با اسلام موافق باشد.

و گفته اند که رای باید مخفی باشد، این یک منافقت تام در جامعه اسلامی است، این بدین سبب است که تا اگر یک منافق در میان مسلمانان و یا کسی دیگری بر کفر رای دهد، هیچ ضرری برایش نرسد و بتواند عقاید فاسد و خواسته های فاسد خود را مخفی بدارد.

ماده (کفر) بیست و ششم: آموزش و پرورش باید طوری هدایت شودکه شخصیت انسانی هرکس را به حد کامل رشد آن برساند و احترام به حقوق و آزادیهای بشر راتقویت کند. آموزش و پرورش باید با حسن تفاهم، گذشت و احترام به عقاید مختلف ودوستی بین تمام ملل، جمعیت های مذهبی همچنین توسعه فعالیتهای ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید.

ببینید عزیزان! هر کشوری که این قوانین را پذیرفته است، یقیناً که در نصاب تعلیمی خود کفریات حقوق بشر، احترام به عقاید کفر، دوستی با کفار و توسعه فعالیت های ملل متحد را تدریس می‌کنند و تدریس این کفر است. چنانکه در نصاب تعلیمی افغانستان همین کفریات جمع شده اند و تدریس می‌شوند.

کفر بیست و هشتم: **هرکس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که ازلحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادی های را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد.**

در این ماده هر کسی را حق داده است که بر کفریات این ماده عمل کند و بر اساس این قوانین یک نظم را برقرار کند. چنانکه شما دیدید که بسیاری از قوانین حقوق بشر کفر هستند و جواز دادن آن و عمل کردن بر آن نیز کفر است.

کفر سی ام: **هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را ازبین ببرد ویا در آن راه فعالیتی بنماید.**

ببینید مسلمانان عزیز! در این ماده هیچ کسی را اجازه نمی‌دهد که حتی یک قانون آن را از بین ببرد و یا در راه آن فعالیت انجام دهد، مثلا بعضی

از کشورهای همچون نظام ملیشه های طالبان ادعا می‌کنند که فقط به مواردی که با اسلام در تضاد نباشد می‌پذیریم و باقی را نمی‌پذیریم، این قانون سخن شان را رد می‌کنند و دروغ شان را آشکار می‌کند، چون وقتی عضویت سازمان ملل را حاصل کند و یا خواهان عضویت باشد، باید تمام این کفریات را تک تک بپذیرد، پس دانسته می‌شود که طالبان در ظاهر دروغ می‌گویند و در حقیقت کفر را پذیرفته اند و در این منشور، هیچ قانون موافق اسلام نیست و همه بر خلاف اسلام هستند.

پس مخالفت های حقوق (کفری وضعی) بشر با دین مبین اسلام قرار ذیل اند:

1 - حقوق بشر: کافر و مسلمان از لحاظ حیثیت و حقوق برابر است.
اسلام: کافر و مسلمان هرگز با هم از لحاظ حقوق و حیثیت برابر نیستند، بلکه مسلمان حقوق و حیثیت بیشتر را دارد.

2 - حقوق بشر: انسان های برده و آزاد از لحاظ حیثیت و حقوق برابر هستند.

اسلام: آزاد و برده هرگز با هم در حقوق و حیثیت مساوی نیستند.

3 - حقوق بشر: اصل در انسان ها عقل و وجدان است.

اسلام: اصل در انسان ها اسلام است.

4 - حقوق بشر: مسلمان و کافر باید همانند برادر باشند.

اسلام: مسلمان و کافر هرگز دوست و ولی یکدیگر شده نمی‌توانند، حتی اگر پدر و یا برادر باشد و هرکسی با کافر موالات و برادری کرد، پس او هم کافر می‌شود.

5 - حقوق بشر: کافر و مسلمان نما ها و مرتدین بدون قید و شرط آزاد و حق زندگی دارند.

اسلام: کفار هرگز حق زندگی آزاد را ندارند تا اینکه مسلمان شوند و یا جزیه بپردازند و مرتد نیز حق زندگی ندارد، مگر اینکه قبل از تسلط بر او دوباره توبه کند.

6 - حقوق بشر: برده ساختن و کنیز ساختن فرزندان و زنان محاربین منع است.

اسلام: برده ساختن و کنیز ساختن فرزندان و زنان محاربین جایز است و این را الله تعالی جواز داده است و هیچ کسی حق منع کردن آن را ندارد.

7 - حقوق بشر: خرید و فروش هر نوع برده و کنیز ممنوع است.
اسلام: خرید و فروش بردگان و کنیزان جایز است و الله تعالی این را جایز قرار داده است و رسول الله صلی الله علیه وسلم به خرید و فروش آن امر کرده است و هیچ کسی حق منع کردن آن را ندارد.

8 - حقوق بشر: هیچ کسی حق این را ندارد که دیگران را توقیف و حبس کند.

اسلام: هر مسلمان که توان داشت، پس آزاد است که کفار محارب را خود سرانه توقیف و حبس و قتل کند.

9 - حقوق بشر: هیچ عمل گناه و جرم شناخته نمی‌شود، تا اینکه دولت و یا سازمان ملل آن را جرم حساب کند.

اسلام: هر آن چیزی که الله آن را حرام قرار داده باشد، جرم محسوب می‌شود، هرچند دولت های کفری و سازمان ملل آن را جرم حساب نکنند.

10 - حقوق بشر: هیچ کس حق ندارد که دیگران را به سبب ارتکاب عملی سزا دهد که آن را دولت ها و یا سازمان ملل جرم نشناخته باشد.

اسلام: هر قاضی و مسؤل حق دارد که بر دیگران به سبب ارتکاب محرمات الله، تعزیر و یا بر آنها حد جاری کند، هرچند دولت های کفری و سازمان ملل آن را بد ببینند.

10 - حقوق بشر: هیچ کسی حق این را ندارد که در زندگی و امور شخصی دیگران مداخله کند.

اسلام: هر کسی مطابق توانش دیگران را از امور زشت و محرمات منع کند و به نیکی امر کند.

11 - حقوق بشر: هر کافر و مسلمان نما حق دارد که در هر کشور عبور و مرور کند.

اسلام: هر مسلمان در تمام سرزمین های اسلامی میتواند آزادانه عبور و مرور کند، اما هیچ کافری حق ندارد بدون امان نامه و یا پرداختن جزیه در سرزمین های اسلامی عبور و مرور کند.

12 - حقوق بشر: هر کافر و مسلمان نما حق دارد که در هرجا بخواهد اقامت گزیند.

اسلام: هیچ مسلمانی حق ندارد که میان کفار اقامت داشته باشد و هرکسی میان کفار اقامت گزید پس رسول الله صلی الله علیه وسلم ازو بیزار است و همچنان هیچ کافری حق ندارد درسرزمین و داخل دولت اسلامی بدون پرداختن جزیه اقامت گزیند.

13 - حقوق بشر: هر مرد و زن بالغ می‌توانند با رضایت جانبین زنا کنند.

اسلام: هیچ مرد و زن نا محرم و بالغ حق ندارند که حتی به یکدیگر نظر کنند، چه بماند به زنا.

14 - حقوق بشر: هر زن مسلمان میتواند با مرد کافر ازدواج کند و هر مرد مسلمان می‌تواند با زن کافر ازدواج کند.

اسلام: مرد حق ندارد که با زن کافر مگر اینکه اهل الکتاب واقعی باشد ازدواج کند و در این هم بهتر اینست که ازدواج نکند و اما زن مسلمان هرگز اجازه ازدواج با مرد کافر را ندارد و حکمش حکم زنا است.

15 - حقوق بشر: هرکس حق دارد از قیودات دینی آزاد باشد.

اسلام: هیچ کس اجازه ندارد که از اسلام خارج شود.

16 - حقوق بشر: هر کسی حق دارد که مرتد شود.

اسلام: هیچ کس حق ندارد که مرتد شود، مگر اینکه کشته می‌شود.

17 - حقوق بشر: هر کس اجازه دارد که کفر خود را اظهار کند.

اسلام: هیچ کس اجازه ندارد در سرزمین اسلامی کفر خود را ظاهر کند.

18 - حقوق بشر: هر کس می‌تواند شعائر کفری خود را انجام دهد.
اسلام: هیچ کس حق ندارد که شعائر کفر را در دولت اسلامی انجام دهد و یا آن را ظاهر کند، حتی اهل کتاب ذمی نیز نمی‌تواند که صلیب خود را آشکار کند.

19 - **حقوق بشر**: هر کس می‌تواند که کفر خود را توسط هر وسیله‌ی ممکن انتشار دهد.

اسلام: هیچ کس حق ندارد به کفر دعوت دهد.

20 - حقوق بشر: هیچ کس اجازه ندارد که دیگران را به اجتماعات به زور وارد کند.

اسلام: اجازه دارید که مسلمانان غیر معذور را با استفاده تعزیر و یا زور به اجتماعات نماز های روزمره، جمعه و عید داخل کنید.

21 - **حقوق بشر**: اساس و منشاء حکومت ارادهٔ مردم است.

اسلام: اساس و ارادهٔ حکومت ارادهٔ و اوامر الله است.

22 - **حقوق بشر**: یک نظام باید به ارادهٔ مردم ساخته شود.

اسلام: نظام باید به ارادهٔ الله ساخته شود.

23 - حقوق بشر: هر کافر و مسلمان، مصلح و فاسد حق شرکت در انتخابات را دارد.

اسلام: انتخابات به شکل برای نظام و یا تعیین امیر به گونه کفار جایز نیست و همچنان نباید در نظرخواهی ها کفار و مفسدین اشتراک کنند.

24 - حقوق بشر: رای و نظر کافر و مسلمان، عالم و جاهل، مصلح و مفسد یکی است.

اسلام: رای مسلمان بر کافر برتر است، رای عالم بر جاهل برتر است و رای مصلح بر مفسد برتر است.

25 - حقوق بشر: هر کس آزادی بیان دارد و هرچیزی گفته می‌تواند. اسلام: هیچ کسی اجازه ندارد که زبان خود را بدون نیاز و دلیل در برابر حکام و بزرگان باز کند و انتقاد ها اعتراض های بیجا بر دولت اسلامی وارد کند، چون این تخریب اسلام شمرده می‌شود و همچنان هیچ کسی حق ندارد در غیر از چهارچوب اسلام سخن براند و سخنی را براند که در تضاد اسلام باشد.

26 - حقوق بشر: شاگردان را باید طوری تربیه کنیم که به حقوق کفری بشر احترام داشته باشند، به عقاید کفر احترام داشته باشد، به تمام کفار دوست باشد و گذشت داشته باشد، و باید فعالیت های ملل متحد را تسهیل نماید.

اسلام: شاگردان را باید طوری تربیه کنیم که به الله و رسولش ایمان داشته باشند و به اوامر و نواهی آن پابند باشند، با عقاید کفر مخالفت داشته باشند، با تمام کفار دشمنی و با تمام مسلمانان دوستی داشته باشند، و باید فعالیت های سازمان ملل و دیگر کفار را ریشه کن کنند.

27 – حقوق بشر: هرکس اجازه دارد که بر قوانین کفری بشر یک نظام بسازد.

اسلام: هیچ کس اجازه ندارد که بر اساس قوانین کفری نظام بسازد، بلکه باید بر اساس قران و سنت یک نظام را ساخت و هر کسی بر اساس قوانین کفر نظام بسازد کافر می‌شود و قتال با آنها واجب است.

28 – حقوق بشر: هر کس اجازه دارد که بر قوانین حقوق بشر عمل کند.

اسلام: هر قانونی که خلاف اسلام باشد و توسط کفار وضع شده باشند، جایز نیست بلکه اطاعت از آن کفر است.

29 – حقوق بشر: هیچ کس حق ندارد حتی یکی از قوانین حقوق بشر را از بین ببرد و یا در راه آن تلاش کند.

اسلام: هر قوانین کفری همچون قوانین حقوق بشر که توسطِ کفار وضع شده اند کفر می‌باشند و از بین بردن آن واجب است و واجب است در راه از بین بردن آن تلاش ورزید.

برادران مسلمان! حالا که شما خودتان دیدید که این قوانین را کفار ساخته اند و کفار در آن بسیاری از حرام الله را حلال شمرده بودند و بسیاری از حلال را حرام شمرده بودند، پس الله تعالی در مورد اطاعت

از کفار در حلال و حرام می‌فرماید: وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. الانعام 121

ترجمه: و اگر از آن ها اطاعت کنید بی گمان مشرک خواهید بود.

مفسر ابن جریر الطبری رحمه الله در تفسیر این می‌گوید: قوله: و إن اطعتموهم إنكم لمشركون. فانه يعنى: و إن اطعتموهم فى اكل الميتة و ما حرم عليكم ربكم، قوله: إنكم لمشركون. يعنى إنكم إذا مثلهم. [تفسیر الطبری ج 12 ص 87]

ترجمه: اگر شما در خوردن گوشت مرده و آنچه که الله بر شما حرام کرده است، از کفار اطاعت کنید، پس شما نیز همانند آنها مشرک خواهید بود.

و همچنان الله تعالی در مورد اطاعت از انسان ها در احکام می‌فرماید:

وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ. المؤمنون 34

ترجمه: و اگر از بشری همچون خود اطاعت کردید، یقیناً شما زیان کار خواهید شد.

این همه مخالفت های قوانین بشر با اسلام بود، پس حالا سوال را از خود شما می‌پرسم.

حکم کسی که به این قوانین دعوت دهد چیست؟

چنانکه در مکاتب دعوت میدهند...

حکم کسی که این قوانین را تدریس کنند چیست؟

چنانکه معلمین این را تدریس می‌کنند...

حکم کسی که این قوانین را اسلامی می‌داند چیست؟

چنانکه در مکاتب این قوانین را اسلامی دانسته اند...

حکم کسی که این قوانین را تحفه الهی می‌دانند چیست؟

چنانکه در نصاب تعلیمی افغانستان این را تحفه الهی دانسته اند...

حکم کسی که این قوانین را سبب کرامت انسان بداند چیست؟

چنانکه در مکاتب سکولار افغانستان دانسته اند...

خودد قاضی و در حق سوال های فوق فکر و فیصله کن.

دعوت به دموکراسی و ترغیب برای تحکیم آن

از بزرگترین گمراهی های که در مکاتب تدریس می‌شود و شاگردان برای تحکیم آن ترغیب می‌شوند، دموکراسی می‌باشد و ترسیخ دموکراسی به اذهان شاگردان از جمله بزرگترین اهداف مکاتب سکولار است، چنانکه در اهداف معارف افغانستان می‌بینم که نوشته اند: تقویه روحیه احترام به حقوق بشر، حمایت از حقوق زن و دموکراسی

و رفع هر نوع تبعیض در پرتو ارزش های اسلامی ... [قانون معارف/ فصل اول/ احکام عمومی/ اهداف تعلیم/ شماره ۵] ببینید برادران عزیز، ترسیخ کردن افکار کفری دموکراسی از اهداف مکاتب سکولار است، که می‌خواهند با این کار فرزندان امت اسلامی را دموکرات تربیه کنند و در آینده غلامان حلقه به گوش کفار باشند، این از اهداف آنها بود که بیان کردیم و حالا آنچه که در مورد دموکراسی عملاً تدریس می‌شود را برایتان پیش خواهیم کرد، موضوعات متعلق به دموکراسی نه تنها اینکه در کتب مدنی تدریس می‌شوند، بلکه در کتب دری و وطندوستی نیز تدریس می‌شوند، مثلا بعضی از مثال ها قرار ذیل اند:

در [ص 23 کتاب دری صنف 10]، مقاله در مورد اهمیت عدالت اجتماعی (عدالت کفری دموکراسی) چنین نوشته اند: بدون عدالت اجتماعی، پیشرفت، دموکراسی و استقلال هیچکدام دوامدار نخواهد بود.

و همچنان در ص 24 چنین نوشته اند: در شرایط کنونی، زمانی می‌توان از برقراری و تأمین عدالت اجتماعی در جامعه سخن گفت که نظام مردمی و حاکمیت ملی برقرار باشد. بدون برقراری نظام دموکراسی واقعي و بدون تأمین حاکمیت ملی در کشور نمی‌توان در مسیر عدالت اجتماعی گام گذاشت.

انا لله و انا الیه راجعون، ببینید خوانندگان عزیز! نزد سکولار ها غیر از دموکراسی هیچ چیز مسیر عدالت نیست، حتی اسلام، معاذ الله یعنی اگر در یک دولتی نظام اسلام را برقرار کند، پس بر مسیر عدالت گام نگذاشته است، چون به گفت سکولار ها بدون بر قراری نظام دموکراسی نمی‌توان بر مسیر عدالت گام گذاشت!

اسلامی که به ما امر می‌کند حتی با دشمن نیز از عدالت کار بگیریم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. {المائدة 8}

ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای الله قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک تر است و از الله بترسید، همانا الله به آنچه می کنید؛ آگاه است.

و در [ص 25 کتاب دری صنف 10] در بخش توضیحات جامعه انسانی، دموکراسی و استقلال را به شاگردان تعریف میکنند: جامعه انسانی، جامعه یی است که در آن تمام اصول و حقوق انسانی تأمین شده باشد. و دموکراسی: نظام و سیستمی که بر اساس ارادهٔ مردم و انتخابات آزاد به وجود آید و در برابر ملت مسئول باشد.

در [کتاب مدنی صنف 12 ص 4] چنین نوشته اند: امروز این اصل پذیرفته شده که فرمانروایی دولت، بر خاسته از خواست و ارادۀ مردم است به این دلیل، رژیم های سیاسی خود را نماینده مردم می دانند.

ببینید برادران عزیز! که به فرزندان ما چه می‌آموزند! این اصلی را که معرفی می‌کنند توسط چه کسی پذیرفته شده است؟ توسط الله تعالی یا رسول صلی الله علیه وسلم او؟ و یا نه اینکه توسط کفاری که در رأس آنها سازمان ملل ملحده وجود دارد؟

در اسلام یک انسان هرگز نمی‌تواند که بر اساس خواست و ارادۀ خود و یا اراده جمعی از مردم فرمانروایی کند، بلکه در نظام اسلام بر اساس خواست الله و احکام نازل شده او فرمانروایی صورت می‌گیرد.

در [ص 7 - 10 کتاب مدنی صنف 12]، تمام نظام های غیر اسلامی را بنام های نظام تشریح می‌کنند.

در [ص 11 - 16 کتاب مدنی صنف 12]، نظام ساختاری یک دولت جمهوری را به شاگردان شرح می‌دهند.

در [ص 33 - 37 کتاب مدنی صنف 12] یکی از شیوه های مشارکت سیاسی را انتخابات قلمداد می‌کنند، و نوشته اند: انتخابات در کشور های مختلف به مثابه جزءلاینفک پروسه دموکراسی، دارای معیار های

قبول شده بین المللی بوده که بدون رعایت آن نمی توان به رژیم مشروعیت بخشید.

و سپس تمام پروسه انتخابات را به شاگردان شرح داده اند.

ببینید برادران عزیز! در اینجا گفته اند که بدون رعایت انتخابات نمیتوانبه یک نظام مشروعیت بخشید، در حالیکه علماء اسلام متفق اند که چنین نظام شرعا درست است، چنانکه حافظ ابن حجر العسقلانی اجماع را نقل می‌کند: وقد أجمع الفقهاء على وجوب طاعة السلطان المتغلب والجهاد معه وأن طاعته خير من الخروج عليه لما في ذلك من حقن الدماء وتسكين الدهماء. [فتح الباري ج 13 ص 7]

ترجمه: فقهاء بر این اجماع دارند که اطاعت از امیر متغلب (کسیکه با زور به سلطه برسد) و جهاد تحت رهبری او واجب میباشد و اطاعت از او بهتر از خروج علیه او است، زیرا در اطاعت او حفاظت از خون ها و سکون مردم نهفته است.

و اما اگر بگویند که در اسلام مشروعیت دارد اما در نظام بین المللی مشروعیت ندارد، پس گمراهی بزرگتر از تدریس چنین افکار و نظریات کفری چه بوده میتواند، پیروی در تحلیل و تحریم از کفار همین است نه چیزی دیگر.

در [ص 40 کتاب مدنی صنف 12]، رای را به شاگردان شرح میدهند و نوشته اند که: رای در لغت ابراز نظر است و در اصطلاح به معنای انتخاب یک شخص و یا سیستم میباشد.

بعد از [ص 83 کتاب مدنی صنف 12]، یک فصل کامل را به تشریح و ترسیخ دموکراسی در افکار شاگردان تخصیص داده اند.

در [ص 85 - 87 کتاب مدنی صنف 12]، تعریف و ماهیت دموکراسی را در اذهان شاگردان ترسیخ می‌کنند، دموکراسی را به مردم سالاری و حکومت مردم توسط مردم تعریف کرده اند. و در اصطلاح عبارت از شیوه زندگی که در آن به افراد حق داده می شود برای مشارکت آزادانه از فرصت های مساوی برخوردار باشند.

این بعضی از مواردی بود که تدریس می‌شد، موارد دیگر را در ادامه خواهیم نوشت:

دموکراسی چیست؟

در [ص 85 کتاب مدنی صنف 12] چنین نوشته اند: کلمه دموکراسی Democracy که در زبان دری مردم سالاری را در برابر آن نهاده اند، از لفظ یونانی Demokratia گرفته شده است. این لفظ یونانی خود ترکیبی است از Demos (مردم) و Kratei (حکومت کردن) و به این

ترتیب دموکراسی از نظر لغت یعنی حکومت مردم به وسیله مردم را می رساند. در اصطلاح دموکراسی عبارت است از شیوۀ زنده گی که در آن به افراد حق داده می شود برای مشارکت آزادانه از فرصت‌های مساوی برخوردار باشند.

پس مردم یک کشور فرصت می‌یابند از طریق و راه دموکراسی در تصمیم های سیاسی به طور آزادانه مشارکت داشته و در پیش برد امور و نظارت بر حکومت اراده شان را به کار گیرند.

پس خلاصه دموکراسی دو کلمه است:

حکومت مردم: حکومت به معنای حکم دادن و فرمانروائی کردن است و مردم هم جمع انسان است، یعنی انسان را حق می‌دهد که در تمام أبعاد زندگی بر خود و یا گروهی از مردم بر جامعه‌ی خود فرمانروایی داشته باشند، و یعنی قانون ساز همین انسان می‌باشد و نیازی به قوانین آسمانی ندارد و عقل انسان بر وحی ترجیح داده می‌شود. معاذالله

یعنی کسی که حکومت مردم را می‌پذیرد در حقیقت به بسیاری از آیه های قرآن کفر میورزد که از آن جمله:

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ الْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. {الانعام 57}

ترجمه:حکم و فرمان تنها از آن الله است، حق را بیان می کند و او بهترین فیصله کننده است.

وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا. {الكهف 26}

ترجمه:و الله تعالی هیچ کس را در حکم و فرمانروائی خود شریک نمی کند.

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.{ یوسف 40}

ترجمه:فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. {النساء 65}

ترجمه:نه، سوگند به پروردگارت که آن ها ایمان نمی آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. {النساء 59}

ترجمه:و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است.

الله تعالی در مورد اطاعت از انسان ها در احکام می‌فرماید: وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ. {المؤمنون 34}

ترجمه: و اگر از بشری همچون خود اطاعت کردید، یقیناً شما زیان کار خواهید شد.

و دیگر چنین آیات...

توسط مردم: به این معنا که وقتی همین احکام بشری ساخته می‌شوند، پس باید توسط خود همین مردم در زمین تطبیق شوند.

در حالیکه الله تعالی اجازه نمی‌دهد که خلاف احکام او در زمین تطبیق و حکم فرما شوند، چنانکه می‌فرماید: وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. {المائدة 44}

ترجمه: و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است.

و سپس در سطور دیگر نوشته اند که از طریق و راه دموکراسی مردم یک کشور فرصت می‌یابند تا در تصمیم های سیاسی به طور آزادانه مشارکت داشته باشند.

این هم کاملا در مخالفت با اسلام است، در یک نظام اسلامی به هیچ کس جز مسلمانان اجازه داده نمی‌شود که در تصمیم های سیاسی

مشارکت داشته باشد، اما در نظام دموکراسی به هر کافر، مرتد، زندیق، مشرک همچون یهود و نصاری ، هندو و سک ، روافض و غیره فرصت داده می‌شود که در تصمیم های سیاسی بنام هموطن به طور آزادانه مشارکت داشته باشند، پس وقتی در یک نظام چنین اشخاص مشارکت داشتند، بدانید که آن نظام هرگز اسلامی نیست، بلکه یک نظام دموکراتیک و غیر اسلامی است.

تاریخ و پیشینه‌ی دموکراسی

در [ص 86 کتاب مدنی صنف 12] در مورد تاریخ دموکراسی نوشته اند که؛ نخستین دورهٔ به وجود آمدن دموکراسی به قرن پنجم قبل از میلاد در یونان باستان بر میگردد.

و سپس در مورد دموکراسی بعد از آن نوشته اند؛ در روم تجربه دموکراسی در قالب حکومتُ جمهوری ظاهرشد.

و بلاخره در مورد تاریخ آخرین ورژن دموکراسی چنین نوشته اند: سیر دموکراسی پس از قرن دوازده میلادی تاکنون پس از سقوط جمهوری روم تا مدتها در هیچ کشوری نشانهٔ دموکراسی به نظر نمی‌خورد، تا آن که در حدود قرن دوازدهم میلادی در شهرهای آزاد اروپا نوعی از دموکراسی برقرار شد. در کشور انگلستان اولین بذر دموکراسی افشانده شد. برای نخستین بار در سال ۱۲۱۵ م در این کشور با توشیح

منشور کبیر توسط ژان پادشاه این کشور اولین نشانه های دموکراسی دیده شد و هم آن را اولین قانون اساسی اروپا و مبنای آزادی ملت انگلیس دانست که به تدریج کامل تر شد.

این هم شد تاریخ دموکراسی. انا لله وانا الیه راجعون

قسم به الله که انسان را گریه می‌گیرد وقتی می‌بینیم که به فرزندان ما نظام های را تدریس می‌کنند که هیچ اصل و ریشه اسلامی ندارند، بلکه نظام دشمنان اسلام را برای فرزندان امت اسلامی تدریس می‌کنند تا در آینده آن را عملی کنند.

رومیان و انگلیس ها سرسخت ترین دشمنان اسلام در طول تاریخ بوده اند، رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام و تابعین سالها با رومی ها جنگیده اند، تا دولت و نظام و افکار شان را سرنگون کنند، اما امروز روزی رسیده است که نظام باطل کفری آنها برای فرزندان صحابه یک نظام زندگی معرفی می‌شود و جنایات و دشمنی انگلیس در مقابله با اسلام و مسلمانان که به همه نمایان است، توسط خدمات همین مکاتب سکولار به باد فراموشی سپرده شده حتی دوستی با کفار جاگزین دشمنی شده است.

واقعا که رسول الله صلی الله علیه وسلم حق فرموده بود: لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شِبرًا بِشِبرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ ضَبٍّ

لاَتَّبَعْتُمُوهُمْ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، آلْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟! (مسلم/2669)

ترجمه: شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از راه و روش امت‌های گذشته، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز وارد آن خواهید شد. راوی می‌گوید: ما گفتیم: یا رسول الله! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: پس چه کسی است؟!

و در روایت دیگر فرموده است: وحتى لو أن أحدهم ضاجع أمه بالطريق لفعلتم.

ترجمه: حتی اگر کسی از آنها با مادرش در روی سرک همبستر شود، از شما هم کسی پیدا خواهد شد که این کار را انجام دهد. [رواه الدولابي، والحاکم]

امروز هم همین وقت رسیده است، یهود و نصاری که هر آن چیزی را نظام می‌گویند، گمراهانی پیدا می‌شوند که از نظام شان تقلید کرده و آن را نظام می‌دانند و امروزه در بسیاری از امور دیگر نیز مردم از یهود و نصاری پیروی می‌کنند و اعمال آنها را سرمشق زندگی قرار داده اند.

آیا می‌دانید که در عصر حاضر چرا دموکراسی به میان آمد؟

قبل از دموکراسی در اروپا، نظام های کلیسایی حکومت می‌کردند که

در رأس آنها پاپ ها و کشیش ها بودند، و آنها کتاب تحریف شده بایبل و افکار جاهلی خود را بر مردم تحمیل می‌کردند و خود را نمایندگان الله می‌دانستند، و چون آنها از آدرس دین بسیاری از ظلم و جبر را بر مردم روا می‌داشتند و افکار آنها و کتاب تحریف شده‌ی آنها کاملا بر ضد علوم تجربی معاصر بود، لهذا بسیاری از مردم و دانشمندان اروپایی را از آدرس دین به قتل رساندند و تفتیش عقاید را در اروپا به راه انداختند که هرکسی عقاید خلاف آنها را می‌داشت او را می‌کشتند و یا هم شکنجه می‌کردند، همان بود که مردم اروپا کاملا از چنین نظام های دینی بیزار شده و در پی نظام بشری شدند، که در آن دین از سیاست جدا باشد، به همین اساس بنیانگذاران دموکراسی به این اندیشه هستند که دموکراسی بر اساس باور سکولاریستی به میان آمده است.

همان بود که مردم اروپا به دموکراسی و به نظام کاملا بشری روی آوردند که در آن انسان هم قانونگذار بود و هم تطبیق کننده‌ی قانون.

لهذا ما و شما باید بدانیم که نظام دموکراسی یا جمهوری بر ضد دین و برای از بین بردن دین به میان آمده اند و هرگز نمی‌توان که از آدرس دموکراسی به نظام اسلام راه یافت، چون هرگز ممکن نیست که کسی توسط مبارزه بر ضد اسلام به اسلام برسد، لهذا نظام دموکراسی یک نظام مخالف اسلام است و هرگز اسلامی شده نمی‌تواند.

اهداف دموکراسی:

در [ص 89 کتاب مدنی صنف 12] در مورد اهداف دموکراسی چنین نوشته اند:

دموکراسی برای برآوردن دو هدف عمده تلاش می ورزد:

1 - ایجاد دموکراسی سیاسی (حکومت مردم) و دموکراسی اجتماعی (حکومت برای مردم).

2 - آماده نمودن حقوق و آزادیها برای مردم.

این دو هدف عمده دموکراسی هستند، هدف نخست دموکراسی اینست که هم حکومت و هم اجتماع مردم را بشری بسازند، یعنی هیچ راهی به قوانین الهی نباشد، بلکه هم در نظام و هم در اجتماع بر اساس ارادۀ مردم عمل کنند.

در حقیقت دموکراسی هم یک دین غیر از اسلام است، دین عبارت از مجموعه قواعد است که تمام أبعاد زندگی را دربر می‌گیرد، هم در نظام داری و هم در اجتماع، و اما دموکراسی هم تمام أبعاد زندگی را دربر می‌گیرد و برای انسان مجموعه قواعد بشری مهیا می‌کند، در حقیقت اله در اسلام الله تعالی است که برای انسان ها احکام و حقوق تعیین می‌کند و اله در دموکراسی یک انسان و یا مجموعه از انسان های بی خرد هستند که برای انسان ها احکام و حقوق تعیین می‌کنند.

و اما هدف دوم دموکراسی آماده نمودن تمام حقوق و آزادیهای هستند که در بخش حقوق بشر گذشت، از جمله آزادی شخصی، آزادی اجتماعی، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی اقتصاد و غیره... که همه در حقیقت در خلاف دین مبین اسلام واقع هستند.

اصول دموکراسی:

در [ص 90 کتاب مدنی صنف 12] در مورد اصول دموکراسی چنین نوشته اند:

عناصر و اصول پایه های دموکراسی را می توان در نکات زیر برشمرد:

1 - برابری در برابر قانون: به این مفهوم که همه مردم در برابر تطبیق قانون با هم برابر اند و هیچ فردی از افراد دیگر در جامعه امیتازی خاصی ندارد.

این اصل دموکراسی صراحتًا با اسلام در تضاد است، چون در دموکراسی تمام افراد برابر می‌باشد، همچون، برابری مرد با زن، برابری مسلمان با کافر، برابری مشرک با موحد، برابری عالم با جاهل، برابری مصلح با مفسد و غیره...

اما در اسلام مرد بر زن برتری دارد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

{البقرة 228}

ترجمه: و برای زنان حقوق شایسته ای است همانند (حقوق و وظایفی) که بر عهده آن هاست، و مردان بر آنان برتری دارند، و الله توانمند حکیم است.

حافظ ابن کثیر رحمه الله در این باره می‌فرماید: درجه برتري مرد؛ فضيلت وي در خلق و خلق، مقام ومنزلت، طاعت امر الهي، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگي خانواده و برتري وي در دنيا و آخرت است.

در اسلام مسلمان بر کافر برتری دارد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۚ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ. {الحشر 20}

ترجمه: هرگز اهل جهنم (کفار و مجرمان) و اهل بهشت (مسلمانان و مؤمنان) یکسان نیستند، اهل بهشت رستگارانند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. {سورة هود 24}

ترجمه: مثل این دو گروه (مؤمنان و کافران) مانند کور و کر، و بینا و شنواست، آیا این دو در وصف یکسانند؟!

آیا پند نمی گیرید؟!

و در اسلام بر اهل کتاب جزیه ذلت مقرر شده است و بدون آن اجازه زندگی تحت حاکمیت اسلام را ندارد، چنانکه می‌فرماید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. {التوبه 29 }

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

باید همینجا یادآور شویم که نظام های دموکراتیک چون مسلمان و کافر را مساوی میدانند، به همین علت از مسلمان عشر و زکات نمی‌گیرد و از کافر جزیه، بلکه از هر دوی آنها مالیه می‌گیرد، چنانکه امروزه طالبان نیز بر همین اصل حرکت می‌کنند.

و همچنان در اسلام صالح بر مفسد برتری دارد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. {ص 28}

ترجمه: آیا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، مانند مفسدان در زمین قرار می دهیم؟! آیا پرهیزگاران را مانند بدکاران

قرار می دهیم؟

و همچنان عالم بر جاهل برتری دارد، قال تعالی: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. {الزمر 9}

ترجمه: آیا کسانی که می دانند، و کسانی که نمی دانند یکسان هستند؟! تنها خردمندان پند می پذیرند.

اما در دین دموکراسی این همه مساوي هستند و رای این همه نیز نزد آنها مساوي است، اما بر علاوه‌ی اسلام، عقل و فطرت نیز نمیپذیرد که اینها مساوی باشند.

2 - برابری در برابر قضا: به این مفهوم که در میان افراد جامعه در مقابل قضا و محکمه و کیفرهای قضایی تفاوت وجود نداشته باشد.

این اصل دموکراسی هم در تضاد با اسلام است، چون تمام انسان ها یک نوع نمی‌باشند، که در برابر قضا باید یکی شمرده شوند، چون گاهی یک مسلمان تندرست و مقیم به جرم اینکه در ماه رمضان خوراک می‌کند جزا داده می‌شود، اما وقتی یک ذمی چنین کاری را کند، پس برای او هیچ مشکلی نیست، پس در اینجا عمل یکی شد، اما یکی جزا داده می‌شود اما دیگری نه، و همچنان گهگاهی در اسلام جرم یکی می‌باشد، اما کیفر متفاوت، مثلا دو شخص مرتکب جرم زنا می‌شوند، یکی سنگسار می‌شود اما دیگری دره زده می‌شود، چون یکی مجرد

می‌باشد و دیگری متاهل، پس جرم یکی شد اما کیفر متفاوت، و دیگر چنین قضایا هستند که جرم یکی می‌باشد اما کیفر متفاوت، اما در نظام دموکراسی چنین موضوعات را حتی جرم هم حساب نمی‌کنند و اگر حساب هم کنند، پس کیفر شان یکسان خواهد بود.

3 - برابری در برخورداری ها و استفاده از فرصت‌ها: بایستی تمام اتباع کشور در استفاده از فرصتهای مختلف زنده گی از قبیل اقتصاد، آموزش، به دست آوردن مناصب دولتی و غیره به طور مساویانه برخوردار باشند.

این اصل دموکراسی نیز کاملا در تضاد با اسلام است، چون در این اصل به تمام افراد اعم از مرد، زن، کافر و غیره اجازه می‌دهد که به شکل مساوی از مناصب دولتی و غیره برخوردار باشند، به این معنا که در یک نظام دموکراتیک یک زن می‌تواند رئیس‌جمهور، وزیر، والی، قومندان امنیه... شود و همچنان به یک غیر مسلمان نیز اجازه می‌دهد که به همین مناصب برسد.

اما در اسلام یک زن اجازه ندارد که بیرون از خانه همانند یک مرد کار کند و پول پیدا کند، بلکه در اسلام تمام مصارف و نیازمندی های زن به دوش پدر و یا شوهر اوست و زن مسؤل خانه و اهل خانه است،

چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: والمرأة راعية على اهل بيت زوجها وولده وهى مسؤلة عنهم. [متفق علیه]

یعنی زن در خانه‌ی شوهرش سرپرست اهل خانه و فرزندان اوست.

و همچنان در اسلام جواز ندارد که مناصب دولتی به زن سپرده شود، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: لن يفلح قوم ولو امرهم امرأة. [صحیح بخاري]

ترجمه: قومی که کار شان را به زنی بسپارند، هرگز کامیاب نخواهند شد.

و اما اگر در بعضی امور به زنان نیاز أشد باشد، پس شریعت بنابر ضرورت به آن اجازه داده است، مثلا در قسمت تدریس برای زنان، طبابت برای زنان و غیره.

و اما در مورد سپردن مناصب به کفار اهل کتاب و غیره، پس این نیز در شریعت جواز ندارد که حتی به اهل ذمه نیز امور مسلمانان سپرده شود، چون کفار ذلیل هستند و مسلمانان عزیز و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: الاسلام يعلو و لا يعلى عليه. [رواه الدار قطتنی والبیهقی]

ترجمه: اسلام برتر است و برتر از آن نیست.

لهذا کافر نیز نمی‌تواند از یک مسلمان در مناصب عزیز تر شود.

و همچنان الله تعالی می‌فرماید: وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. {النساء 141}

ترجمه: و الله هرگز برای کافران راهی (چیره شدن) بر مؤمنان قرار نداده است.

پس وقتی یک منصب عالی دولتی به کافر سپرده شد، همین به معنای چیره شدن کافر بر مسلمان حساب می‌شود، لهذا اسلام از چنین کار ها منع کرده است.

و همچنان داستان عمر رضی الله عنه نیز مشهور است که وقتی از ناحیه شام غنائم زیادی وارد مدینه شد، پس عمر رضی الله عنه به ابو موسی رضی الله عنه گفت که منشی خود را فراخوان تا این خوشخبری را در مسجد برای مسلمانان بخواند، اما ابو موسی رضی الله عنه جواب داد که او وارد مسجد نمی‌شود، پس وقتی عمر رضی الله عنه از قضیه جویا شد، او پاسخ داد که چون او یک نصرانی است و وارد مسجد نمی‌شود، عمر رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: اینها را هنگامی که الله دور گردانیده است، نزدیک نگردانید، و درحالیکه الله تعالی آنان را ذلیل گردانیده است، عزیز نگردانید، و هنگامی که الله آن ها را رانده

است، تأمین ندهید و فرمود که من شما را قبلا هم از استخدام کردن اهل کتاب منع گردانیده بودم... [بدائع السالک ج2 ص27]

پس وقتی اهل کتابی که جزیه می‌پردازند حق ندارند ادنی ترین وظیفه را داشته باشند، پس چگونه امکان دارد که کفار و مشرکین و مرتدین محارب همچون یهود، نصاری و هندو ها و شیعه ها به مناصب دولتی برسند، یقیناً که این عزیز گردانیدن کفار و ذلیل گردانیدن مسلمانان است و هدف دموکراسی نیز همین است.

4 - برابری در مکلفیت های عمومی: از قبیل خدمت عسکری، پرداخت تکس، غرامت و غیره.

این اصل دموکراسی نیز صراحتًا مخالف اسلام است، چون در دموکراسی هر رعیت دولت از جمله، کافر، مرتد و مشرک می‌تواند خدمت عسکری کند، اما اگر عسکری را به جهاد تعبیر کنیم، پس در اسلام به هیچ ذمی و یا کافر و یا مرتد اجازه داده نمی‌شود که شانه به شانه با مسلمانان علیه دیگر کفار بجنگد، بلکه تمام ارتش باید مسلمانان باشند، چنانکه روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفار را از پیوستن به لشکر خود منع کرد و گفت: إنا لا نستعين بالمشركين على المشركين. [مسند احمد]

ترجمه: ما از هیچ مشرکان علیه مشرکان دیگر کمک نمی‌گیریم.

و همچنان مالیه نیز خلاف اسلام است، بلکه گرفتن مالیه در اسلام حرام است، اما چون آنها تفاوت میان کافر و مسلمان را از بین برده اند و فرق زکات و جزیه را از بین برده اند، لهذا در کشور های خود مالیه می‌گیرند، همچون دولت های پاکستان، امارت طالبان، ایران و غیره...

5 - آزادی: از قبیل آزادی گفتار، نوشتار، اجتماع، داد خواهی، کار، سرپناه، ملکیت، آموزش و تشکیل سازمان‌های اجتماعی و غیره.

این اصل دموکراسی نیز صراحتًا مخالف اسلام است، چون در نظام دموکراسی به هر کس اجازه داده می‌شود تا بنام آزادی گفتار و نوشتار به مقدسات دیگران توهین کنند، چنانکه امروزه شاهد هستیم که در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی تحت نام آزادی بیان و نوشتار به دین اسلام توهین می‌شود، به شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض می‌شود و بر آیات الله تمسخر صورت می‌گیرد و قرآن را آزادانه می‌سوزانند، اما در اسلام آزادی مطلق بیان و نوشتار نیست و کسی حق ندارد علیه دیگران سخن زشت براند و یا چیزی بنویسد کنند، مگر اینکه بالایش ظلم شده باشد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. {النساء 148}

ترجمه: الله دوست ندارد (که انسان‌ها) آشکارا بدگویی کنند مگر کسی که بر او ستم شده است و الله شنوا و داناست.

و می‌فرماید: وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا. {الحجرات 12}

ترجمه:و بعضی از شما بعضی دیگر را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده است، بخورد؟!

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: من كان يومن بالله واليوم الاخر فليقل خيرا او ليصمت. [صحيح البخاري]

ترجمه: کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید و یا ساکت باشد.

پس چنین آیه ها و احادیث زیادی وجود دارند که ما را از سخن زدن بی‌جا منع کرده است، و اما توهین و استهزاء بر دین و شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، پس این کفر است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ. {التوبه 65 - 66 }

ترجمه:و اگر از آنان بپرسی (که چه می گفتند) گویند: شوخی و بازی می کردیم. بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟. عذر نیاورید، به راستی که شما پس از ایمان (آوردن) تان کافر شده اید.

امام ابو داود رحمه الله حدیث میاورد که یک صحابی نابینا که کنیزش بسیار بالایش مهربان بود و دو پسر زیبا هم از وی داشت، به این جرم اورا کشت که علیه رسول الله ﷺ بد و رد میگفت، سپس رسول الله ﷺ اعلان کرد که (الا اشهد ان دمها هدر) شما گواه باشید که خون او هدر است. [سنن ابی داود - اسناده قوی]

همچنان امام ابو داود رحمه الله از علی رضی الله عنه حدیث روایت کرده که میگوید: یک زن یهودی به رسول الله ﷺ دشنام می‌داد و الفاظ بدی علیه شان او استعمال می‌کرد، پس کسی او را خفه کرد تا اینکه مرد، سپس رسول الله ﷺ خونش را حلال دانست. [سنن ابی داود - حسنه البعض]

امام ابن المنذر میفرماید: اجمع عوام اهل العلم علی ان حد من سب النبی ﷺ القتل. [الصارم المسلول]

ترجمه: تمام اهل علم بر این اجماع دارند که هرکسی به نبی ﷺ توهین کرد حدش قتل است.

و همچنان در نظام دموکراسی هر نوع کار آزاد است، و از هر راهی که یک شخص پول بدست می آورد مشکل وجود ندارد، به شرطیکه کارش خلاف منافع کشور نباشد، مثلادر پاکستان مرکز فحاشی بنام هیرا مندوی وجود دارد که بیش از پنج هزار زن در آن تن فروشی می‌کنند و

به دولت مالیه پرداخت می‌کنند، همچنان در ایران نیز زنان بنام متعه تن فروشی می‌کنند و به دولت مالیه می‌دهند و همچنان هیروین یک ماده مخدر و نشه آور می‌باشد و در اسلام حرام می‌باشد، اما در مناطق جنوبی افغانستان تحت نظام طالبان فروخته می‌شود، و همچنان تمام معاملات و بانک های سودی در اسلام حرام اند، اما در نظام های دموکراتیک همچون نظام پاکستان، ایران و طالبان آزاد هستند، و به همین شکل هر آن چیزی را که اسلام حرام قرار داده است، ازجمله نسوار، سگرت، تصاویر و نقاشی زنده جان، سگ و غیره، پس خرید و فروش آن نیز حرام می‌باشد، چون رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: إن الله اذا حرم شيئًا حرم ثمنه. [سنن ابی داود]

ترجمه: یقینًا هنگامی که الله چیزی را حرام گرداند، مزد آن را نیز حرام می‌گرداند.

و همچنان نظام های دموکراتیک به افتراق و اختلافات تحت نام اجتماعات و نهاد ها و احزاب ها اجازه می‌دهد، اما اسلام به چنین تفرقه پراگنی اجازه نمی‌دهد، بلکه امر می‌کند: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا.{ آل‌عمران 103}

ترجمه:و همگی به ریسمان الله چنگ زنید و پراکنده نشوید.

و می‌فرماید: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ. {الأنفال 46}

ترجمه:و الله و پیامبرش را اطاعت کنید، و با همدیگر اختلاف نورزید، که در آن صورت در مانده و ناتوان می‌شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود.

و دیگر آیات و احادیث وجود دارند که از اختلاف و حزب بازی و تفرقه منع کرده است.

6 - قبول عامه: مفهوم رضایت شهروندان در تبعیت از حکومت از عناصر اساسی دموکراسی است. در نظام دموکراسی، هر حکومتی مشروعیت خود را از مقبولیت عامه به دست می آورد.

این اصل دموکراسی نیز صراحتًا با اسلام در تضاد است، بهترین نظام اسلامي آن است که مطابق خواسته های الله و رسولش عمل کند، اما بهترین نظام دموکراتیک آن است که مطابق خواست بشر عمل کند، در اسلام معیار مردم حق است اما در دموکراسی مردم معیار حق هستند. لذا یک نظام دموکراتیک تا که می‌تواند مردم را از خود راضي می‌کند، چون معبود دموکرات‌ها بشر هستند، نه خالق بشر.

7 - مشارکت عمومی: مشارکت مردم در انتخاب نماینده گان شان جهت تصمیم گیری‌ها و جلوگیری از انحصاری شدن روند تصمیم سازی و چیره گی گروه و فکر خاص بر اوضاع.

این اصل دموکراسی نیز صراحتًا با اسلام در تضاد است، چون به تمام مردم یک کشور اجازه می‌دهد که نمایندگان خود را انتخاب کنند، تا در امور سیاسی تصمیم گیری کنند، در حالیکه در اسلام به هیچ غیر مسلمان اجازه داده نمی‌شود تا در امور سیاسی دولت اسلامی دخالت و یا شرکت داشته باشد و همچنان همین اصل دموکراسی مخالف اسلام است، چون نمی‌گذارد که یک گروه خاص بر اوضاع چیره شود، مثلا نمی‌گذارد که خاصتاً مسلمانان و اندیشه مسلمانان بر اوضاع چیره شود، بلکه هر نوع افکار باید در دولت ها حاکم باشند و امور دولت در میان افکار مختلف پراگنده باشد، و این رد است بر اخوانی های مفسدی که می‌خواهند از طریق دموکراسی به نظام اسلامی برسند، چون دموکراسی اجازه نمی‌دهد یک گروه و فکر خاص بر اوضاع چیره شود، لهذا رسیدن به اسلام از راه کفر محال است.

8 - حاکمیت مردم (حاکمیت اکثریت): حاکمیت مردم از اصول اساسی دموکراسی است. در نظام دموکراسی حاکمیت مردم به معنای حاکمیت نصف به علاوه یک میباشد.

این اصل دموکراسی نیز صراحتًا مخالف اسلام است، چون در اسلام اکثریت معیار نیست که آن حاکم و فرمانروا باشد، بلکه معیار قرآن و سنت است و همین دو باید حاکمیت داشته باشند، و الله تعالی در مواقع بسیاری بدی اکثریت را بیان کرده است، چون اکثریت مسلمان نیستند و اکثریت جاهل هستند و اکثریت نا سپاس هستند و اطاعت از اکثریت نیز گمراهی است، چنانکه می‌فرماید:

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. [الأنعَام: 116]

ترجمه: و اگر از بیشتر کساني که در روي زمین هستند اطاعت کني، تو را از راه الله گمراه مي كنند، زیرا (آن ها) جز از گمان پیروي نمي كنند، و جز به دروغ سخن نمي گویند.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. {یوسف 103}

ترجمه: و بیشتر مردم و اگر چه حرص ورزی مؤمن نخواهند بود.

وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. {غافر 61}

ترجمه: و لیکن بیشتر مردم نا سپاس هستند.

وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.{ سبأ 28}

ترجمه: و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ. [يُوسُف: 106]

ترجمه: و بيشتر آن ها به الله ايمان نمي آورند، مگر اينكه آنان (به نوعي) مشرك اند.

وَلَكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. [المَائدة: 81]

ترجمه: «ولی بسیاری از آن‌ها فاسقند».

وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. [المَائدة: 103]

ترجمه: «و اکثر شان از عقل کار نمیگیرند».

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. [الأنعَام: 37]

ترجمه: «ولی بسیاری از آن‌ها نمیدانند».

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ. [الأنعَام: 111]

ترجمه: «ولی بسیاری از آن‌ها جاهل اند».

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ. [المؤمن / غَافر: 59]

ترجمه: «ولی بسیاری از آن‌ها ایمان نمی آورند».

وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ. [الزّخرُف: 78]

ترجمه: «ولی بسیاری از آن‌ها حق را بد میبینند».

پس معیار قرار دادن اکثریت مخالف اسلام است، و الله تعالی امر می‌کند که حکم نازل شده او باید حاکم باشد، نه اکثریت، و کسانی که حکم او را حاکم قرار نمی‌دهند کافر خطاب می‌کند: وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. {المائدة 44 }

ترجمه: و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر

است و همچنان الله تعالی به داود علیه السلام حکم می‌کند که بر حق فیصله کند یعنی بر حکم الله فیصله کند، نه بر اساس هوای خود و یا هوای اکثریت، چنانکه می‌فرماید: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ. {ص 26}

ترجمه: ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس به حق در میان مردم داوری کن، و از هوای (نفس) پیروی نکن که تو را از راه الله گمراه می کند، بی گمان کسانی که از راه الله گمراه می شوند، به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی (در پیش) دارند.

لهذا اگر اکثریت را معیار حق قرار دهیم، پس بسیاری از پیامبرانی بودند که اکثریت قومش آنان را تکذیب می‌کردند، و پیامبرانی هم بودند که به

علت نداشتن پیروان و حامی، توسط بنی اسرائیل کشته شدند و همین مخالفت اکثریت قریش سبب شد تا رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون شود، پس آیا همه‌ی آنها بر حق و پیامبران باطل بودند؟ معاذ الله

9 - تابعیت: تبعه به کس اطلاق می‌شود که در رابطه با یک دولت در نظر گرفته می شود که از سویی برخوردار از حقوق مدنی است و از سوی دیگر مکلف به تکالیفی در برابر دولت است.

10 - سیستم نماینده گی: هیأت نماینده گان باید حق قانون گذاری، حق رأی در مورد مالیات ها، نظارت بر بودجه، حق استیضاح و پرسش از تصمیم های دولت را داشته باشد.

در این اصل، هیأت نمایندگان را حق قانون گذاری می‌دهند، در حالیکه قبلامتذکر شدیم که در اسلام فقط الله تعالی حق قانون گذاری را دارد و هر قانون بر خلاف قانون او باطل می‌باشد و وضع کردن قانون بر خلاف قوانین الله تعالی ارتداد از اسلام است.

11 - وجود شروط معینه یی؛ مانند موجودیت قانون اساسی مناسب، تفکیک قوا، نظارت قوا بر یک دیگر انتخابات و شفافیت امور دولتی.

این اصل مرکب از چندین گمراهی ها است، نخست اینکه قبلا شرح قانون اساسی گذشت، و حالا در اینجا موجودیت همان قانون اساسی را لازم می‌دانند.

و همچنان یکی از لازمه های نظام دموکراسی انتخابات عمومی برای ریاست جمهوری و پارلمانی و غیره است، این لازمه دموکراسی همانند پارلمان یک گمراهی مستقل است، چون تمام افراد یک کشور که بالاتر از 18 سال باشند در آن اشتراک می‌کنند، و در این انتخابات جاهلانه و غیر منصفانه هر کافر، مشرک مرتد و مدعی اسلام اشتراک می‌کند، و رای و نظر همه یکی می‌باشد، همچنان مفسد، مصلح، عالم و جاهل همه اشتراک می‌کنند و رای یک جاهل با یک عالم مساوی می‌باشد، این یک ظلم و جهالت بزرگ است و این روند خلاف عقل و فطرت است که رای یک عالم با جاهل برابر شود و رای یک مسلمان با کافر یا مشرک.

به هر صورت، گمراهی دوم انتخابات اینست که هر کسی در انتخابات خود را کاندید می‌کند، در حقیقت خود را برای تقنین و تشریع یعنی قانونگذاری و شریعت گذاری کاندید می‌کند، لهذا وقتی هر یکی در انتخابات پیروز شود بر غیر ما انزل الله فیصله می‌کند و همچنان قوانین خلاف قوانین الله وضع می‌کند، حلال را حرام می‌کند و حرام را حلال می‌کند و حرام کردن حلال فقط به این معنا نیست که فقط در خوردنی ها حلال حرام و حرام حلال می‌شود، بلکه اگر کسی جهاد را

منع قرار داد همین حرام قرار دادن جهاد است و اگر کسی دوستی با یهود و نصارا را حلال قرار داد، همین شخص حلال کننده حرام است، و یا هم مثلا اگر کسی کشتن کافر حربی را منع قرار دهد، همین حرام کردن کار حلال است، چنانکه امروز طالبان چنین می‌کنند و کشتن کفار حربی را منع قرار داده اند. لهذا در این صورت انسان مذکور به معبود و طاغوت تبدیل می‌شود، چون بر قانون ساخته او عمل می‌شود و عمل کردن به قوانین خلاف قوانین الله در حقیقت عبادت غیر الله است، چون الله تعالی می‌فرماید: إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. {یوسف 40}

ترجمه: فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

الله تعالی در این آیة پیروی از فرمان را عبادت می‌نامد، و می‌گوید کسی جز من را در پیروی احکام عبادت نکنید.

و همچنان الله تعالی در مورد یهود و نصاری چنین می‌فرماید: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ. {التوبه 31}

ترجمه: آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودانی بجای الله گرفتند.

عدی بن حاتم زمانیکه نصرانی بود نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیة را تلاوت می‌کرد

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا﴾ عدی گفت: ما آنها را عبادت نمی‌کردیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: آیا آنچه را که الله حلال کرده بود حرام نمی‌کردند؟ و آنچه را که الله حرام کرده بود حلال نمی‌کردند؟ و آیا شما در آن از آنها پیروي نمی‌کردید؟ عدی گفت: بلی. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: همین عبادت آنها است.

ببینید برادران عزیز! پیروی کردن یهود و نصارا در حلال و حرام از راهبان شان عبادت محسوب می‌شود؟

پس آیا وقتی رئیس‌جمهوران مرتد و وکلای مرتد پارلمان چیزی را حلال و حرام کنند، و کسی از آنها پیروی کند، آیا این کار عبادت محسوب نخواهد شد؟ یقیناً که عبادت محسوب می‌شود و فرمانبر آنها هم در عبادت غیرالله واقع می‌شود.

لهذا تمام کاندید ها بعد از کامیاب شدن شان به طاغوت و مشرع مبدل می‌شوند، لهذا هر آن کسی که به آنها رای می‌دهد، در حقیقت طاغوت و یا هم معبودی برای خود انتخاب می‌کند و در طاغوت شدن آنها با او همکاری می‌کنند، لهذا رای دادن یک امر بسیار خطرناک است که موجب شرک می‌شود و تدریس چنین موارد در حقیقت واقع کردن مردم در عبادت غیر الله است. والله المستعان

طریقه شرعی انتخاب نمودن خلیفه و یا امام مسلمانان

1 - **استخلاف**: که در آن خلیفه و یا امیر جانشین خود را قبل از وفات خود منصوب می‌کند، چنانکه ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را منصوب کرده بود.

2 - **شوری اهل حل و عقد**: که عبارت از افراد با تجربه و آگاه از دین و دنیا می باشند و از میان خود یک نفر را منحیث امیر و یا خلیفه انتخاب می کنند، چنانکه عمر رضی الله عنه شوری شش نفری را تعیین کرده بود، تا بعد از وفات وی خلیفه ای را تعیین کنند، به همین ترتیب عثمان رضی الله عنه هم مقرر شد و علی رضی الله عنه توسط شوری اهل حل و عقدی که در مدینه حضور داشتند پس از توافق خلیفه شد.

3 - **امام متغلب**: اگر خلیفه یا امیر مسلمانان قدرت را به زور به دست بگیرد، امامت وی نیز معتبر خواهد بود.

امام احمد بن حنبل رحمه الله می گوید: ومن غلب عليهم بالسيف حتى صار خليفة وسمي أمير المؤمنين فلا يحل لأحد يؤمن بالله واليوم الآخر أن يبيت ولا يراه إماما، برا كان أو فاجرا. [الأحكام السلطانية لأبي يعلى ص 23]

ترجمه: و هر کس با زور شمشیر خلیفه شد و لقب امیر المؤمنین را گرفت، پس برای هیچ کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد جایز نیست که شبی را سپری کند و او را امام خود نداند، اگر چه این امام نیکوکار باشد یا فاجر.

و این سخن را حافظ ابن حجر العسقلانی نیز گفته است: وقد أجمع الفقهاء على وجوب طاعة السلطان المتغلب والجهاد معه وأن طاعته خير من الخروج عليه لما في ذلك من حقن الدماء وتسكين الدهماء. [فتح الباري ج 13 ص 7]

ترجمه: فقهاء بر این اجماع دارند که اطاعت از امیر متغلب (کسیکه با زور به سلطه برسد) و جهاد تحت رهبری او واجب میباشد و اطاعت از او بهتر از خروج علیه او است، زیرا در اطاعت او حفاظت از خون ها و سکون مردم نهفته است.

دموکراسی اسلامی چیست؟

به شکل خلاصه باید گفت، کسانیکه نه کاملا به حدود اسلام پابند هستند و نه هم بنابر محدودیت های جامعه به تمام آزادی های دموکراسی، به همین علت آنها می‌خواهند راهی میان اسلام و دموکراسی را بپیمایند و آنرا دموکراسی اسلامی و یا جمهوری اسلامی

می‌نامند، آنها کسانی هستند که بعضی از احکامات قرآن را می‌پذیرند اما بعضی از آن را نمی‌پذیرند، مثلا:

این آیه: وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. را می‌پذیرند و اما این آیة: وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ. را نمی‌پذیرند.

این آیة: وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا. را می‌پذیرند و اما این آیة: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ۖ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ. را نمی‌پذیرند.

این آیة: وَالصُّلْحُ خَيْرٌ. را می‌پذیرند و اما این آیة: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ. را نمی‌پذیرند.

این قسمت آیة: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ. را نمی‌پذیرند و اما این قسمت: وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ. را می‌پذیرند.

خلاصه اینکه هر آیة و قسمت آیة که مطابق میل شان بود می‌پذیرند و اما کدام آیتی که خلاف میل شان بود نمی‌پذیرند، الله تعالی در مورد چنین مردم می‌فرماید: أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. [الجاثية 23]

ترجمه: آیا دیده ای کسی را که معبود خود را هوای (نفسانی) خویش قرار داد، و الله از روی علم او را گمراه کرد، و بر گوشش و دلش مهر نهاد، و بر دیده اش پرده قرار داد؟! پس (اگر الله هدایتش نکند) چه کسی بعد از الله اورا هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟!

و اینها کسانی هستند که بعضی از آیه ها را می‌پذیرند و به بعضی دیگر کافر می‌شوند، الله تعالی در مورد چنین مردم می‌فرماید: أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. [البقرة 85]

ترجمه: آیا به بخشی از (دستورات) کتاب ایمان می آورید، و به بخشی کافر می شوید؟! پس جزای کسی از شما که چنین کند چیست، جز رسوایی و خواری در این جهان، و در روز قیامت به شدیدترین عذاب بر گردانیده می شوند، و الله از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

و اینها بلاخره کسانی هستند که می‌خواهند میان کفر و اسلام راهی را برگزینند، و الله تعالی در مورد چنین مردم می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا. [النساء 150 - 151]

ترجمه: همانا کسانی که به الله و فرستادگانش کفر می ورزند و می خواهند میان الله و پیامبرانش تفاوت بگذارند و می گویند: به برخی ایمان می آوریم و برخی را انکار می کنیم» و می خواهند میان کفر و ایمان راهی برگزینند. آن ها در حقیقت کافرند، و برای کافران عذاب خوارکننده ای؛ آماده کرده ایم.

الگو سازی ملی گرایان و دموکرات‌ها

این یک موضوع طبیعی و عام است که وقتی یک انسان دیگران را به یک عملی دعوت و یا تشویق می‌کند، پس رهروان آن عمل و یا هم پیشوای آن عمل را نیز به معرفی می‌گیرند، تا باشد که از سیرت آنها تأثیر پذیرفته و بر قدم آنها قدم بگذارند، چنانکه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی مردم تازه مسلمان می شدند، و به ادیان پدری خود پشت می‌کردند، پس طبعاً اعلان کردن بیزاری از آنها بخاطر دین یک کار جدید بود، لهذا در این کار الله تعالی ابراهیم علیه السلام را برای مؤمنان الگو قرار داد تا از او تأثیر پذیرفته و مشرکین بیزاری خود را اعلان کنند، چنانکه می‌فرماید: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ. [الممتحنة 4]

ترجمه: یقیناً برای شما سر مشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه غیر از الله می پرستید بیزاریم، به شما کافر شده ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این که به الله یگانه ایمان آورید.

و همچنان الله تعالی برای مؤمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را الگو قرار می‌دهد، تا از او تأثیر پذیرفته و بر قدم های او قدم بگذاریم، چنانکه می‌فرماید: لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً. [الأحزاب 21]

ترجمه: یقیناً برای شما در زندگی رسول الله سرمشق نیکویی است، برای آنان که به الله و روز آخرت امید دارند، و الله را بسیار یاد می کنند.

و اینست همین عمل در میان سکولار ها هم رایج است و برای ادامه دادن راه خود برای شاگردان ملی گرایان و دموکرات‌ها را معرفی می‌کنند، تا از آن ها تاثیر بپذیرند و خود را در این راه تنها فکر نکنند.

در مکاتب سکولار بسیاری از ملی گرایان و دموکرات‌ها را معرفی کرده اند، که بعضی ها را در اینجا ذکر خواهیم کرد.

در [ص 6 کتاب پشتو صنف 10] ، شعر خوشحال ختک را نقل کرده اند و سپس او را به معرفی گرفته اند.

و همچنان در [ص 94 و 95 کتاب پشتو صنف 12]، شعری در مورد پند از خوشحال ختک را به شاگردان ارائه میکنند و خوشحال را مختصراً به معرفی میگیرند.

در [ص 95 الی 97 کتاب فرهنگ صنف 12]، خوشحال خان ختک را به معرفی گرفته اند.

در [ص 71 الی 74 کتاب پشتو صنف 10]، یک شخصیت ملی مرتد را معرفی کرده اند که او عبدالرحمن پژواک میباشد، برعلاوه خدمات که برای شرک ملی گرایی انجام داده است و همچنان وظایف کفری بیشتری به شمول سفیر در کشور های مختلف و بلاخره منحیث نماینده افغانستان در سازمان ملل ایفا وظیفه کرده است.

در [ص 117 الی 120 کتاب پشتو صنف 10]، یکی از نثر های شخصیت ملی معاصر بنام گل پاچا الفت را آورده اند و همچنان گل پاچا الفت را نیز به شاگردان به معرفی گرفته اند، و در مورد وظایف او نوشته اند که وی نماینده ننگرهار در شورای ملی بود.

در [ص 129 الی 131 کتاب پشتو صنف 10]، یکی از نثر های شخصیت ملی و قومی بنام صدیق رشتین را آورده اند و در ضمیمه آن وی را نیز به معرفی گرفته اند.

در [ص 133 الی 137 کتاب پشتو صنف 10]، یک شخصیت ملی و قومی دیگری بنام عبدالغفار خان را معرفی کرده اند، در مورد او نوشته اند که او مخالف استعمار بود اما وقتی متوجه شویم او دست دوم استعمار بوده، چون او بر ضد استعمار نه مبارزه عملی کرده است و نه هم کسی را به جنگ تشویق کرده است، اما میبینم که او مردم را به کسب و کار و زراعت تشویق میکرد، در حقیقت چنین شخصیت ها را برای گمراهی شاگردان معرفی میکنند و الگو قرار میدهند تا ذهنیت سازی شوند که میتوانیم بدون مبارزه مسلحانه بر ضد استعمار توسط رایج کردن علم سکولاری مبارزه کنیم.

در [ص 45 الی 49 کتاب پشتو صنف 12]، یک شخصیت قومی و ملی را بنام عبدالحی حبیبی معرفی کرده اند.

در [ص 127 الی 131 کتاب پشتو صنف 12]، یک شخصیت ملی و سکولار را معرفی میکنند که موسوم به شمس الدین مجروح میباشد، با وجود اینکه اورا یک شخصیت فلسفی و روحی و مذهبی معرفی کرده اند، اما وقتی به وظایفش بنگریم به حقیقت پی میبریم، او در سال 1317 مسؤل تفتیش بانک سودی افغان ملی بانک بود، در سال 1342 وزیر امور عدلیه بود، در سال 1343 رئیس کمیته تدوین قانون اساسی افغانستان بود، در 1344 معاون صدارت و بلاخره سفیر در امارات

متحده عربی بود و در آخر عمرش نیز در آغوش بادار خود در کشور آمریکا وفات کرد.

در [ص 103 و 104 کتاب فرهنگ صنف 12]، سید جمال الدین افغانی را معرفی کرده اند.

در [ص 155 کتاب پشتو صنف 10]، مرتد امان الله را یک شخصیت روشن فکر به شاگردان معرفی کرده اند.

و در [ص 107و 108 کتاب فرهنگ صنف 12]، مرتد امان الله خان را به شاگردان منحیث یک رهبر ملی معرفی کرده اند، در مورد او نوشته اند که: **مدنیت اروپا در طبع پادشاه جوان تأثیر عمیق به جای گذاشت و به مجرد عودت به کشور به یک سلسله اصلاحات شتابزده و بی موقع اقدام کرد، سپس نوشته اند: مع هذا غازی امان الله خان علاوه از تحصیل استقلال کشور عزیز ما افغانستان کارهای عمدۀ زیر را در دوران پادشاهی خود نیز انجام داده است: تاسیس نظام دموکراسی، نشر جریدۀ ارشادالنسوان، از بین بردن کار اجباری و بیگار، الغای بردگی، تاسیس مکتب اصول دفتری، انفاذ قانون وظایف مامورین، تاسیس مکتب حکام، قانون تشویق سرمایه گذاری، قانون فروش املاک دولتی، عصری شدن سیستم کهن مالیاتی...**

در صفحات 65، 66 و 67 کتاب دری صنف 11، مقاله‌یی در مورد نقش زنان در ادبیات معاصر دری ارایه کرده اند، دلیل کمرنگ بودن زنان را در عرصه ادبیات، محدویت های اجتماعی، شغلی، تحصیلی و کارهای بیش از حد بر زنان ذکر میکنند. همچنان مینویسند که زنان بار نخست در تاریخ افغانستان در زمان حکومت مرتد امان الله وارد عرصه تعلیم شدند، و مؤسسین مکتب مستورات را که در رأس آن، زن بی حیاء مرتد امان الله بود و زنان همچو وی را عده زنان منور شهر می‌نامند و همچنان از اعزام زنان افغانستان به ترکیه، آلمان و فرانسه بسیار با افتخار سخن میزنند و همچنان مینویسند که لیسه ملالی از ابتدا تاحال در تنویر زنان افغانستان نقش شایسته ایفا کرده تا جائیکه بسیاری از زنان آگاه، منور و شاعر از این مکتب فارغ شده اند، یعنی زنان سکولار را چنان توصیف و تمجید کرده اند.

در [ص 93 و 94 کتاب دری صنف 10]، عبدالله یمگی بدخشی را به حیث یک چهره ادبی به معرفی گرفته اند، چنانکه خودشان نوشته اند وی فارغ التحصیل فاکولته حقوق و علوم سیاسی بود و الی یک سال قبل از وفاتش، مدیر صدارت عظمی امان الله مرتد بود.

در [ص 113 و 114 کتاب دری صنف 10]، یکی از پیروان مکتب سید جمال الدین و شیخ محمد عبده را که بنام غلام محی الدین انیس مشهور است، را به معرفی گرفته اند و نوشته اند: وی در زمان حکومت

امان الله مرتد به افغانستان برگشت و آغاز به فعالیت های فرهنگی کرد، وی جریده انیس را تأسیس کرد و چنانکه خودش در اولین روزنامه هدفش را چنین نوشته است: هدف اساسی انیس تهیه و نشر مطالب قانونی(یعنی بر اساس قانون مرتد امان الله)، روحی و ادبی است.

و همچنان نوشته اند: محتوای جریده بیانگر احساسات ملی و وطندوستی، حفظ استقلال کشور و نشر اخبار.... بود.

در [ص 5 کتاب دری صنف 11]، شعری از یک سکولار بنام عبدالرازق فانی را آورده اند که تمام عمرش را در کشور های اروپایی و آمریکایی سپری کرده است و اشعارش همه عشقی و تخیلی اند.

در [ص 25، - 27 کتاب در صنف 11] یک رافضی مشهور به فیض محمد کاتب هزاره را به معرفی گرفته اند، چنانکه خودشان نوشته اند وی از حوزه های علمیه قم و نجف فارغ گردیده است، در سطر های بعدی کارنامه‌ها و آثار وی را معرفی کرده اند.

توصیف و الگو سازی کفار نصاری

در [ص 121 و 122 کتاب دری صنف 10]، یکی از نویسندگان عیسوی فرانسوی را به معرفی گرفته و از کارنامه های او یادآوری میکنند و همچنان عقاید و تخیلات (کفری) او را درخشان توصیف میکنند.

در [ص 88 الی 90 کتاب پشتو صنف 12]، چند تن از مستشرقین غربی را ازجمله دورون، روارتی، جیمز دار منستتر و هنری والتر بیلیو را به شاگردان معرفی میکنند، و از کار های آنها را ارزشتمند مینامند و آنها را توصیف میکنند.

در [ص 154 الی 157 کتاب پشتو صنف 12]، یک نویسنده مشهور فرانسوی گابریل کوریت را به معرفی گرفته اند.

در [ص 118 و 119 کتاب دری صنف 11]، فیلسوف و رمان نویس روسی را معرفی می‌کنند که اسمش لیون تولستوی می‌باشد، وی صاحب اثر صلح و جنگ است، گرچه کلیسا وی را بخاطر کتاب رستاخیزش مرتد دانسته اند، اما هیچ سند قوی نیز در دسترست نیست تا اثبات کند که وی به اسلام گرویده است.

در [ص 89 کتاب دری صنف 12]، یک روزنامه‌نگار، فعال سیاسی، رمان نویس و ژورنالیست آمریکای جنوبی (کلمبیا) را معرفی کرده اند، و همچنان به شکل کوتاه در مورد زندگی، کارنامه و آثار وی نیز پرداخته اند.

در [ص 93 الی 96 کتاب دری صنف 12]، مکتب های ادبی اروپا را معرفی کرده اند، و همچنان بعضی از بنیانگذاران و پیروان این مکاتب را به شاگردان معرفی کرده اند.

در [ص 93، - 95 کتاب دری صنف 11] مقاله در مورد اندرز های اخلاقی آورده اند که در یک صفحه کامل به عوض اندرز های مفید رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او، اندرز های صوفی ها و فیلسوفان و علماء کفار همچو سعدی، بطلیموس، گالیله، گاندی، برنارد شاو، ویلیام ماتوس، ارسطو، ولتر، شوپنهاور، کنفوسیوس، نیچه، دیل کارنگی، نهرو، آرد، بیسمارک، روو، مارکیز، بلوتارک و غیره را آورده اند.

ایجاد خلل با تدریس قوانین سازمان ملل

سکولار ها می‌دانند که بلاخره همین شاگردان هستند که روز دیگر جایگاه ما را اشغال می‌کنند و همین ها هستند که در آینده باید راه ما را ادامه دهند، به همین سبب شاگردان را به قوانین بین المللی عیار می‌سازند و سیاست کفری را به آنها می آموزند، مثلا در کتاب جغرافیه، تقسیمات زمین را بر اساس تقسیمات سازمان ملل تدریس می‌کنند، در حالیکه این تقسیمات خلاف اسلام و پارچه پارچه کردن سرزمین های اسلامی است و خالق و مالک زمین و آسمان الله تعالی است، نه سازمان ملل، لهذا این حق را به سازمان ملل چه کسی داده است که زمین الله را به کشور های کوچک تقسیم و مرزبندی کند و مسلمانان را داخل آن زندانی کند، و فاسد تر از همه اینکه در کتب مکاتب

افغانستان اسرائیل را نیز یک دولت رسمی به شاگردان معرفی می‌کنند، و معرفی کردن اسرائیل منحیث یک دولت رسمی، به معنای رسمیت شناختن و حمایت کردن از ظلم اسرائیل علیه مسلمانان فلسطینی است، و بر علاوه آن اگر تقسیمات سازمان ملل را بپذیریم، پس لازمه اش اینست که بسیاری از ظلمت های کفار را بر سرزمین های اسلامی و مسلمانان به رسمیت بشناسیم، مثلا ظلم کمونیست‌های چینایی بر مسلمانان اویغور، ظلم گاوپرستان هند بر مسلمانان سرزمین هند، ظلم روسیه بر قفقاز و چچن، ظلم روافض ایران بر مسلمانان ایران و دیگر ظلم های که توسط کفار بر مسلمانان تحمیل می‌شود، لهذا پذیرفتن تقسیمات بین سازمان ملل منحیث یک سیستم بین المللی کفر است و این شریک گردانیدن سازمان ملل در حاکمیت الله و زمین الله تعالی است.

و مسأله دیگر اینکه امروزه دموکراسی، حقوق بشر، مفکوره های وطنی و دیگر مفکوره های الحادی همه توسط و به زور سازمان ملل بر سرزمین اسلامی حاکم هستند، لهذا تدریس دموکراسی، حقوق بشر، ملی‌گرایی و وطن پرستی از جمله پیش‌برد اهداف سازمان ملل هستند و همکاری کردن سازمان ملل بر علیه مسلمانان حتی با اشاره کردن نیز کفر است، چه بماند به اینکه کسی با سازمان ملل در نشر افکار او همکاري کند.

مسأله دیگر اینکه در مکاتب سکولار افغانستان قوانین بین المللی که توسط سازمان ملل وضع می‌شوند، تدریس می‌شود، مثلا روابط بین المللی، روابط اقتصادی بر اساس قوانین بین المللی روابط سیاسی بر اساس قوانین بین المللی و جهانی شدن بر اساس قوانین بین المللی، این همه موارد در کتاب تعلیمات مدنی صنف 12 در یک فصل جدا گانه تدریس می‌شوند و می‌خواهند که سرزمین های اسلامی را همانند اروپا و آمریکا الحادی بسازند، چنانکه خود شان در این مورد تصریح کرده اند و در [ص 63 - 65 کتاب مدنی صنف 12]، جهانی شدن را بر اساس قوانین کفری بین الملل به شاگردان تشریح میکنند، و معنی جهانی شدن را چنین بیان میکنند: جهانی شدن به معنای بین المللی شدن؛ جهانی شدن به معنای آزاد سازی؛ جهانی شدن به معنای جهان گستری؛ جهانی شدن به معنای غربی کردن یا نو گرایی به ویژهبه شکل امریکایی شدۀ آن؛ جهانی شدن به معنای قلمرو زدایی.

ببینید برادران عزیز! هدف اینها از تدریس این همه موارد و قوانین اینست که جامعه‌ی ما غربی، نوگرا و شکل آمریکایی را به خود بگیرد. والله المستعان

پس نتیجه کسانیکه در این مکاتب آموزش می‌بینند، چه خواهد شد؟ بلاخره برای اسلام خدمت خواهند کرد یا سازمان ملل کفار؟

اما اگر یک گام فراتر بگذاریم، پس هر کسی که با کشورهای دیگر بر اساس قوانین بین المللی ارتباط برقرار می‌کند، نخست باید منشور سازمان ملل را بپذیرد، بدون پذیرفتن منشور سازمان ملل کسی عضو آن شده نمی‌تواند، چنانکه داخل منشور به همین اصل اشاره کرده اند، و اگر به قوانین دیگر سازمان ملل توجه کنیم، پس خواهیم دانست که سازمان ملل منشور حقوق بشر را بر همه بدون تمایز دین، نژاد و غیره ملزم می‌گرداند، درحالیکه ما دیدیم قوانین حقوق بشر کفری و الحادی هستند، پس هر کس آنرا بپذیرد از دایره اسلام خارج می‌شود، چه بماند به اینکه بر دیگران نیز تطبیق کند، و قانون دیگر منشور سازمان ملل اینست که هر قانون بر خلاف قانون سازمان ملل باطل است، در حالیکه اگر کسی آنرا بپذیرد، از دایره اسلام بیرون می‌شود، چون قوانین اسلام و قرآن بر خلاف قوانین سازمان ملل هستند و دیگر قانون سازمان ملل اینست که وقتی یک قانون با منشور سازمان ملل در تضاد بود، به منشور اعتبار داده می‌شود، درحالیکه الله تعالی می‌فرماید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

حافظ ابن کثیر در تفسیر خود میفرماید: فَدَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ لَمْ يَتَحَاكَمْ فِي مَجَالِ النِّزَاعِ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَلَا يَرْجِعْ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ، فَلَيْسَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ. [النساء 59]

یعنی، این دلیل است بر اینکه هر کسی در وقت نزاع بر کتاب و سنت فیصله نکرد و یا به آن دو راجع نکرد، پس این شخص بر الله و روز قیامت ایمان ندارد.

خلاصه اینکه برادران عزیز! هدف مکاتب سکولار،سکولار سازی جامعه مسلمانان است، یعنی دین شان کاملا از سیاست و اجتماع جدا شود و دین فقط به نماز و روزه و حج محدود گردد و بس، در حالیکه اسلام یک دین کامل است و تمام ابعاد زندگی از سیاست گرفته الی استنجا کردن را دربر می‌گیرد و هر کس دین الله ناقص بداند، در حقیقت الله را تکذیب کرده است، چون الله تعالی می‌فرماید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. [المائدة 3]

ترجمه: امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (بعنوان) دین برای شما بر گزیدم.

و بجز این آیات و احادیثی دیگر نیز وجود دارد که بر کامل بودن دین اسلام دلالت می‌کنند.

بر همین اساس بر تمام مردم واجب است تا خود از این مکاتب دوری گزینند و فرزندان خود را نیز از آن دور گردانند، چون جز کفر و الحاد چیزی در آن تدریس نمی‌شود.

نشر الحاد در مکاتب کفر و عناد

مکاتب سکولار در نشر الحاد و دین گریزی دست بالای در جامعه دارند، طوریکه در بسیاری از موارد همواره دانشمندان ملحد را به شاگردان معرفی می‌کنند، و گاهی اکتشافات و گاهی هم بدون نیاز اقوال آنها را به شاگردان نقل می‌کنند، تا شاگردان از آنها تأثیر پذیرفته و راه شان را ادامه دهند، مثلابعضی از ملحدینی که در مکاتب بسیار توصیف و تمجید می‌شوند عبارتند از انیشتن، ادیسن، فریدریش نیچه، ماری کیوری و غیره و بر علاوه‌ی اینها گالیله و تولستوی نیز به ارتداد از مسیحیت مشهور هستند، اما در مورد آنها اقوال دیگر نیز وجود دارند، در مکاتب سکولار چنین دانشمندان بسیار توصیف می‌شوند و گهگاهی بسیاری از شاگردان به سبب توصیف مکاتب از ملحدین خود را انیشتن و ادیسن نیز می‌نامند، و اما چون شعار ملحدین انسان و انسانیت است، لهذا همین مورد نیز در مکاتب تدریس می‌شود و تمرکز مکاتب بر این است که شاگردان به کنار گذاشتن دین روی بیاورند، مثلا در [ص 64 کتاب دری صنف 10]، چنین نوشته اند: مگر ما انسانها را به خاطر دست و پای و چشم شان احترام می‌گذاریم یا به خاطر فکر و انسانیت شان؟ ما همه انسان هستیم و کرامت انسان مهمتر از همه چیز می‌باشد.

در صفحه 82 کتاب دری صنف 10، در مورد همدیگر پذیری چنین نوشته اند: زمانی نقش انسان در اجتماع ثابت می‌گردد، که در برابر همنوعانش مهربان بوده، حس انسان دوستی را در نهاد خود تقویه نماید و بدون درنظر داشت زبان، مذهب، قوم، ملیت و نژاد با تمام انسانها برخورد نیک داشته در فضای برادری، برابری، اتفاق و اتحاد با تفاهم و همدیگر پذیری زنده‌گی کنند؛ زیرا همهٔ انسانها در جامعه دارای حقوق مساوی می‌باشند.

ببینید برادران عزیز! چگونه شاگردان را به کنار گذاشتن دین دعوت می‌کنند؟ و این کدام دین است که در آن همه انسان های جامعه دارای حق مساوی باشند؟ واضح است که دین الحاد و دموکراسی، در اسلام هرگز چنین چیزی وجود ندارد که با هرکس بنابر انسانیت رفتار کنیم، بلکه ما با هرکس بنابر احکام اسلام رفتار می‌کنیم، چون اسلام برای هر کس یک حکم خاص قرار داده است، حکم یک انسان ذمی، معاهد و انسان محارب فرق می‌کند، حکم مسلمان مطیع و مسلمان باغی از هم فرق می‌کند، حکم مشرک و اهل کتاب فرق می‌کند، حکم کافر اصلی و مرتد فرق می‌کند، لهذا کنار گذاشتن این مسائل در حقیقت کنار گذاشتن بسیاری از احکام اسلام است و الحاد نیز همین است که فقط به انسانیت دیده و مطابق انسانیت با او رفتار کنیم.

تکفیر نکردن طواغیت و مرتدین

یکی دیگر از گمراهی های مکاتب سکولار تکفیر نکردن مرتدین است، بلکه به عوض تکفیر کردن، آنان را غازی، شهید، مردم شریف و غیره می‌نامند، که این از بزرگترین ضربه‌های عقیدتی بر عقاید شاگردان است، تکفیر کردن کفار از لازمه های ایمان است، بلکه حتی علماء اجماع دارند بر اینکه تکفیر نکردن کفار موجب کفر انسان می‌شود که سپس اندکی بر آن شرح خواهیم داد، اما حالا بعضی از مثال های را تقدیم تان می‌کنیم که در آن طواغیت، مرتدین و مشرکین را توصیف کرده اند و القاب دینی به آنها داده اند.

مثلا در بسیاری از عناوین و مقاله های کتب مکاتب می‌بینیم که مرتد امان الله تمجید کرده اند او را با القاب همچون غازی و اعلی حضرت وصف می‌کنند، مثلا همین کار را در [ص 84 کتاب وطندوستي صنف 7] نیز کرده اند، در حالیکه ما و شما می‌دانیم که او یک مرتد و طاغوت بود، او کسی بود که دموکراسی را وارد افغانستان کرد، و بسیاری از احکام شرعی را ساقط و معطل اعلام کرد و بسیاری از قوانین غیر شرعی را وضع کرد و آن را بر مردم افغانستان تحمیل می‌کرد که با همین کار مرتکب ارتداد شده و به طاغوت مبدل شده است، لهذا کفر او از آشکار ترین کفرها است.

اما بر علاوه آن بسیاری دموکرات‌ها از جمله موسی شفیق را که سفیر افغانستان در مصر و صدراعظم وقت افغانستان بود، او را در[ص 31 کتاب وطندوستي ص 7] شهید معرفی کرده اند، و به همین شکل محمد هاشم میوندوال که سفیر افغانستان در آمریکا و صدراعظم وقت افغانستان بود، او را نیز در[ص 45 کتاب وطندوستي صنف 10] شهید معرفي کرده اند و همچنان در جوامع ما لقب، صفت یا لفظ «ملا» به یک شخص مسلمان و عالم دین اطلاق می‌شود، اما در [ص 71 کتاب وطندوستي صنف 10] همین لقب مبارک را به فیض محمد شیعی رافضی داده اند و کارکرد های او را مشعل هر فرد وطن نامیده اند و در باره این هیچ نیاز به حرف زدن نیست که روافض مشرک را تکفیر نمی‌کنند، بلکه عقاید آنها را تدریس می‌کنند.

خلاصه این مختصری از بحث بود تا برای شما واضح شود که در مکاتب سکولار افغانستان طواغیت، مرتدین و مشرکینی که کفر شان آشکار است تکفیر نمی‌شوند، بلکه آنها با اوصاف دینی وصف می‌شوند، در حالیکه این یکی از نقض کنندگان اسلام است، چنانکه شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمي رحمه الله در مورد ناقض سوم اسلام می‌فرماید: الثالث: من لم يكفر المشركين أو شك في كفرهم أو صحح مذهبهم كفر إجماعا. [الدرر السنية ج 10 / صـ 91]

ترجمه: ناقض سوم: کسیکه مشرکین را تکفیر نکند، یا در کفر آنان شک کند و یا هم مذهب آنان را درست بداند، پس این شخص به اجماع (مسلمانان) کافر است.

و در جای دیگر میفرماید: ومن شك في كفره فهو كافر، لأن قائل هذا القول مكذب لله ورسوله، وإجماع المسلمين. [الدرر السنية ج ١٠ / ص ٢٥٠]

ترجمه: کسیکه در کفر کافر شک کند، پس او کافر است، زیرا قائل این سخن، تکذیب کننده الله و رسولش و اجماع مسلمانان است.

حالا برای شرح این اقوال توضیح مختصر ذیل را بخوانید:

در کل، کفار به اقسام ذیل تقسیم میشوند:

1 - کافری که کفر او نزد تمام ادیان آسمانی مسآله اتفاقی باشد، مانند: ابلیس، فرعون و غیره ...

2 - کافری که کفر او در اسلام اتفاقی باشد، مانند: کفر یهود و نصاری.

3 - هر کسی که دین غیر از اسلام گزیده باشد، او نیز اتفاقا کافر میباشد.

پس به هر کسی که دلیل پیامبری رسیده باشد، اما باز هم این سه گروه را کافر نداند، برای او عذری نیست و کافر نامیده می‌شود.

4 - کافری که منتسب به اسلام باشد و در کفر واقع شده باشد، اما مرتکب کفری باشد که مسلمانان بر آن متفق اند.

پس در مورد توقف کنندگان این چنین مردم چند مراتب وجود دارد:

اول: کافری که تاویل ندارد و کفر آن نمایان است، پس توقف کننده بر کفر آن نیز کافر دانسته می‌شود.

دوم: کسیکه کفر خود را قصداً با اصول فاسد تاویل می‌کند، پس در اینجا به آشکار بودن و شدت کفر یک فرد معین و یا گروه معین دیده می‌شود، پس اگر کفر آن واضح باشد و تاویل خود را مثل سپر استعمال می‌نماید، پس توقف کننده بر آن کافر دانسته می‌شود و اما اگر کفر آن شدید نباشد پس توقف کننده آن در میان کفر و فسق می‌باشد.

سوم: کسیکه بنابر بعضی شبهات و یا بعضی استنادات شرعی مرتکب کفر شده و آن را تاویل می‌کند، چنانکه در مورد کفر مانعین زکات، عمر رضی الله عنه در ابتداء توقف نموده بود.

پس توقف کننده بر کفر این چنین مردم کافر دانسته نمی‌شود، بلکه نسبت خطاء برایش می‌شود، و برای آنان دلیل بیان می‌شود، اگر بعد از

بیان شدن دلیل نیز بر موقف خود پافشار می‌کرد و این مردم را تکفیر نمی‌کرد، پس این فرد نیز کافر می‌گردد.

پس حالا کفر مرتد امان الله، دموکرات‌ها و شیعه های روافض کفری است که هیچ تأویل شرعی ندارند، و کفر شان همانند آفتاب روشن است، پس هر کس که کفر اینها را ببیند، اما بر آن توقف کند، پس چنین شخص نیز کافر دانسته می‌شوند، بر همین اساس کارمندان معارف و خصوصاً معلمین نیز شامل همین حکم می‌شوند، چون نه تنها اینکه از اعمال کفری این ها آگاه هستند، بلکه آن را تدریس نیز می‌کنند. والله المستعان

مکاتب الحاد و موقف آن در برابر جهاد

جهاد در راه الله از محکم ترین احکام الله تعالی است که در عصر حاضر بر تمام مسلمانان همانند نماز و روزه فرض می‌باشد، از فرضیت جهاد در راه الله و کشتن دشمنان او هیچ کس انکار کرده نمی‌تواند، چون انکار از قتال در حقیقت انکار از بیش از صد ها آیة است که در مورد قتال و مشتقات آن نازل شده اند، جهاد یکی از احکامی است که بیشترین آیة در مورد آن نازل شده است، حتی در قرآن‌کریم موضوعات جهاد بیشتر از نماز و روزه و حج بیان شده اند، و یکی از احکامی است که در بیش از ده ها آیة فرض گردیده است و یکی از اعمالی است که تا

قیام قیامت انجام می‌گیرد و از اعمالی است انسان را به کامیابی بزرگ نائل می‌کند و او از نزدیکترین فرد به الله می‌گرداند.

پشت کردن به جهاد در صورت فرض عین بودن از گناهان کبیره است و

تعطیل قرار دادن آن توسط یک دولت و گروه کفر به الله و روز قیامت است، همچون طالبان مرتد که آن را تعطیل قرار دادند، و باید واضح کرد که جهاد فقط برای بلند کردن کلمه الله و تحکیم شریعت می‌باشد، و جنگ ها برای وطن، گروه، قوم، حزب و غیره همه جنگ های جاهلی هستند و کسانیکه تحت پرچم چنین فرقه ها بمیرند به مرگ جاهلیت مرده اند. و در آخر اینکه جهاد فرض عین است تا زمانی که تمام سرزمین های اسلامی از ترکستان شرقی (اویغور) گرفته تا اندلس (اسپانیا) دوباره تحت سیطره خلافت اسلامی در نیایند، لهذا از تمام مسلمانان خانه نشین می‌خواهیم که با مجاهدین خلافت اسلامی پیوسته و برای تحکیم شریعت در زمین الله و برگشت عزت مسلمانان تحت بیعت یک خلیفه واحد جهاد کنند.

بعضی آیه های که فرضیت جهاد را ثابت می‌کند:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

[البقرة 216]

ترجمه: جنگ (در راه الله) بر شما واجب شده است، در حالی که برای شما ناخوشایند است، چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال

آنکه آن برای شما بد باشد، و الله می داند، و شما نمی دانید.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ۖ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. [البقرة 193]

ترجمه: و با آن ها بجنگید؛ تا فتنه (شرک) باقی نماند، و دین (خالصانه) از آن الله گردد. پس اگر دست برداشتند؛ تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا. [النساء 75]

ترجمه: و شما را چه شده است که در راه الله و (برای یاری) مردان و زنان و کودکان، مستضعف نمی‌جنگید، آنانی که می گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر که اهلش ستمگرند، بیرون ببر، و از جانب خود، برای ما سر پرستی قرار بده، و از جانب خود یار و مددکاری برای ما مقرر کن.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا. [النساء 76]

ترجمه: کسانی که ایمان آورده اند در راه الله می‌جنگند، و آنانی که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند، پس شما با یاران شیطان بجنگید، قطعاً نیرنگ (و نقشه) شیطان ضعیف است.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. التوبه 29

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می دانند، و نه دین حق را می پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ. التوبة 123

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! با کسانی که از کافران که نزدیک شمایند، جنگ کنید، و باید آن ها در شما شدت و درشتی بیابند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است.

آیة های جهاد بسیار اند، اما اینها بعضی از آن بودند که برای شما پیش کردیم، اما در مکاتب سکولار همین جهاد زشت معرفی می‌شود، بسیاری از جاهلان، مجاهدین را بدنام کنندگان اسلام می‌نامند، غافل از اینکه خود شان اسلام را ذلیل و خوار معرفی کردند و تحت تأثیر سکولار ها رفته و کلمات آنها را همانند طوطی که نمی‌داند چه می‌گوید تکرار می‌کنند، والله المستعان. اما کسانیکه می‌خواهند حقیقت مجاهدین خلافت اسلامی را بدانند نباید آنها را از زبان دیگران، و از زبان دلائل دیگران قضاوت کنند، بلکه مجاهدین را از زبان خودشان شناخته و آنها را یکبار از نزدیک دیده و سپس در مورد آنها قضاوت کنند.

به هرصورت، حالا می‌آییم به مکاتب سکولار که چگونه مردم را از جهاد متنفر می‌کنند، قبل از همه اینکه معلمین مکاتب بزرگترین مبلغ دولت های سکولار هستند، قبل از همه اگر هیچ عنوانی هم نباشد، آنها شاگردان را از جهاد و مجاهدین متنفر می‌سازند، چنانکه این موضوعات چشم دید خود ما است، و بر علاوه آنها عناوینی در کتب ها هستند که در مورد ماین ها و خطرات آن صحبت می‌کنند و شاگردان را از جنگ متنفر کرده و به صلح با کفار تشویق می‌کنند.

و همچنان در [ص 93 الی 95 کتاب مدنی صنف 11]، مشکلات اجتماعی را به شاگردان تدریس می‌کنند، و یکی از مشکلات اجتماعی را

نا امنی دانسته اند و عامل نا امنی را دهشت افگنی یا همان تروریسم دانسته اند، که باعث کشتار و تخریب و ویرانی کشور میشود.

در عنوان اگر اندکی تأمل شود دانسته می‌شود که جهاد مجاهدین را در کشور های دموکرات و سکولار دهشت افگنی می‌دانند و آنها را عامل تخریب معرفی می‌کنند، به پل و پلچک ظاهری می‌بینند، اما به ایمان خود نمی‌بینند که اگر با همین ایمان شان بمیرند با کدام حال روبرو خواهند شد، حقًا که الله راست گفته است: وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. یعنی: شرک از کشتن بدتر است.

حکم مکاتب سکولار

حالا که اهداف کفار را در مکاتب سکولار و مفسدات آن را دانستیم و دانستیم که در مکاتب سکولار هر نوع کفر، شرک، الحاد، بدعت و فسق تدریس می‌شود و افکار کفری دموکراسی و وطن‌پرستی و حقوق بشر و غیره همه از همین مراکز نشأت می‌گیرند، لهذا برای جلوگیری از نشر کفر و برای منع کردن عوام مردم، از بین بردن این مراکز کفر لازمی می‌باشد، هرچند مکاتب محل عبادت نیستند و بنام مسجد آباد نمی‌شوند، اما تمام صفات مسجد ضرار را در خود جمع کرده است، به همین علت مکاتب نیز حکم مساجد ضرار را از خود می‌کند.

الله تعالی در مورد مسجد ضرار می‌فرماید: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ ۚ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. التوبة 107

ترجمه: و کسانی که برای زیان رسانیدن (به مسلمانان) و (تقویت کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان، مسجدی ساختند، و (تا) کمینگاهی برای کسانی که از پیش با الله و رسولش مبارزه کرده اند باشد، و البته آن ها سوگند یاد می کنند که قصدی جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم و الله گواهی می دهد که یقیناً آن ها دروغگو هستند.

صفات مسجد ضرار قرار ذیل هستند:

1 - زیان رسانیدن به مسلمانان.

2 - تقویت کفر و دعوت به آن.

3 - تفرقه افکنی میان مؤمنان.

4 - کمینگاه برای دشمنان الله و رسولش.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد مسجد ضرار به صحابه کرام چنین فرمود: انطلقوا إلــى هذا المسجد الظالم أهله فاهدموه واحرقوه. [سیرت ابن هشام]

ترجمه: بروید به این مسجد که مردمش ظالم می باشند، آتش بزنید و ویرانش کنید.

بیایید حالا صفات مسجد ضرار را بر مکاتب سکولار تطبیق دهیم:

نخست: به سبب افکاری که در مکاتب تدریس می‌شوند به مسلمانان ضرر زیاد رسیده است، آنها از توحید محروم شده اند، از آموختن علوم شرعی محروم شده اند، بسیاری از مردم به سبب مکاتب، مساجد و مدارس دینی را ترک کردند و بسیاری از مردم به سبب افکار مکاتب، جهاد و هجرت را ترک کردند و از نظام اسلامی دور شدند و همین وطن‌پرستان فارغ شده از مکاتب در مقابل خلافت جهانی اسلامی مبارزه می‌کنند، خلاصه ضرر های زیادی از جانب مکاتب به مسلمانان وارد شده است.

دوم: این یقینی است که مکاتب سکولار برای تقویت کفر و دعوت بسوی آن ساخته شده اند، دموکراسی، رافضیت، وطن‌پرستی و دیگر عقاید همه کفری هستند و مکاتب به سوی آن دعوت می‌دهند و همچنان وقتی شاگردان فارغ شوند، آنان را به سربازی و ماموریت جذب می‌کنند و با این کار کفار تقویه می‌شوند.

سوم: در مکاتب سکولار افکار مختلف، از جمله تصوف، رافضیت، وطن‌پرستی، دموکراسی و غیره تدریس می‌شوند، لهذا این افکار جاهلی مختلف سبب می‌شود تا مسلمانان متفرق شوند.

چهارم: مکاتب سکولار هر کشور برای سربازان همان کشور یک کمینگاه بزرگ است، چون وقتی عساکر یک دولت وارد یک قریه یا منطقه‌ی دور دست می‌شوند، نخست به مکاتب می‌روند و اگر جلب و جذب هم کنند، در همین مکاتب می‌کنند و همچنان وقتی کفار جهانی نیز به یک منطقه وارد می‌شوند، پس نخست وارد مکاتب می‌شود و آنها همیشه همدردی خود را با مکاتب شریک می‌کنند.

پس تمام صفات مسجد ضرار در مکاتب صدق می‌کند، لهذا حکم آن نیز همان است.

حکم معلمین و کارمندان معارف نظام سکولار طالبان

هرچند بسیاری از مردم برای فریب دادن خود و دیگران مکاتب و ادارات معارف را عام المنفعه حساب می‌نامند، اما اگر کسی تدبر داشته باشد، می‌داند که این ها خاص المنفعه هستند و نفع او جز برای دولت سکولار به کسی نمی‌رسد، چون همه می‌دانیم که مکاتب در تمام کشورها در حقیقت برای خود مامور و کارمند تربیه می‌کنند و مکاتب مراکز تربیت

ماموران برای آینده یک دولت استند و همین شاگردان مکاتب هستند که در مناصب بلند دولتی تعیین می‌شوند و اما اگر کسی مکتب نخوانده باشد، او را در نظام های کفری وظیفه نمی‌دهند، و یا هم اگر کسی در آموزشگاه های شخصی چیزی خوانده باشد و لایق تر از شاگرد مکتب باشد، کسی برایش وظیفه نمی‌دهد، چون او دوازده سال تربیت ذهنی و روحیه وفاداری به وطن سکولار را بدست نیاورده است، پس این مأموران و کارمندان را کسی جز معلم تربیه نمی‌کند.

و مکاتب سکولار مراکز حراست از منافع ملی یک دولت کفری هستند، چنانکه در [ص 5 کتاب مدنی صنف 12]، یکی از وظایف دولت را چنین نوشته اند: حراست از ارزش های ~~دینی~~ و ملی از راه های مختلف؛ مانند: مکاتب، پوهنتون ها و رسانه های جمعی. پس دانستیم که مکاتب در حقیقت برای حراست از منافع دولت ها ساخته شده اند، نه منافع عوام مردم.

و موضوع دیگر اینکه در معارف قوانین چنین میاید: تقویه روحیه اسلامی، وطندوستي، وحدت ملی، حفظ استقلال و دفاع از تمامیت ارضی، حفظ منافع و نوامیس ملی و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی افغانستان. [جرید رسمی/ قانون معارف/ فصل اول/ احکام عمومی/ ماده دوم/ شماره دوم]

و در قانون دیگر چنین نوشته اند: تقویه روحیه احترام به حقوق بشر، حمایت از حقوق زن و دموکراسی و رفع هر نوع تبعیض در پرتو ارزش های اسلامی ... [قانون معارف/ فصل اول/ احکام عمومی/ اهداف تعلیم/ شماره ۵]

پس حالا خود شما بگویید که کسی این قوانین را بپذیرد و سپس آنرا به شاگردان تدریس کند حکمش چه خواهد بود؟ معلمین نخست این همه قوانین را می‌پذیرند و سپس آن را تدریس می‌کنند، و بر علاوه اینها قبلا که هر گمراهی و کفریات را نقل کردیم، همه را معلم تدریس می‌کند نه یک عسکر، لهذا تدریس این مسائل پذیرفتن و رضایت به کفر است و رضایت به کفر و پذیرفتن آن به اجماع علماء اسلام کفر است.

در این مورد بیشتر از این سخن نمی‌زنیم، بلکه در مورد حکم معلمین و کارمندان معارف از لجنه شرعی ولایت خراسان چندین فتواها نشر شده اند، می‌توانید به آن مراجعه کنید، که حکم آنها ارتداد از اسلام است و باید از کار خود دست بردار شوند و به الله توبه کنند، لا حول ولاقوة الا بالله.

آیا دولت خلافت اسلامی مخالف تعلیم است؟

موقف دولت اسلامی در مورد تعلیم آشکار است، دولت اسلامی مخالف مطلق آموزش علوم حرفوی نیست.

اما تعلیم دو نوع است: یکی تعلیم عقاید و مفکوره های سکولاری است و دیگری تعلیم حرفوی و مادی، پس دولت اسلامی مخالف تعلیم عقاید و مفکوره های سکولاری است، نه مخالف تعلیم حرفوی و مادی، هرچند دولت اسلامی تعلیم مختلط سکولاری و حرفوی را نیز جایز نمی‌داند.

پس دولت اسلامی مخالف تعلیم کفری سکولار است، تعلیمی که برای فیصله کردن خلاف دین الله تعالی، سالانه هزاران سارنوال ها تربیه میکند!

تعلیمی که برای ساختن قوانین برخلاف قوانین الله تعالی قانونگذاران، مشرعین، قانون‌مداران و سیاستمداران تربیه میکند!

تعلیمی که عسکر شلیک کننده بر دین الله را تربیه میکند!

تعلیمی که برخلاف قانون و نظام الله تعالی، برای خدمت به نظام سکولاری چنین مفکرین، آگاهان، معلمان، اقتصاد دانان، مدیران، متخصصین استخباراتي و امنیتی، علمای درباری، نویسندگان، شاعران، فعالان مدنی و... تربیه میکنند که در بدل چند دالر ناچیز، شب و روز در پیشرفت ارتداد و کفر و علیه دین الله مصروف مبارزه میباشند.

این آشکار و واضح است که کفار و مرتدین مخالف تعلیم ما هستند، آنها مدارس و مراکز تعلیمی و عقیدوی ما را نمی‌گذارند و بمبارد می‌کنند و نه هم اطفال خود را به آن می‌فرستند و ما هم مراکز تعلیم سکولاری آنها را نمی‌گذاریم و نه هم اجازه می‌دهیم که فرزندان مسلمان به آن بروند. اما روزی هم کسی نگفت که کفار و سکولار ها مخالف تعلیم هستند، اما متأسفانه این اعتراضات همیشه بر مجاهدین وارد می‌گردند، اما کسی که فرق میان علوم سکولاری الحادی و علوم حرفوی و تجربی را بداند هرگز چنین اعتراض نمی‌کند، بلکه از اعمال مجاهدین حمایت خواهد کرد.

پس خلاصه اینکه ما آموختن علوم تجربی عصري و حرفوی را در حدود اسلام جایز می‌دانیم و هیچ مشکلی با آن نداریم.

بدیل مکاتب سکولار چیست؟

شاید با خواندن این رساله، در ذهن شما سوال فوق خطور کرده باشد که بدیل مکاتب سکولار چیست؟

هر چند بحث روی بدیل مکاتب سکولار را میخواهیم در رساله جداگانه به نصرت و توفیق الهی روی بحث بگیریم چرا موضوع مهم و قابل شرح بیشتر است ولی مشت نمونه خراوار از بحث بالای

موضوع بدیل مکاتب سکولار را اینجا ذکر کرده تا هر فرد مومن مسؤلیت خویش را در قبایل قضیه فوق درک کرده و عملاً دست بکارشود.

در این مورد باید گفت که قبل از همه باید در پی بدیل نظام سکولار باشیم، که آن خلافت اسلامی است، بدون نظام خلافت تمام تلاش های مسلمانان غیر مؤثر و حتی بی فایده است، چون اگر نظام های سکولار حاکم باشند، ممکن کسی به شکل شخصی و فقط برای خود دست آورد و پیشرفت داشته باشد، اما مسلمانان هرگز نمیتوانند به شکل اجتماعی زیر سایهی نظام سکولار پیشرفت کنند، چون مصالح مسلمانان و سکولار ها از هم بسیار تفاوت دارند دارند، بلکه مصالح هر دو مخالف یکدیگر هستند و آنها نمیگذارند که خلاف مصالح شان عمل شود، به همین علت لازمهی نخست اینست که به خلافت اسلامی دست یاری داده و مشترکانه نظام های سکولاری از بین ببریم .

حالا به اصل سوال برمیگردیم اینکه بدیل مکاتب سکولار، نصاب تعلیمی خلافت اسلامی است، لله الحمد دولت اسلامی با سکولار ها در تمام أبعاد مبارزه میکند و بدیل هر نظام آنها را ارائه کرده است، از جمله نظام سیاسی، نظام حربی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی

،نظام قضایی و بر علاوه‌ی اینها بدیل نظام تعلیمی آنها را نیز ارائه کرده است و در بسیاری از مناطق تحت سیطره‌ی دولت اسلامی عملاً تطبیق شده و تطبیق میشود، حالا میخواهیم اندکی در مورد مزایای نظام تعلیمی خلافت اسلامی برایتان معلومات دهیم:

در نصاب تعلیمی دولت خلافت اسلامی بر عقیده‌ی صحیح بر اساس قرآن و سنت ترکیز بیشتر شده است و هیچ چیزی از فرق های باطله همچون رافضیت و تصوف و غیره نقل نشده است .

دولت خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود قرآن و احادیث صحیح را معیار علوم قرار داده است، چون قرآن و سنت صحیح ثابت است و هیچ چیز مخالف آن بوده نمیتواند، اما علم بنابر تجارب متغیر و قابل چرخش است.

نصاب تعلیمی خلافت اسلامی نصاب نیست که در آن سال های از فصل جوانی و موسم بهار یک طفل مومن و مسلمان ظایع شود طوریکه سال های سال عبث در مکاتب سکولار ها عمر طلایی اطفال ما گروگان گرفته شده که در اکثریت از مکاتب فارغین سال دوازدهم آن نیز از املاء درست برخوردار نیستند .

خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود به شاگردان هم علم و هم حرفه میآموزاند که بعد از فراغت یک شاگرد میتواند توسط حرفهی خود روزی حلال بدست بیاورد و محتاج ماموریت و وظایف در دولت و نظام ها نباشد .

دولت خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود بسیاری از مسائل مضامین بیولوژی، جغرافیه ،کیمیا و غیره را از قرآنکریم ثابت میکند، نه از تجارب کفار .

خلافت اسلامی در نصاب خود مقدمات و تشریحات اضافی را از علوم برداشته و اصل موضوع را تدریس میکند و بر علاوهی آن تا آخرین حد موضوعات را آسان ارائه کرده است . خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود شاگردان را بر اساس اخوت اسلامی تربیه میکند ،نه وطنیت، قومیت و غیره .

خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود نظام های کفری دموکراسی، کمونیزم و غیره را منحیث نظام معرفی نکرده بلکه آن را منحیث طاغوت معرفی کرده است .

خلافت اسلامی برای طبقهی ذکور و اناث در مکان های جداگانه و بر اساس احکام شریعت تدریس میکند .

خلافت اسلامی در نصاب خود تاریخ کفار را مختصر روی بحث گرفته و آنان را توصیف نکرده است، بلکه جهل شان را آشکار کرده است و تلاش کرده تا تاریخ درخشان اسلامی را به گونهی درستش به شاگردان برساند .

خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود در مظامین ادبیات شاعران جاهل را معرفی نکرده بلکه شاعران مومن و مجاهد را مختصرا معرفی کرده و ترکیز بر دستور زبان، املاء، انشاء و انواع و اقسام شعر و نثر کرده است .

خلافت اسلامی در نصاب تعلیمی خود تربیت بدنی را نیز وارد کرده است که بر اساس آن یک شاگردان را آموزش نظامی نیز میدهد .

ترکیز بیشتر خلافت اسلامی در نصابش بر علوم اسلامی است، که بر اساس آن یک شاگرد بعد از فراغت بر بسیاری از مسائل دین با دلائل آگاه میباشد .

بر علاوه اینها مزایایی دیگر نیز دارد، اما حالا بعضی از صفَات داخل کتب را برایتان تقدیم میکنیم:

الآدابُ الشَّرعيَّة

للصّفّ الأوّل المتوسط

الفصل الدراسي الأوّل

عن سهلِ بنِ سعدٍ الساعديِّ رضيَ اللّه عنه أن رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله وسلم قال: «رباطُ يومٍ في سبيلِ اللّه خيرٌ منَ الدُّنيا وما عليها» متفق عليه



طبعة ابتدائيّة

الدرس الأول

أولياء الله، وأولياء الشيطان

الأهداف

1- أن يذكر الطالب أموراً أكرم الله تعالى بها بني آدم عليه السلام.

2- أن يسرد الطالب فعل إبليس عندما أمره الله تعالى بالسجود لآدم عليه السلام.

3- أن يبين الطالب أسباب عدم سجود إبليس لآدم عليه السلام.

قال تعالى: ﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ ۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ ۚ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ ﴾ [الكهف:50].

في هذه الآية الكريمة يبين الله تعالى لنا عظيم فضله وإحسانه على آدم وذريته، حيث أمر الله تعالى الملائكة الكرام المطهرين أن يسجدوا لأبينا آدم –عليه السلام– تشريفاً وتحية، وليس سجود عبادة.

فاستجاب الملائكة لأمر الله تعالى فسجدوا له وحيّوه وأكرموه، إلّا إبليس فإنه كان مغروراً قد امتلأ غيظاً وحقداً وحسداً على أبينا آدم عليه السلام، فأبى أن يسجد واستكبر عن طاعة الله، فلعنه الله وطرده وأبعده.

ثم يخاطب الله عباده، كيف تعصوني وتشركون بي وأنا ربكم خلقتكم وأكرمتكم؟

وكيف تطيعون الشيطان، في معصيتي، فتتبعونه في الشرك والبدع والمعاصي، وهو عدوٌّ لكم يريد هلاككم، ويريد أن تكونوا معه في النار يوم القيامة.

وفي آية أخرى قال تعالى: ﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا۟ ٱلشَّيْطَٰنَ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ ٱعْبُدُونِى ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ ﴾ [يس:60-61].

7

من فوائد الدرس

1- إنّ الله تعالى كرّم بني آدم، وسخر لهم كل شيء، وأمرهم بعبادته.

2- إنّ الشيطان هو عدونا الأكبر، فيجب أن نعاديه ولا نطيعه.

3- إن الصراط المستقيم هو عبادة الله.

4- إن عبادة غير الله كفر وضلال.

الأسئلة التقييمية

السؤال 1 اقرأ الآية الكريمة ثم أجب:

قال تعالى: ﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ ۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ ۚ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ ﴾ [الكهف:50].

أ- بماذا أمر الله تعالى ملائكته؟

ب- ما نوع السجود في الآية؟

ج- من استجاب لأمر الله ومن الذي عصى؟

السؤال 2 ما هو الفرق بين أولياء الله، وأولياء الشيطان؟ أيدّ إجابتك بدليل؟

السؤال 3 اذكر الفوائد المُستقاة من هذا الدرس؟

8

الدرس الحادي عشر

التنفير من الفحش

الأهداف

1- أن يذكر الطالب الأدلة على التنفير من الفحش.

2- أن يبين الطالب أثر الكلمة الطيبة والكلمة الخبيثة على القلب.

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): (إِنَّ الْفُحْشَ، وَالتَّفَحُّشَ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ، وَإِنَّ خَيْرَ النَّاسِ إِسْلَامًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا) رواه أحمد.

اللسان لحمة صغيرة ولكن خطرها وأثرها عظيم في حياة الإنسان الدنيوية والأخروية.

فاللسان أداة تفصح عن أخلاق الإنسان، وتعبر عن سلامته ونزاهته، أو عن خبثه وفساده.

الكلام الطيّب يُلين القلوب، ويورث المحبة، وينشر المودة، وصاحبه محبوب مرغوب في مجالسته، يأنس الناس بقربه.

الكلام البذيء، والفاحش، يقسي القلوب، ويورث البغضاء، وينشر العداوات، وصاحبه بغيض لا يرغب الناس في مجالسته، ولا السماع منه، ويبتعدون عنه.

ولقد حذرنا النبي (صلى الله عليه وسلم) من خطر اللسان، وأخبرنا أنه من أكثر أعضاء الإنسان خطراً عليه، وأكثرها تسبباً في دخول النار، قال (صلى الله عليه وسلم): (وهل يكب الناس في النار على مناخرهم إلا حصائد ألسنتهم) رواه الترمذي.

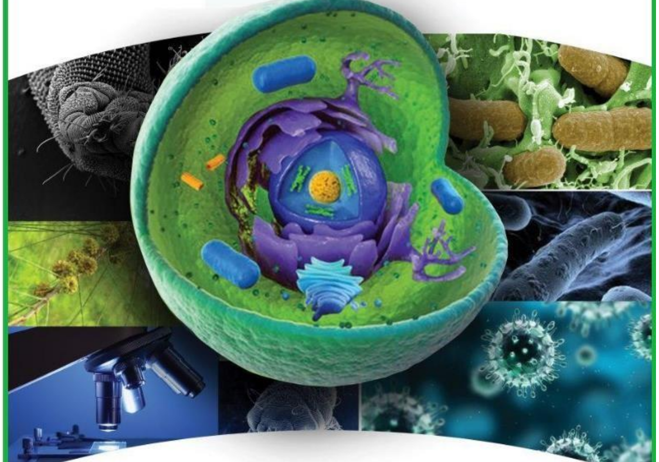
وسئل عن أكثر ما يدخل الناس النار، فقال: (الفم والفرج) رواه أحمد والترمذي.

28

الأحياء

الفصل الدراسي الأول

للصفّ الأوّل المتوسط



طبعة ابتدائيّة

الوحدة الأولى – علم الأحياء وفروعه

المقدمة

قال تعالى ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ 1 خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ 2 اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ 3 الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ 4 عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾

سورة العلق الآيات [1–5]

الأهداف 1

ان يكون الطالب قادرا على ان:
- يعرف علم الأحياء.
- يعدد أقسام المخلوقات الحية.
- يعدد فروع علم الأحياء ويوضح مفهوم كل علم.

لم تتبلور الخطوط الواضحة لعلم الأحياء إلا بعد أن تم اكتشاف المجهر البسيط في عام (1876)م، حيث أدى ذلك الى معرفة التركيب الدقيق لمكونات الخلية والبكتيريا واكتشاف الفيروسات. ان أصل كلمة علم الأحياء biology هو لاتيني مؤلف من مقطعين هما (bio) وتعني حياة و(logy) وتعني علم. وهذا العلم يهتم بدراسة المخلوقات كافة (النباتات والحيوانات).

فروع علوم الحياة

قال تعالى: ﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ سورة الذاريات الآية 21

تم تقسيم علم الأحياء الى علوم أساسية وأخرى فرعية (ثانوية) منها:

1ـ علم النبات

علم يدرس الشكل الخارجي والتركيب الداخلي وتكاثر وتوزيع النباتات ومن فروعهِ:

10

الوحدة الأولى – علم الأحياء وفروعه

أ. علم المظهر: يهتم بدراسة المظهر الخارجي والتشابه والاختلاف بين الأوراق والسيقان والأزهار.

ب. علم التشريح: يقوم بدراسة الأنسجة الداخلية للنباتات.

ج. علم الفسلجة: يدرس وظائف الأعضاء النباتية كالتنفس وامتصاص الماء والأملاح.

د. علم التصنيف: يدرس التشابه بين النباتات مستنداً على المظهر الخارجي والتركيب الداخلي.

هـ. علم البيئة: يهتم بدراسة العوامل المؤثرة على انتشار النباتات وعلاقتها مع بعضها.

2ـ علم الحيوان

يدرس الحيوانات من حيث شكلها الخارجي وتركيبها الداخلي وتكاثرها وتوزيعها ومن فروعهِ:

أ- علم الفسلجة: علم يهتم بدراسة وظائف أعضاء جسم الحيوان.

ب- علم الأجنة: يهتم بنشوء الأجنة و تكوينها والمقارنة بينها.

ج- علم الحشرات: يدرس الحشرات من حيث التصنيف والتكاثر والفسلجة والوراثة والبيئة وغيرها.

د- علم الأنسجة: علم يختص بدراسة الأنسجة الحيوانية وأنواعها.

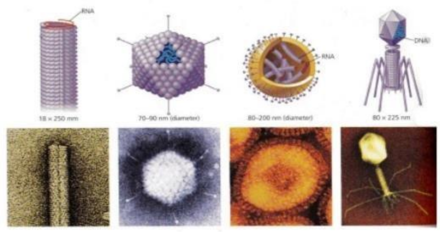
هـ- علم الخلية: علم يدرس كل ما يتعلق بتركيب ووظائف أجزاء الخلية الدقيقة.

و- علم الوراثة: يدرس انتقال الصفات الوراثية من الأبوين إلى الأبناء.

ز- علم البيئة: علم يهتم بدراسة بيئة المخلوقات الحية وعلاقتها بين أنواع الأحياء المختلفة.

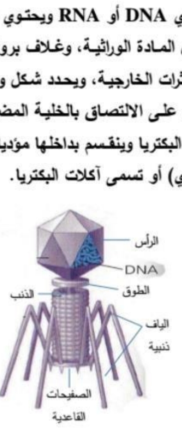
11

الوحدة الثالثة – تصنيف المخلوقات الحية



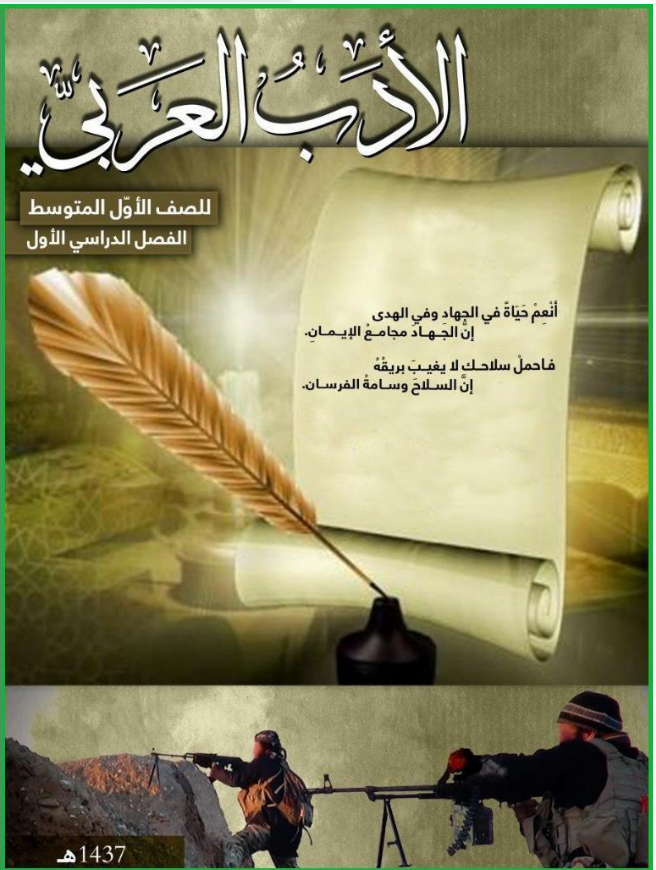
شكل (15) يوضح أنواع الفيروسات

ويتركب الراشح من الحامض النووي DNA أو RNA ويحتوي على عدة جينات أو مئات من الجينات تحمل المادة الوراثية، وغلاف بروتيني يحيط بالحامض النووي ويحميه من المؤثرات الخارجية، ويحدد شكل وحجم الراشح ويمتلك زوائد (الياف ذنبية) تساعد على الالتصاق بالخلية المضيفة. الشكل (16) يمثل الراشح المهاجم لخلايا البكتريا وينقسم بداخلها مؤديا الى تدميرها ويسمى هذا الراشح (البلعم البكتيري) أو تسمى آكلات البكتريا.



شكل (16) يوضح المظهر الخارجي لفيروس البلعم البكتيري

55



عدد الحصص 1

مفهوم الأدب وأقسامه

الأهداف

1. أنْ يُعرِّف الطالب الأدب.
2. أنْ يستعرضَ الطّالبُ تطور كلمة الأدب عبر العصور.
3. أنْ يُقسّم الطّالبُ الأدب على أقسامهِ الرئيسة.

الأدب: هو كل كلام عبّر عن معنى من معاني الحياة، وجلّى صورةً من صورها بأسلوبٍ جميل ولفظٍ بديع، فتثيرُ معانيه العاطفة، وتستثير بلاغته الإعجاب. فالكلام لا يكون أدباً إلّا إذا اشتمل على معانٍ تستميلُ عواطفَ القارئ والسامعِ، وعلى ألفاظ جميلة تُؤدّى بها هذه المعاني والأفكار، لتُلائم الذوق، وتوافق الفطرة، وتؤثر في النفس.

وتأتي جودةُ الأدبِ من حسن المعاني، واختيار ما يتصل منها بالموضوع وما يناسبه بدقة، وبروعة الترتيب، وجمال الألفاظ، ومُلاءمةِ الأساليبِ بين الألفاظ والمعاني، ومتى كان الكلام جيداً على هذا النحو فهو الذي نُسميه أدباً.

وقد عُرِفت كلمة أدب قبل ظهور الإسلام، ولكنّ دلالتها كانت ماديّةً، إذ كانت تعني المأدُبةَ التي يُقدَمُ فيها الطعام، ولا تخرج عن هذا المعنى، وعندما جاء الإسلام تحوّل معنى كلمة أدب من المعنى الماديّ المحسوس إلى المعنوي، والتي تعني الأخلاقَ الكريمةَ والحميدةَ.

أما كلمة (أدب) في العصر الأموي فقد كانت تُطلق على المعنى التعليمي والتأديبي للناشئين من حفظ القرآن الكريم والأحاديث النبوية ورواية أشعار العرب وأخبارها وأيامها وأنسابها، وكان الذي يتصدّى لتعليم هذه العلوم يسمى (بالمؤدّب).

وفي العصر العباسي أصبحت كلمة (أدب) مستقرة للدلالة على الجيّدِ من الكلام شعراً كان أم نثراً، حتى صارت كلمة الأدب مستقرّةً في العصور المتأخرة والعصر الحديث حتى يومنا هذا.

7

وفي العصر الحديث ومع ظهور حركة التجديد والجهود الحثيثة في تحديد المصطلح أصبح الأدب واسعاً ومتشعباً بفنونه وأساليبه، ولكنّ الدارسين مازالوا على إجماعهم بانقسامه إلى قسمين رئيسين هما:

1. الشعر: وينقسم بدوره إلى قسمين هم:
   أ. الشعر العمودي (شعر الشطرين).
   ب. شعر التفعيلة (الشعر الحر).
2. النثر: ويشمل الخطابة والوصايا والأمثال والمقامة والرسائل والقصة والرواية والمسرحية إلى غير ذلك من ألوان الأدب القديم والمعاصر.

المناقشة

1. ما تعريفُ الأدب؟
2. ما أقسام الأدب الرئيسة؟
3. من أين تأتي جودة الأدب؟
4. وضّح كيف تحولت دلالة كلمة الأدب عبر العصور وصولاً إلى العصر الحديث.

8

فيوم بُعِثَ النبيُّ ﷺ أسلم أغلبهم، فكان منهم حسّان وكعب ولبيد والخنساء وغيرهم كثير.

عصر صدر الإسلام:

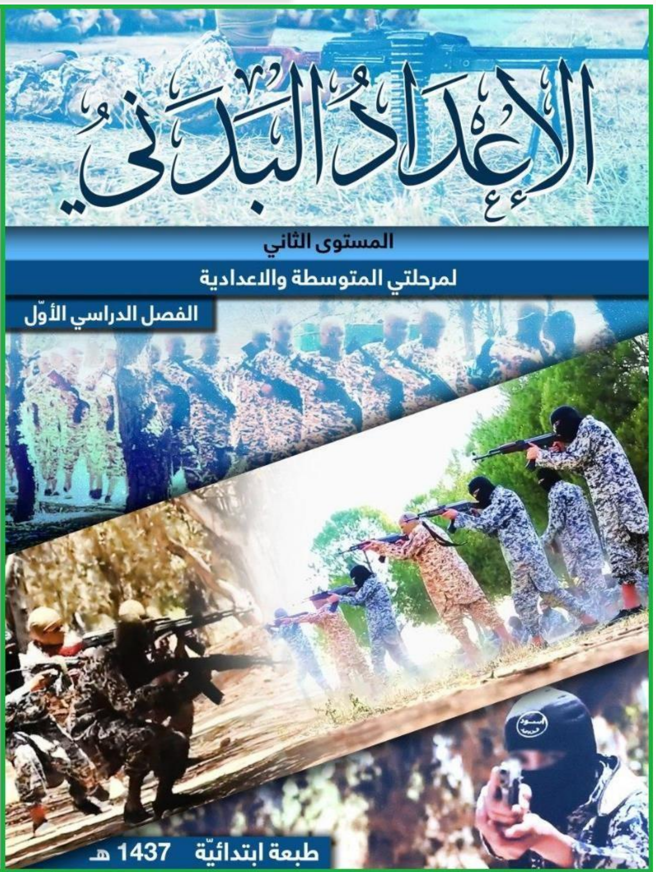
يبدأ هذا العصر بظهور الدين الإسلامي، وينتهي بقيام الدولة الأموية سنة 41 للهجرة ولهذا العصر شعراؤه الملتزمون بالقيم الجديدة التي جاء بها الإسلام، والمدافعون عنه، والمؤمنون برسالة نبينا محمد ﷺ ومن هؤلاء الشعراء حسّان بن ثابت شاعر الرسول ﷺ وكعب بن زهير، وعبد الله بن رَوَاحة، ولبيد والحطيئة وهم من الشعراء المخضرمين أي الشعراء الذين عاشوا عصرين هما الجاهلي وصدر الإسلام وقالوا الشعر في العصرين، ومن أشعارهم في الدفاع عن الإسلام وهجاء أعدائهِ قول حسّان بن ثابت:

ومَنْ يهجوا رسولَ اللهِ مِنكم ... ويمدحهُ وينصرهُ سواءُ
فإنَّ أبي ووَالِدَهُ وعِرْضِي ... لِعِرْضِ مُحمَّدٍ منكم وِقاءُ

وفي هذا العصر ظهر شعر الجهاد والفتوحات الإسلامية. هذا في مجال الشعر، أما النثر فقد نال عناية كبيرة وازدهرت فنونه بسبب ظهور الخطابة الإسلامية بما فيها خطب الرسول فضلاً على أحاديثهِ ووصاياه، وخطب الخلفاء الراشدين، وخطب القادة ووصاياهم.

ويمكن القول إنَّ القرآن الكريم كان العامل الأساس لنشأة النثر الفنيّ في الأدب العربي. وقد دفع القرآن العرب إلى العناية بعلومٍ شتّى كـ (النحو والصرف والبيان والتفسير والفقه والتاريخ وسائر العلوم اللسانية والشرعية) التي تكوّنَتْ منها الثقافةُ الإسلاميّةُ.

20





خطة الدرس رقم 1

الزمَنَ : 45 دقائق
عدد الحصص : 2
الأدوات :
ساحة مَنَاسبة.
شواخص.
ساعة توقيت

الأهداف :
أنَّ يبين الطالب أهميةِ التمارين السويدية للجسم.

الجزء الإعدادي
10 دقائق

الإحماء

يقوم المعلم بإعطاء تمَّارين الإحماء الموجودة في صفحة 5 للطَّلبة قبل البدأ بإعطائهم الجزء الرئيس مَنَّ الخطة لتجنَّب الإصابة .

الجزء الرئيس 30 دقائق

- الهرولة لمدَّة 5 دقائق .
- المشي السريع لمدَّة 5 دقائق .
- أختبار قدرة الطالب .
- تمارين دفع : أقصى عدد ممكن في دقيقتين.

14



البندقية الخفيفة

البندقية الخفيفة الكلَاشنكوف

نبذة تاريخية على البندقية

هو سلاح فرديِ يرمي دراكاً و رشّاً و يستعمل للاشتبكات القريبة جُرِّبَ لأوّل مرّة في عام 1947 و كأنَّ اسمه العلمي (47KA) وفي عام 1950 بدأ أنَّتاج هذه البندقية بكميّات كبيرة، وفي عام 1955 أدخل هذا السلاح للخدمة في الجيش الروسي كسلاح فردي رئيسي لأفراد المشاة

ويعتبر هذا السلاح مَنَ أفَضل أسلحة الاقتحام الآلية مَنَّ حيثُ القوّة و التحمّل لذلك تجده يستخدم مَنَ قَبل أكثر مَنَ أربَعين جيشاً نظامَياً في العالم و مَنَّ اكثر الحركات الثورية و الجهادية لكفاءته ومتأنّته مع كثرة استخدامه و عمره الطويل

و هو سلاح روسي الصنع و كثير مَنَ دَول العالم تقوم بصناعته مثل رومأنَّية و بلغارية و البرتغال و كورية الشمالية و الصَين و إيرأنَّ و السعودية و باكستأنَّ و ألمانيا و غيرها

AK47

AKM

AKM
بأخمص حديدي قابل للطي

38



قواعد التنشين

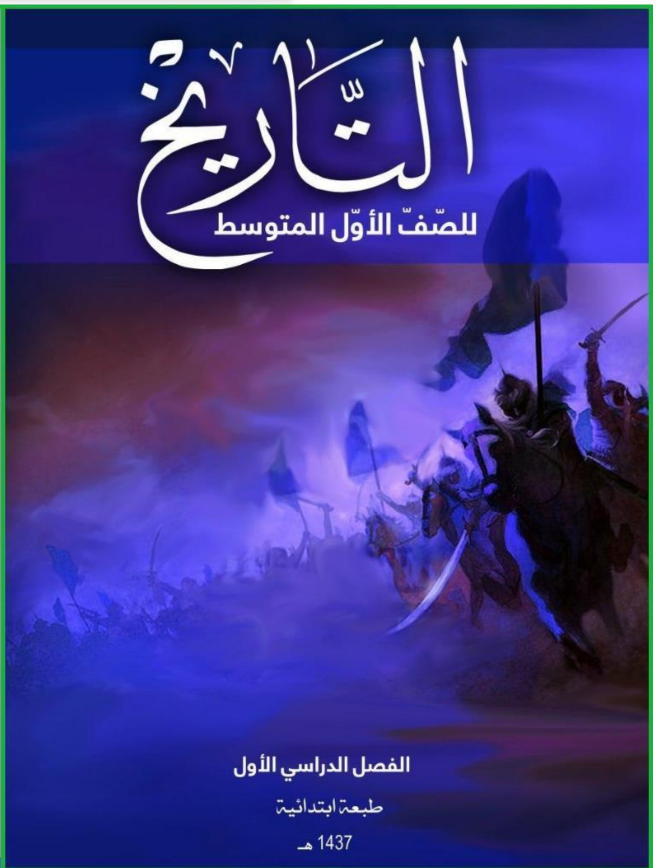
قواعد التنشين

1- تقدير المسافة بينك و بين الهدف و ضبط المسافة على مسطرة المسفات
2- إمساك السلاح جيّداً بحيثُ تكوّن متمَكّناً منه
3- التنشين على الهدف بحيثُ تكوّن الشعيرة في منتصف الفريضة على نفس مستوى الارتفاع في منتصف الهدف
4- حاول أنَّ تكتمَ نفسك و لكن بدون تكلّف
5- اعصر الزناد عصراً خفيفاً حتى تخرج الطلقة و أنَّت لا تشعر و لا تنتش
6- لاتنتظر خروج الطلقة
7- لاتمَسك السلاح بشدة (عدم التشنج)
8- يكون التنشين بالعين اليمنى لمَن يًرمي باليد اليمنى و التنشين بالعين اليسرى لمَنَّ يرمي باليد اليسرى

وضعيات الرماية

1- واقفاً
2- جاثياً
3- مرتكزاً
4- منبطحاً

48



أحوال العالم قبل البعثة النبوية الشريفة

اولا: كيف بدأ الشرك بين الناس؟

وردت في الكتاب والسنة إشاراتٌ عديدة تدلُ على الطرائق التي استعان بها الشيطان لزرع الشرك في نفوس الناس، ومن ذلك قوله تعالى: ﴿ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾ ﴾. سورة نوح قال ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا في تفسير الآية: «صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي العَرَبِ بَعْدُ, أَمَّا وَدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَأٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لِآلِ ذِي الكَلَاعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فلما هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلى قَوْمِهِمْ، أَن انْصِبُوا إِلى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَاباً وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ العِلْمُ عُبِدَتْ» (1).

وروى البخاري عن أُمِّ سَلَمَةَ أنها ذَكَرَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَنِيسَةً رَأَتْهَا بِأَرْضِ الحَبَشَةِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ، فَذَكَرَتْ لَهُ مَا رَأَتْ فِيهَا مِنَ الصُّوَرِ، فَقَالَ رسول اللَّهِ ﷺ: «أُولَئِكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ العَبْدُ الصَّالِحُ، أَوِ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِداً، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، أُولَئِكَ شِرَارُ الخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ»(2).

يُستخلَصُ من هذه الأدلّة عبرةٌ عظيمةٌ، وهي أنَّ إحدى سُبل الشيطان في إدخال الشرك إلى نفوس الناس هو تزيينه لهم تعظيم الأضرحة والقبور والمشاهد، حتى إذا طال

(1) صحيح البخاري، الحديث رقم (4920).
(2) صحيح البخاري، الحديث رقم (434).

10

عصر بعثة النبيّ محمّد ﷺ

المحور الأول: تمهيد عن حياة الرسول ﷺ قبل البعثة

عدد الحصص 3

الأهداف

1. أن يذكر الطالب نسب رسول الله ﷺ.
2. أن يعدِّد الطالب صفاتِ رسول الله ﷺ قبل البعثة.
3. أن يلاحظ الطالب حكمة النبي ﷺ في إرضاء القبائل في حادثة وضع الحجر الأسود.

أولا: اسمه ونسبه الشريف

هو محمّدُ بنُ عبدِ الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كِلاَب بن مرّة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. وكان عدنان من ولد إسماعيل الذبيح رسول الله، ابن إبراهيم خليل الله ورسوله، صلّى الله على جميع رسله وأنبيائه.

وأمه:

آمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة، وزهرة أخو جد النبي ﷺ.

ثانيا: مولده صلى الله عليه

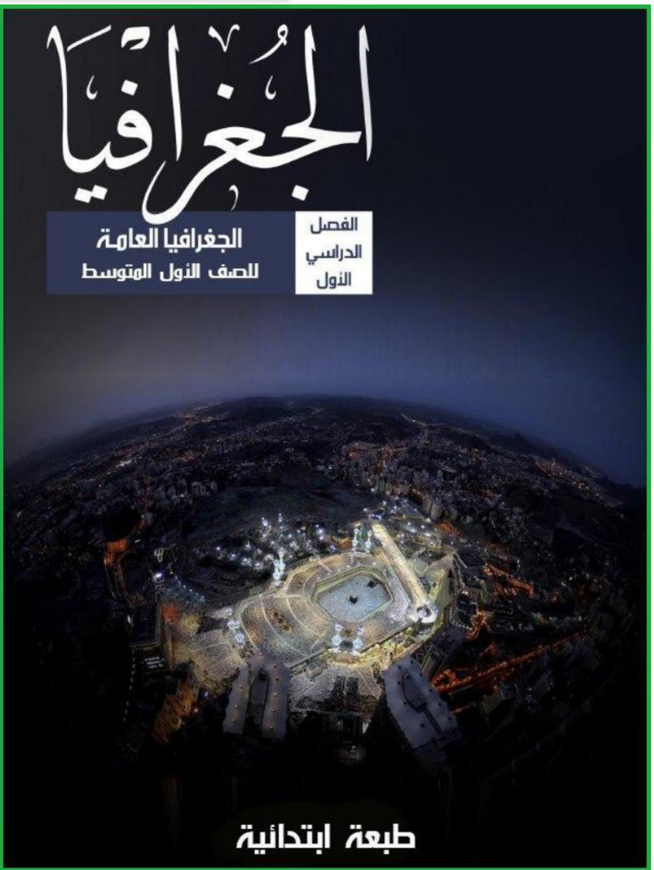
في مكّةَ بوادٍ غير ذي زرعٍ ولد الرسول محمّد ﷺ، وكان مولده عام الفيل. وعام الفيل هو العام الذي حاول فيه أبرهةُ الحبشي أنْ يهدمَ الكعبةَ بيت الله الحرام فردَّهُ الله وحمى بيته. وكان ذلك تقريباً عام 570 من ميلاد السيد المسيح عليه السلام .

16

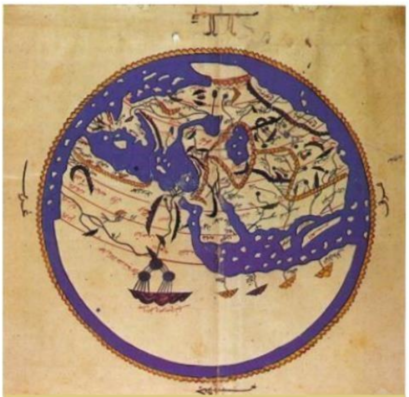
خالد حتى جاء به على رسول الله ﷺ، فحقن له دمه. وصالحه على الجزية، ثم خلّى سبيله. فرجع إلى قريته. وأقام الرسول ﷺ عشرين ليلة يقصرُ الصلاة، وهرقل يومئذ بحمص. ثم انصرف رسول الله ﷺ بالمسلمين إلى المدينة. وكانت غزوة تبوك آخر غزوة غزاها رسول الله ﷺ بنفسه. وأنزل الله فيها سورة براءة. كانت تسمّى في زمان النبيّ ﷺ وبعده " المبعثرة " لمّا كشفت من سرائرِ المنافقين وخبايا قلوبهم.



85



استعمل علماء المسلمين آنذاك الحسابات الرّياضيّة، واتّخذوا من نجم الدُّبّ القطبيّ أساساً لتلك الحسابات، كما اعتمدوا وحدة قياس خاصّة بهم عرفت بـ(الميل العربيّ) بدلاً من الميل اليونانيّ الذي شاع استعماله آنذاك، وتوصّلوا إلى أنّ محيط الأرض كان بحدود (20400) ميل عربيّ، أي بحدود (40000) كيلومتر، وهذا أقرب إلى المتوسّط الفعليّ لمحيط الأرض البالغ (40,041.47 كم)، ونتيجة لذلك تطوّرَ علم الخرائط، فظهرت الخرائط الإقليميّة. ويُعَدُّ عالم الرّياضيّات (المروزيّ) أوّل من أدخل نظام الهندسة الكرويّة وطُرُق إسقاط الخرائط.



الشّكل (1) خارطة الإدريسيّ

ثانيا: الأرض:

تأتي بالمرتبة الثّالثة من حيث بعدها عن الشّمس، ولهذا الموقع أهمّيّة بالغة إذ تصلنا الحرارة والضّوء منها، وللأرض قمرٌ واحد يدور حولها يستغرق في دورته نحو 28 يوماً، ويُعدُّ هذا الدّوران الأساس الذي يعتمد عليه التّقويم الهجريّ، فمن خلاله يَعرِف المسلمون مواقيت حَجّهم وصومهم وإفطارهم ونُسكهم أثناء السّنة الهجرية.

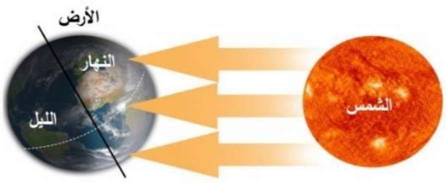
1ـ شكل الأرض:

تتميّز الأرض بشكلها البيضويّ (الكُمَّثريّ) أو القريب من الكرويّ، ويتجلّى ذلك في قوله تعالى: ﴿ وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ ﴾ الحج: 27. فقوله سبحانه ((عَمِيقٍ)) يدل على كروية الأرض ولم يقل سبحانه ((بعيد))يلاحظ الشّكل (12) الذي يدلّ على بيضويّة الأرض، وهناك شواهد أخرى وتقدّر مساحة سطح الأرض بنحو 510 كم^2.

قَالَ تَعَالَىٰ:

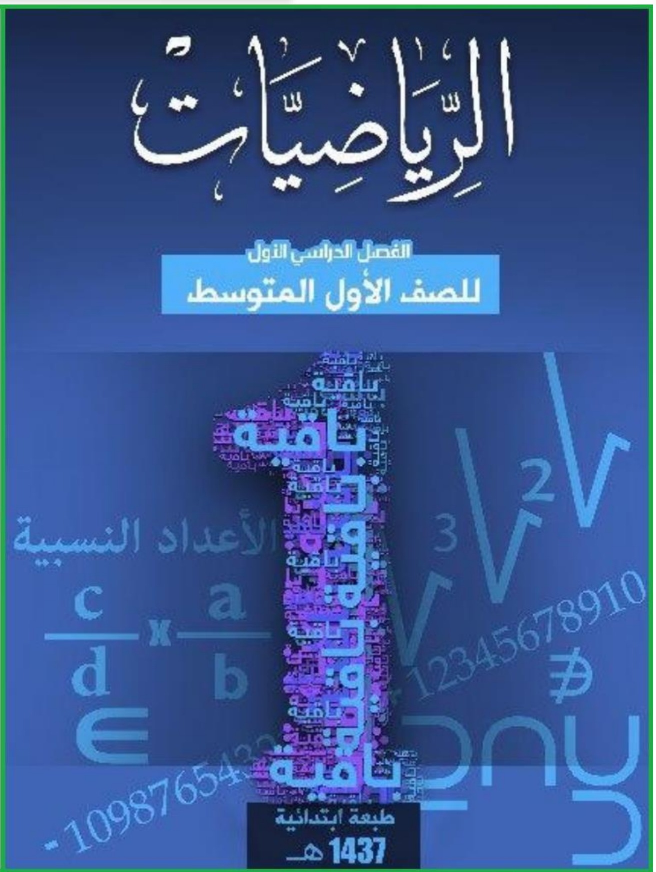
﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴾

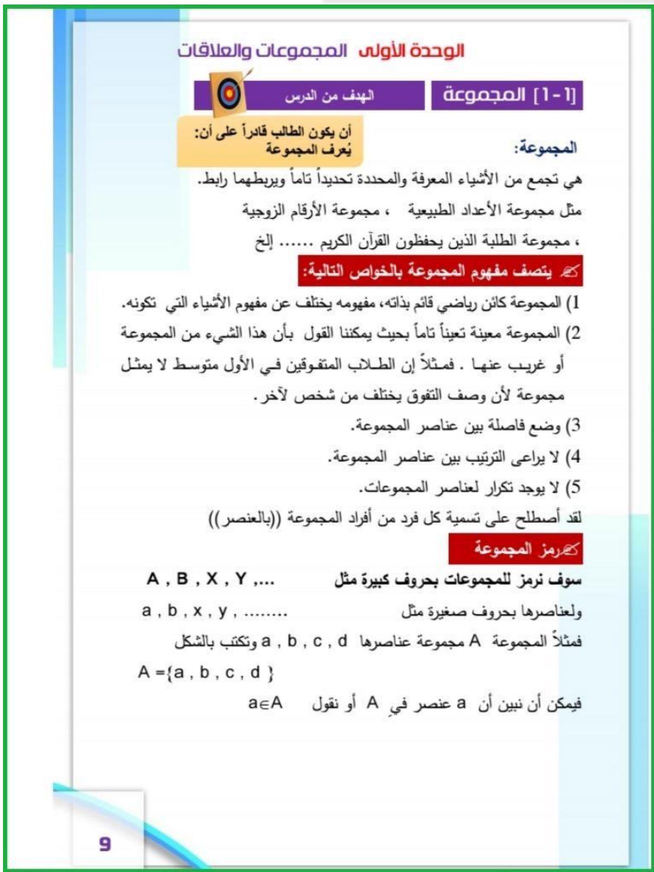
سورة الزمر: 5



الشّكل (13) الحركة اليوميّة للأرض، تعاقب الليل والنّهار

ب- **الحركة السّنويّة:** هي دوران الأرض حول نفسها وحول الشّمس بمدار ثابت وبسرعة واحدة لتتمّ دورتها الكاملة لمدّة سنة واحدة، وينتج عن تلك الظّاهرة تعاقب الفصول الأربعة (الشّتاء، والرّبيع، والصّيف، والخريف). كما في الشّكل (14)





الوحدة الأولى المجموعات والعلاقات

[1-1] المجموعة — الهدف من الدرس

أن يكون الطالب قادراً على أن:
يُعرف المجموعة

المجموعة:
هي تجمع من الأشياء المعرفة والمحددة تحديداً تاماً ويربطهما رابط.
مثل مجموعة الأعداد الطبيعية ، مجموعة الأرقام الزوجية
، مجموعة الطلبة الذين يحفظون القرآن الكريم ...... إلخ

يتصف مفهوم المجموعة بالخواص التالية:

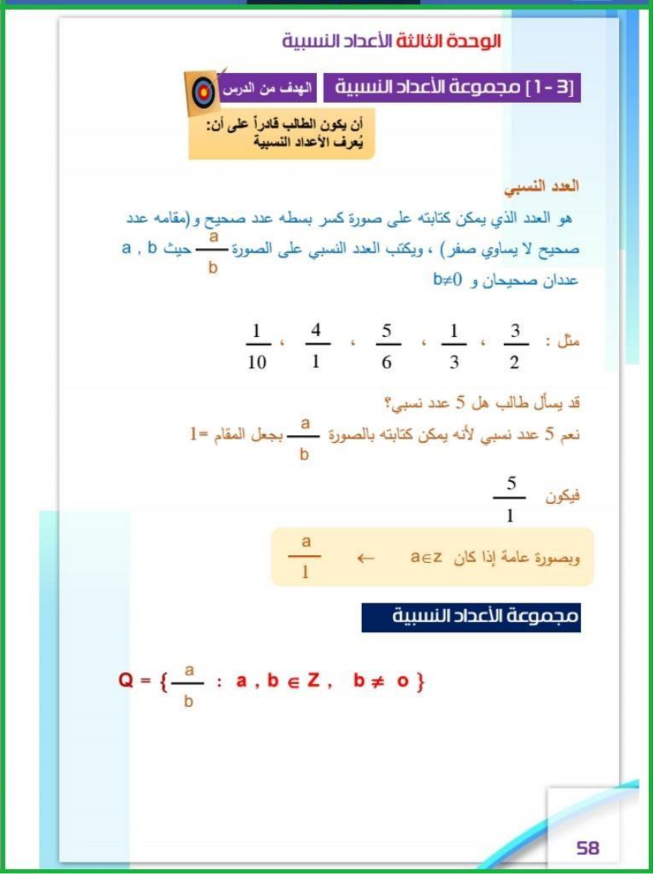
1) المجموعة كائن رياضي قائم بذاته، مفهومه يختلف عن مفهوم الأشياء التي تكونه.
2) المجموعة معينة تعيناً تاماً بحيث يمكننا القول بأن هذا الشيء من المجموعة أو غريب عنها . فمثلاً إن الطلاب المتفوقين في الأول متوسط لا يمثل مجموعة لأن وصف التفوق يختلف من شخص لآخر .
3) وضع فاصلة بين عناصر المجموعة.
4) لا يراعى الترتيب بين عناصر المجموعة.
5) لا يوجد تكرار لعناصر المجموعات.

لقد أصطلح على تسمية كل فرد من أفراد المجموعة ((بالعنصر))

رمز المجموعة

سوف نرمز للمجموعات بحروف كبيرة مثل A , B , X , Y ,...
ولعناصرها بحروف صغيرة مثل a , b , x , y , ...
فمثلاً المجموعة A مجموعة عناصرها a , b , c , d وتكتب بالشكل
A ={a , b , c , d }
فيمكن أن نبين أن a عنصر في A أو نقول $a \in A$

9



الوحدة الثالثة الأعداد النسبية

[3-1] مجموعة الأعداد النسبية — الهدف من الدرس

أن يكون الطالب قادراً على أن:
يُعرف الأعداد النسبية

العدد النسبي

هو العدد الذي يمكن كتابته على صورة كسر بسطه عدد صحيح و(مقامه عدد صحيح لا يساوي صفر) ، ويكتب العدد النسبي على الصورة $\frac{a}{b}$ حيث a , b عددان صحيحان و $b \neq 0$

مثل : $\frac{3}{2}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{5}{6}$ ، $\frac{4}{1}$ ، $\frac{1}{10}$

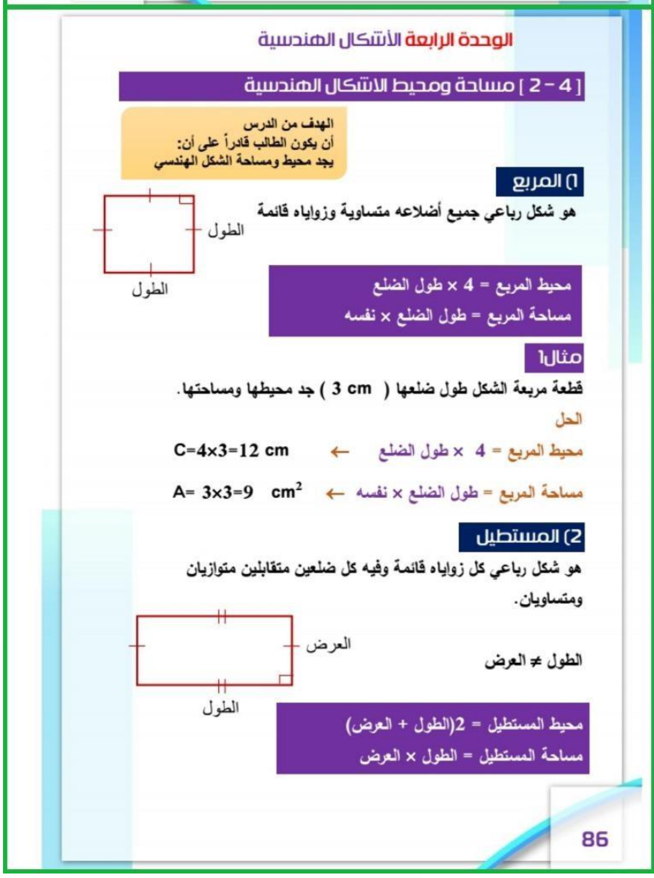
قد يسأل طالب هل 5 عدد نسبي؟
نعم 5 عدد نسبي لأنه يمكن كتابته بالصورة $\frac{a}{b}$ بجعل المقام =1
فيكون $\frac{5}{1}$

وبصورة عامة إذا كان $a \in z$ ← $\frac{a}{1}$

مجموعة الأعداد النسبية

$$Q = \{\frac{a}{b} : a , b \in Z , \ b \neq o\}$$

58



الوحدة الرابعة الأشكال الهندسية

[4 - 2] مساحة ومحيط الاشكال الهندسية

الهدف من الدرس
أن يكون الطالب قادراً على أن:
يجد محيط ومساحة الشكل الهندسي

1) المربع

هو شكل رباعي جميع أضلاعه متساوية وزواياه قائمة

الطول
الطول

محيط المربع = 4 × طول الضلع
مساحة المربع = طول الضلع × نفسه

مثال1

قطعة مربعة الشكل طول ضلعها (3 cm) جد محيطها ومساحتها.

الحل

محيط المربع = 4 × طول الضلع ← C=4×3=12 cm

مساحة المربع = طول الضلع × نفسه ← $A= 3\times3=9 \ cm^2$

2) المستطيل

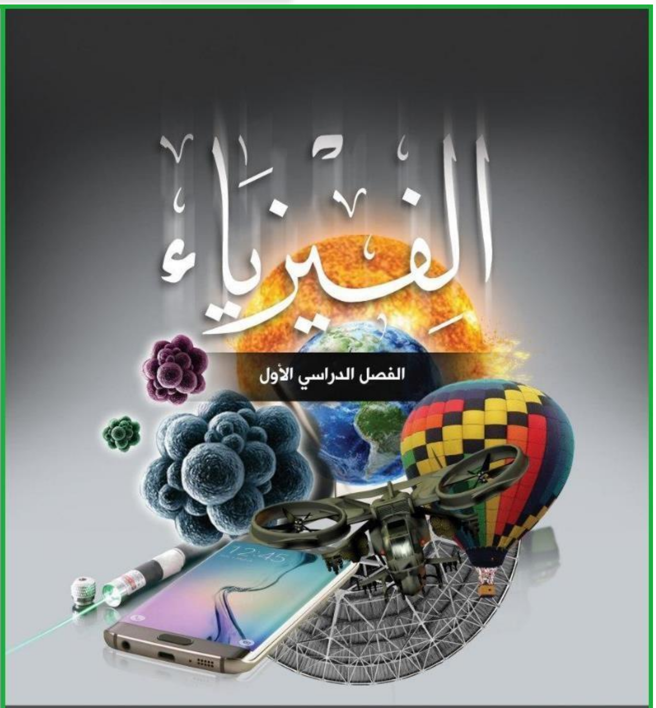
هو شكل رباعي كل زواياه قائمة وفيه كل ضلعين متقابلين متوازيان ومتساويان.

الطول ≠ العرض

العرض
الطول

محيط المستطيل = 2(الطول + العرض)
مساحة المستطيل = الطول × العرض

86



للصف الأول المتوسط

طبعة ابتدائيّة
1437هـ

4.1 بعض أدوات القياس وتطبيقاتها

هناك أنواع متعدّدة من أدوات القياس التي يتمّ استعمالها في مجالات عدّة، وسنتعرف إلى عدد منها واستعمالاتها. لاحظ الشكل (3.1).



الشكل (3.1) أنواع متعدّدة من أدوات القياس التي يتمّ استعمالها في مجالات عدة.

اختبار سريع استعمال أداة ووحدة القياس المناسبتين.

أكمل الجدول الآتي بذكر أداة القياس ووحدة القياس لتلك الكمية.

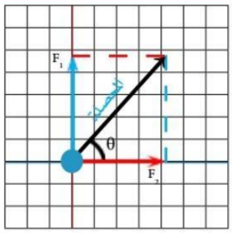
الكمية	أداة القياس	وحدة القياس
درجة حرارة جسمك		
زمن سقوط جسم من حافة طاولة		
حجم غرفة الصف		
كتلة جسمك		

14

3. باتّجاهين متعامدين. ولحساب مقدار القوّة المحصّلة لقوّتين متعامدتين نطبّق قانون فيثاغورس. في حين أنَّ اتّجاه المحصّلة يقاس بالمنقلة (وهناك طرائقُ رياضيّة متقدّمة لقياس اتّجاه المحصّلة ستُعتَمد في المراحل القادمة إن شاء اللّه) .. لاحظ الشكل (14.4)

[الجمع الاتّجاهي] $\vec{R} = \vec{F_1} + \vec{F_2}$

[الجمع المقداريّ] $R = \sqrt{F_1^2 + F_2^2}$



الشكل (14.4) يبين كيفية تمثيل قوتين متعامدتين ومحصلتهما.

مثال 6.4 محصلة القوى (متعامدتين)

أثّرت قوتان في جسم في آنٍ واحد، ومن نقطة واحدة، الأولى 3N باتّجاه الشرق والقوة الثانية 4N باتّجاه الشمال جد مقدار المحصلة.

الحـل:

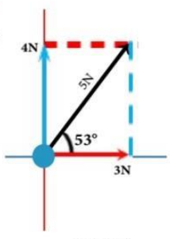
بما أنّ القوّتين متعامدتان، فإنّ المقدار العدديّ لمحصلة القوّتين هو:

$$R = \sqrt{F_1^2 + F_2^2}$$

$$R = \sqrt{3^2 + 4^2}$$

$$R = \sqrt{9 + 16}$$

$$R = \sqrt{25} \longrightarrow R = 5N$$



الشكل (15.4)

أمّا اتّجاه القوّة المحصّلة، فيحسب عن طريق الزاوية المحصورة بين متّجه القوة المحصل ومحور (+X). بوساطة المنقلة، وفي هذا المثال تكون الزاوية °53 شمال الشرق.

64

أهــداف الــدرس

الدرس الثاني: (حصّة واحدة)

يُعرِّف مفهوم الطاقة.
يُعدِّد صور الطاقة.
يُفسِّر أشكال الطاقة وتحولاتها.



4.2 مفهوم الطاقة

لقد تعلّمنا في البند السابق بأنَّ هناك كمّياتٍ فيزيائيّة من خواصّها (الكتلة والحجم والكثافة) وقد أطلقنا عليها اسم المادة. ولكن هناك كميات فيزيائيّة أخرى نتحسّس بها من حولنا ولكنّها لا تمتلك خصائص المادة التي ذكرناها.

فلو سألنا أنفسنا السؤالين الآتيين: هل للحرارة أو الضوء أبعاد (طول وعرض وارتفاع)؟ وهل للحرارة أو الضوء كتلة (في مفهوم الفيزياء الكلاسيكية)؟ بالتأكيد ستكون الإجابة ومن دون تردد (لا). إذًا ما هي هذه الكميات الفيزيائية (الضوء والحرارة وألوان الطيف والصوت المسموع وموجات الراديو...الخ)؟ هي كميات فيزيائيةأخرى تدعى بـ (الطاقة). فعند فرك كفّيك بعضهما بعض تشعر بحرارة، وعند ثني قطعة معدنية عدة مرات تسخن القطعة المعدنية، أشعة الشمس تتسبب في ارتفاع درجة حرارة الأجسام، سماعك صوت خطواتك على الطريق وهي تضرب الأرض بسبب تحوّل جزء من طاقة الأقدام إلى أذنيك، الريح تُدور مراوح توليد الطاقة الكهربائية. فالطاقة هي (القابليّة على إنجاز شغل).

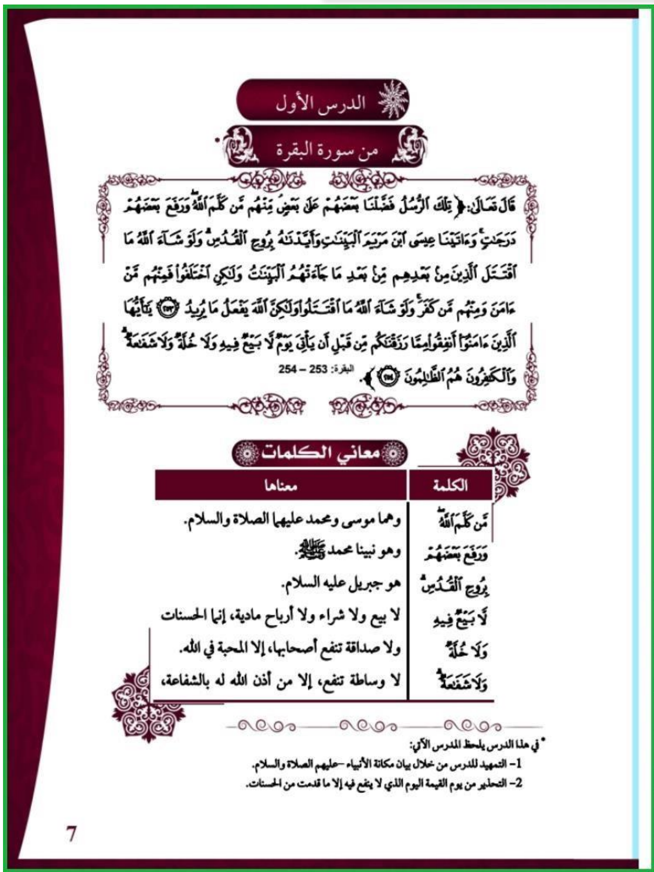
والطاقة شأنها شأن أية كمّية فيزيائيّة أخرى تملك وحدة قياس خاصة تدعى (الجول)(Joule)

5.2 صور الطاقة

للطاقة صور وأشكال متنوعة نشاهد وتتحسس تأثيراتها على مدار الساعة من حياتنا اليومية والشكل (3.2) يبيّن عدد من هذه الصور.

24





الدرس الأول

من سورة البقرة

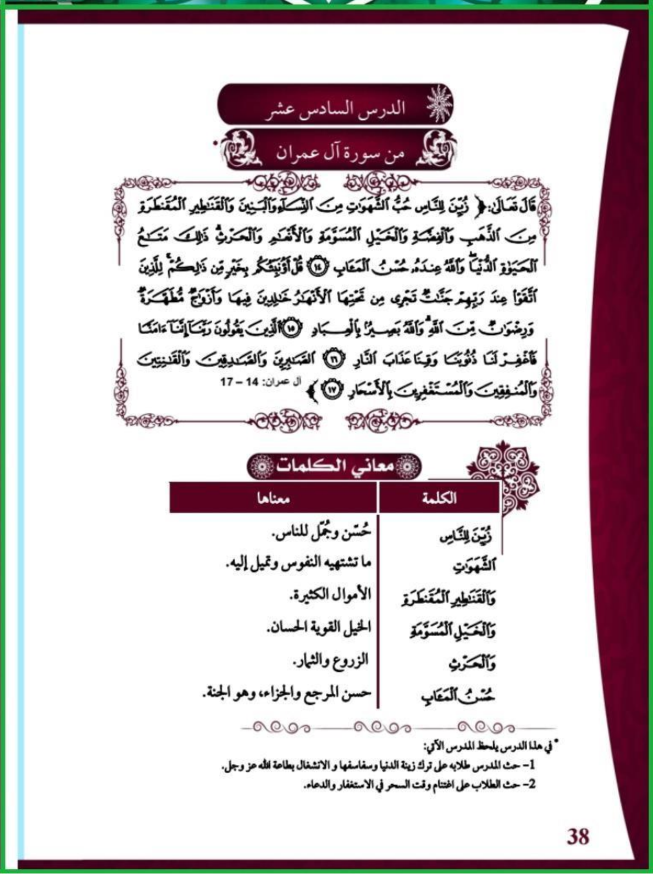
قَالَ تَعَالَى: ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾ ﴾. البقرة: 253 – 254

معاني الكلمات

الكلمة	معناها
مَّن كَلَّمَ اللَّهُ	وهما موسى ومحمد عليهما الصلاة والسلام.
وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ	وهو نبينا محمد ﷺ.
بِرُوحِ الْقُدُسِ	هو جبريل عليه السلام.
لَّا بَيْعٌ فِيهِ	لا بيع ولا شراء ولا أرباح مادية، إنما الحسنات
وَلَا خُلَّةٌ	ولا صداقة تنفع أصحابها، إلا المحبة في الله.
وَلَا شَفَاعَةٌ	لا وساطة تنفع، إلا من أذن الله له بالشفاعة،

* في هذا الدرس يلحظ المدرس الآتي:
1- التمهيد للدرس من خلال بيان مكانة الأنبياء -عليهم الصلاة والسلام.
2- التحذير من يوم القيمة اليوم الذي لا ينفع فيه إلا ما قدمت من الحسنات.

7



الدرس السادس عشر

من سورة آل عمران

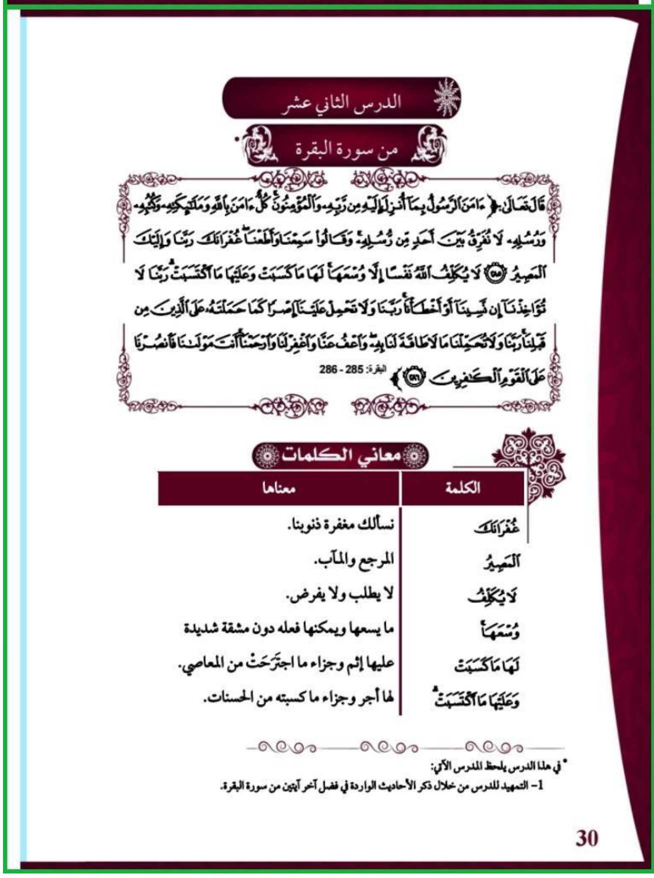
قَالَ تَعَالَى: ﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿١٤﴾ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ ﴾ آل عمران: 14 – 17

معاني الكلمات

الكلمة	معناها
زُيِّنَ لِلنَّاسِ	حُسّن وجُمّل للناس.
الشَّهَوَاتِ	ما تشتهيه النفوس وتميل إليه.
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ	الأموال الكثيرة.
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ	الخيل القوية الحسان.
وَالْحَرْثِ	الزروع والثمار.
حُسْنُ الْمَآبِ	حسن المرجع والجزاء، وهو الجنة.

* في هذا الدرس يلحظ المدرس الآتي:
1- حث المدرس طلابه على ترك زينة الدنيا وسفاسفها و الانشغال بطاعة الله عز وجل.
2- حث الطلاب على اغتنام وقت السحر في الاستغفار والدعاء.

38



الدرس الثاني عشر

من سورة البقرة

قَالَ تَعَالَى: ﴿ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾ ﴾ البقرة: 285 - 286

معاني الكلمات

الكلمة	معناها
غُفْرَانَكَ	نسألك مغفرة ذنوبنا.
الْمَصِيرُ	المرجع والمآب.
لَا يُكَلِّفُ	لا يطلب ولا يفرض.
وُسْعَهَا	ما يسعها ويمكنها فعله دون مشقة شديدة
لَهَا مَا كَسَبَتْ	عليها إثم وجزاء ما اجترَحَتْ من المعاصي.
وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ	لها أجر وجزاء ما كسبته من الحسنات.

* في هذا الدرس يلحظ المدرس الآتي:
1- التمهيد للدرس من خلال ذكر الأحاديث الواردة في فضل آخر آيتين من سورة البقرة.

30



قَالَ تَعَالَىٰ:

﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٢٠ ﴾

العنكبوت: 20

الدرس الأول

الحصص 2 عدد

علم الكيمياء

اعلم عزيزي الطالب أنَّ الله سبحانه وتعالى قد خلقك لعبادته وتوحيده وسخَّر لك ما في الكون من مخلوقات ، فانظر رعاك الله في دقائق هذا الكون ومادّته وما يمتلكه من صفات ، وما تحـدث فيـه مـن تغيّرات، ولمعرفة المادّة وتغيراتها لابدّ لنا من دراسـة العلم الذي يختصّ بهذا المجال ألا وهو علم الكيـميـاء.

لذا يمكن تعريفه بأنَّه علم تطبيقي يتناول دراسة تركيب المادّة، ومعرفة خواصها، والتغيّرات التي تطرأ عليهـا وتفاعل الموادّ بعضها مع الآخر.

الأهداف:
- ✓ أن يعرف الطالب علم الكيمياء.
- ✓ أن يعدد الطالب أقسام علم الكيمياء
- ✓ أن يربط الطالب علم كيمياء بالحياة اليومية
- ✓ أن يميز الطالب مخاطر المواد الكيميائية.
- ✓ أن يطلع الطالب على قواعد السلامة من المواد الكيميائية.




شكل (1-1) يبين بعض المواد

8

قَالَ تَعَالَىٰ:

﴿ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۝١٣ ﴾

النحل: 13

الدرس الثاني

خواص المادة

تأمّل -أيّها المسلم- كيف خلقَ الله تعالى الإنسانَ والحيوان والنبات وكلَّ ما هو موجود في الكون وميز هذا الخلق العظيم بصفاتٍ وخصائصَ وألوانٍ من خلالها يمكن التفريقُ بين مخلوقاتِ الله تعالى، وكذلك فإنَّ لكلِّ مادّة في الكون خواصاً معينة ومنها:

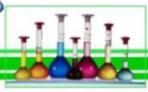
الأهداف:
- ✓ أن يفرق الطالب بين مخلوقـات الله تعـالى مـن ناحيـة الخصائص.
- ✓ أن يعـدد الطالـب خواص المادة.
- ✓ أن يعـرف الطالـب الانصهار.
- ✓ أن يقارن الطالب بين الانصهار والانتشار.

1- درجة الانصهار:

يعرف الانصهار بأنّه عمليةُ تحولِ المادة من الحالة الصّلبة إلى الحالة السائلة باكتساب الحرارة اللّازمـة، وتُسمى الدرجـة التي تنصهر عندها المادة بدرجة الانصهار.



شكل (2-3) انصهار الثلج



تجربـــــة:

عند وضـع قطعـة مـن الـثلج وقطعـة مـن الـرّ صـاص علـى مصـدر حراري نلاحـظ انصهار الثلج قبل الرصاص لذلك نستنتج أنَّ لكل مادة درجة انصهـار مختلفـة عن المواد الأخرى.

20

الدرس الرابع

الحصص 2 عدد

التكافؤ وعدد التأكسد

الأهداف:
- ✓ أن يشـرح الطالـب تـأثير إلكترونـات التكـافؤ فـي السـلوك الكيميائي للذرات.
- ✓ أن يعرف الطالب تكافؤ العنصر.
- ✓ أن يعـرف الطالـب بـين التكـافؤ وعدد التأكسد.
- ✓ أن يعلـل الطالـب سـبب كـون الجزيئة متعادلة الشحنة.
- ✓ أن يبين الطالب مدى الاستفادة من معرفة تكافؤ العنصر.

تكافؤ العنصر:

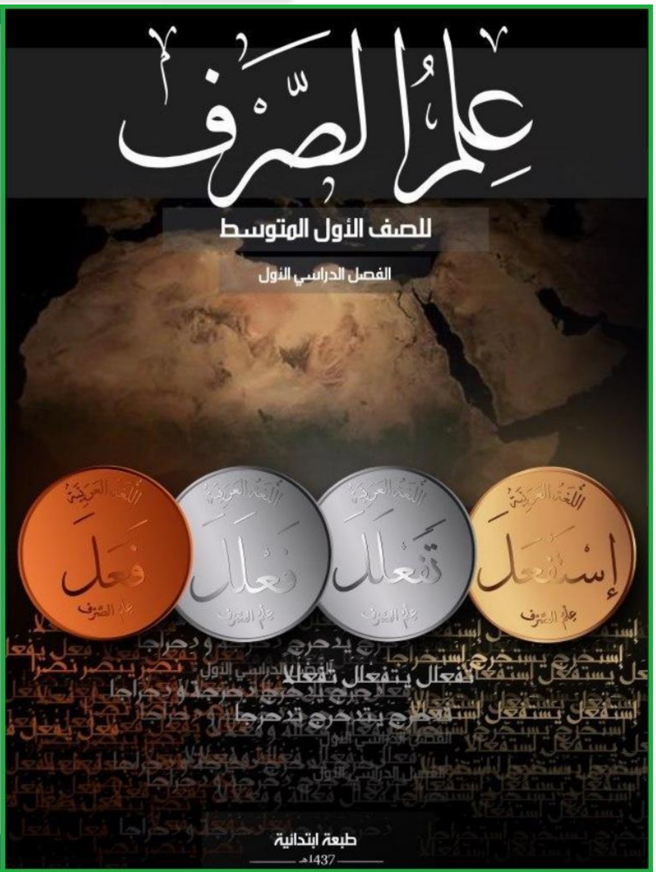
هـو عـدد الإلكترونـات الـتّي تفقـدها أو تكتسـبها أو تسهم بها الذرة عند اشتراكها في تفاعل كيميائي، وتفيدنا معرفة التكافؤ في كتابة صيغ المواد الكيميائية.

وتُسمّى الإلكترونات الموجودة في الغلاف الخارجيّ للذَّرَة بـ (إلكترونـات التكـافؤ) التـي لهـا تـأثير كبيـر فـي السـلوك الكيميائي للذَّرات. ويمكن معرفة تكافؤ العنصر من خـلال معرفة عدد الإلكترونات في الغلاف الأخير وكما هو مبيّن في الجدول الآتي:

جدول رقم (2) يبين تكافؤ العناصر بمعرفة عدد إلكترونات الغلاف الأخير

ت	عدد الإلكترونات في الغلاف الخارجي	ميل الذرة (فقدان أو اكتساب)	التكافؤ
1	إلكترون واحد	تفقد هذا الإلكترون	أحادي 1
2	إلكترونين	تفقد كلا الإلكترونين	ثنائي 2
3	ثلاث إلكترونات	تفقدهم	ثلاثي 3
4	أربعة إلكترونات	تسهم (تشارك) بهم	رباعي 4
5	خمسة إلكترونات	تكتسب ثلاث إلكترونات	ثلاثي 3
6	ستة إلكترونات	تكتسب إلكترونين	ثنائي 2
7	سبعة إلكترونات	تكتسب إلكتروناً واحداً	أحادي 1
8	ثمانية إلكترونات	لا تفقد ولا تكتسب ولا تساهم	صفر

47




مقدمة فی علم الصرف

عدد الحصص 1

الأهداف

1. أنْ يُعرف الطالب علم الصرف.
2. أن يذكر الطالب اسم واضع علم الصرف.
3. أن يُعدد الطالب موضوعات علم الصرف.

تعريفه:

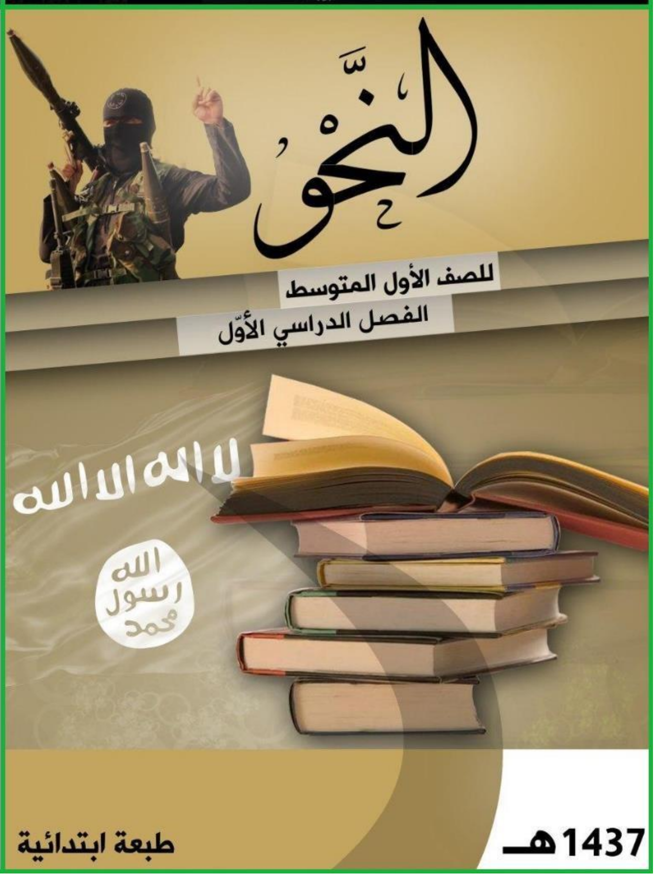
التصريف في اللغة: التغيير يقول الله عزّ وجلّ: ﴿وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ البقرة:164

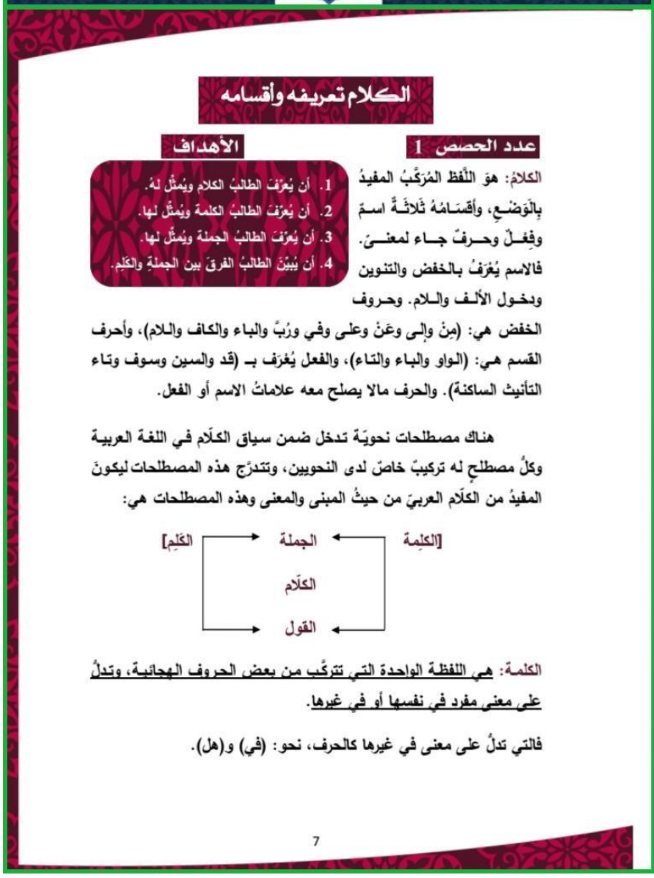
وفي الاصطلاح: علمٌ بأصُولٍ يُعْرَفُ بها أحوالُ الكلمةِ العَرَبِيَّةِ بما لَها من صِحَّةٍ وإعلالٍ، وقَلْبٍ وإبْدَالٍ، وأَصالَةٍ وزِيادَةٍ، وحَذْفٍ، وإدْغامٍ، وبما يَعرِضُ لآخِرها مِمَّا لَيْسَ بإعرابٍ ولا بِناء[1].

وله تعريف آخر، وهو تحويل الأصل الواحد إلى أمثلة مختلفة لمعان مقصودة لا تحصل إلا بها، وهذا تعريفه العملي والأول العلمي، والأصل على قول الأكثرين هو المصدر، والأمثلة الماضي، والمضارع ، والأمر، واسم الفاعل، واسم المفعول، وغير ذلك للدلالة على معانٍ مقصودة كضَرَبَ المأخوذ من الضَّرْب للتعبير عن ضَرْبٍ حصل في الماضي، ويَضْربُ للتعبير عن ضَرْبٍ في الزمن الحاضر، واضْرِبْ لطلب حصول الضَّرْبِ، وضارِبٌ لمن قام بالضَّرْب، ومَضروب لمن وقع عليه الضَّرْبُ، وهكذا.

[1] معجم القواعد العربية - (ج 4 / ص 15)

7




الكلام تعريفه وأقسامه

عدد الحصص 1

الأهداف

1. أن يُعرِّفَ الطالبُ الكلام ويُمثِّل لهُ.
2. أن يُعرِّفَ الطالبُ الكلمةَ ويُمثِّل لها.
3. أن يُعرِّفَ الطالبُ الجملةَ ويُمثِّل لها.
4. أن يُبيِّنَ الطالبُ الفرقَ بين الجملةِ والكَلِم.

الكلامُ: هوَ اللَّفظ المُرَكَّبُ المفيدُ بِالْوَضْعِ، وأقسَامُهُ ثَلاثَةٌ اسمٌ وفِعْلٌ وحرفٌ جاء لمعنىً. فالاسم يُعْرَفُ بالخفض والتنوين ودخول الألف واللام. وحروف الخفض هي: (مِنْ وإلى وعَنْ وعلى وفي ورُبَّ والباء والكاف واللام)، وأحرف القسم هي: (الواو والباء والتاء)، والفعل يُعْرَف بـ (قد والسين وسوف وتاء التأنيث الساكنة). والحرف مالا يصلح معه علاماتُ الاسم أو الفعل.

هناك مصطلحات نحويّة تدخل ضمن سياق الكلّام في اللغة العربية وكلُّ مصطلحٍ له تركيبٌ خاصّ لدى النحويين، وتتدرَّج هذه المصطلحات ليكونَ المفيدُ من الكلّام العربيّ من حيثُ المبنى والمعنى وهذه المصطلحات هي:

[الكلِمة ← الجملة → الكَلِم]
الكلّام
القول

الكلمة: هي اللفظة الواحدة التي تتركَّب من بعض الحروف الهجائية، وتدلُّ على معنى مفرد في نفسها أو في غيرها.

فالتي تدلُّ على معنى في غيرها كالحرف، نحو: (في) و(هل).

7





الدرس الأول

الأحكام التكليفية

الأهداف

1- أن يعرّف الطالب الفقه.
2- أن يعرّف الطالب كلاً من الأحكام الخمسة.
3- أن يذكر الطالب دليلاً على كلّ حكم من الأحكام الخمسة.
4- أن يميز الطالب بين نوعي الحدث.
5- أن يحدد الفرق بين أنواع الطهارة.

الفقه لغةً: الفهم.

وشرعاً: معرفةُ الأحكام الشرعيّة العمليّة المستنبطة من أدلّتِها التفصيليّة.

والأحكامُ الشرعيّة خمسة هي:

1- الواجبُ: وهو ما أمرَ الشّرعُ به على وجهِ الإلزامِ، مثاله قوله تعالى: ﴿ انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...﴾ التوبة: 41

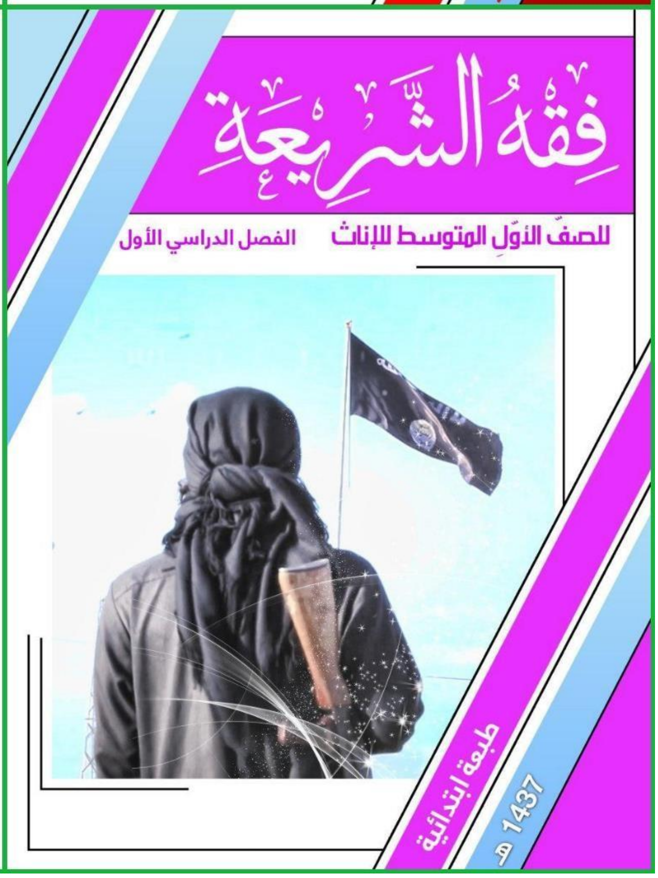
2- المستحَبُّ: ما أمرَ الشّرعُ به على وجه الندب لا الإلزامِ، مثاله قوله ﷺ :(صلّوا قبل المغرب ركعتين، صلّوا قبل المغرب ركعتين، صلّوا قبل المغرب ركعتين، لمَنْ شاءَ) متّفق عليه.

3- المُباح: ما وسعَ الشّارعُ فيه، فلم يأمرْ ولم ينهَ. أو خيّر فيه، مثاله قوله تعالى في حقّ النّساء الكبيرات في السن: ﴿ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ...﴾ النور: 60.

4- المحرَّمُ: ما نهى عنه الشّرعُ على وجهِ الإلزامِ، مثاله قوله تعالى: ﴿ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾ الجن: 18.

5- المكروهُ: ما نهى عنه الشّرعُ ولكنْ ليسَ على وجه الإلزام، مثاله: عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

7





الدرس الأول

الأحكام التكليفية

الفقه لغةً: الفهم.

وشرعاً: معرفةُ الأحكام الشرعيّة العمليّة المستنبطة من أدلّتها التفصيليّة.

الأهداف

- أنْ تعرّف الطالبة الفقه.
- أنْ تعرف الطالبة كلاً من الأحكام الخمسة.
- أنْ تذكر الطالبة دليلاً على كلّ حكم من الأحكام الخمسة.
- أنْ تميز الطالبة بين نوعي الحدث.
- أنْ تحدد الطالبة الفرق بين أنواع الطهارة.

والأحكامُ الشرعيّة خمسة هي:

1- الواجبُ: وهو ما أمرَ الشّرعُ به على وجهِ الإلزامِ، مثاله قوله تعالى: ﴿ انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... ﴾ التوبة: 41.

2- المستحَبُّ: ما أمرَ الشّرعُ به على وجه الندب لا الإلزامِ، مثاله قوله ﷺ: (صلّوا قبل المغرب ركعتين، صلّوا قبل المغرب ركعتين، صلّوا قبل المغرب ركعتين، لمَنْ شاءَ) متّفق عليه.

3- المُباح: ما وسعَ الشّارعُ فيه، فلم يأمرْ ولم ينهَ. أو خيّر فيه، مثاله قوله تعالى في حقّ النّساء الكبيرات في السن: ﴿ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ... ﴾ النور: 60

4- المحرّمُ: ما نهى عنه الشّرعُ على وجهِ الإلزامِ، مثاله قوله تعالى: ﴿ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾ الجن: 18

5- المكروهُ: ما نهى عنه الشّرعُ، ولكنْ ليسَ على وجهِ الإلزامِ، مثاله: عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عَنْ أَكْلِ الْبَصَلِ وَالْكُرَّاثِ، فَغَلَبَتْنَا

7





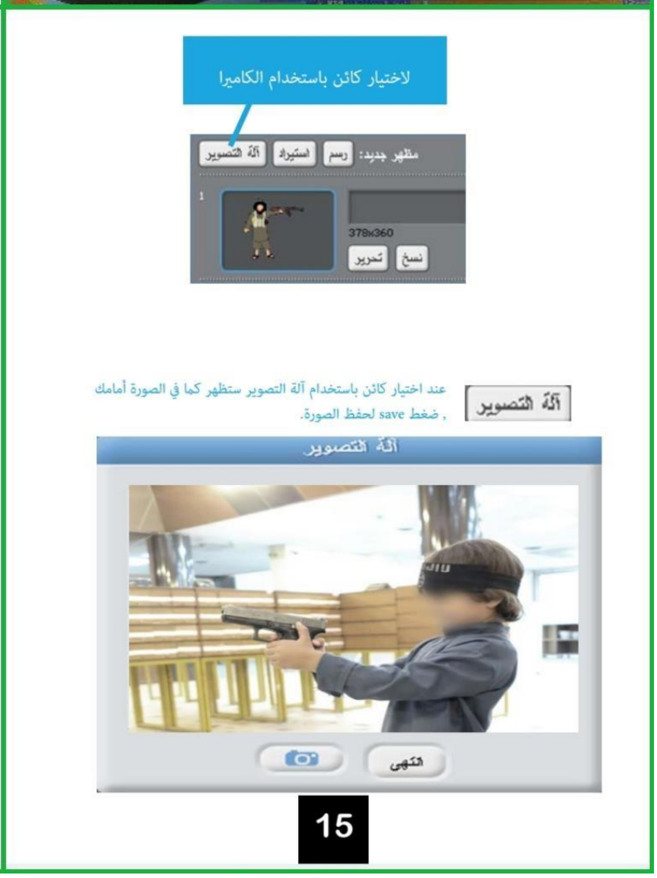
فما هي البرمجة؟

هي عملية كتابة التعليمات وتوجيه الأوامر لحاسوب أو لأيِّ جهاز آخر (إلكتروني أو متضمنا لتجهيزات إلكترونية) لتوجيه هذا الجهاز وإعلامه بكيفيَّة تعامله مع البيانات وكيفيَّة تنفيذ سلسلة من الأعمال المطلوبة منه

ولماذا نتعلّم البرمجة؟

في يومنا هذا تتعرض دولتنا الإسلامية للاعتداء بكل أنواع الأسلحة الحديثة من التحالف العسكري الصليبي الطاغوتي ونرد بالجهاد في سبيل الله وينعم الله علينا ببقاء دولتنا وتمددها على حساب دول طواغيت العرب والعجم فالدولة الإسلامية تحتاج لمبرمجين مبدعين يجيدون تطوير وتحديث منظومتنا التسليحية تنفيذا لأمره تعالى: (وأعدّوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم) ومن أهم أسباب القوة التسليحية الحديثة في يومنا هذا هي البرمجة.

8



لاختيار كائن باستخدام الكاميرا

مظهر جديد: رسم استيراد آلة التصوير

378x360

تحرير نسخ

آلة التصوير عند اختيار كائن باستخدام آلة التصوير ستظهر كما في الصورة أمامك , ضغط save لحفظ الصورة.

آلة التصوير

انتهى

15



جهز اعدادات تنقيح الأخطاء

اختر من شريط الأدوات تحرير ثم إعدادات التنفيذ وحيد الخطوة كما بالشكل التالي

وعندها سيسألك «ما سرعة التنفيذ وحيد الخطوة؟» فاختر اخر اختيار وهو «أومض اللبنات (ببطء)»

ملاحظة للمعلم:

يشرح المعلم للطلبة الفوارق بين الاختيارات الأخرى وبعضها البعض

20

برای عموم مسلمانان متدین و خصوصا مسلمانان که در خراسان هستند :

ای امت اسلام!

ای برادران و خواهران عزیز ای کسانی که می خواهید فرزندان تان فردا صالح و نیک ببار آیند پس فرزندان تان را از این مکاتب سکولار دور نمایید اگر می خواهید که فرزندان تان فردا فاتح قدس باشند و همچون صلاح الدین قدس را فتح کنند پس فرزندان تان را به این مکاتب سکولار نگذارید ای امت اسلامی همین مکاتب بود که عقیده فرزندان امت را تباه کرد و برای شان عقیده شرکی وطنیت را آموخت پس حالا با خواندن این کتاب انتخاب بدست شما هست برادران و خواهران مسلمانم فهمیدید که چقدر کفریات و شرکیات و الحاد درین کتب مکاتب سکولار تتدریس میشود و فهمیدید که این کتب نه تنها اولاد تان را به راه راست رهنمای نکرده بلکه اساس این مکاتب که با هزینه های هنگفت از طرفی کفار تمویل میشوند از خاطر است تا فرزندان امت اسلامی را به روحیه سکولار ,الحاد و شرک تربیه نمایند.

و ما می‌دانیم که هیچ پدر و مادری مسلمان اجازه این را نمی‌دهد که پسرش در آینده سکولار ، ملحد و یا در مقابل ارزش های دین اسلام شخصی بی بندوبار و بی مسؤلیت بزرگ شود پس هدف ما از نوشتن

این کتاب هم همین بود تا شما را از مکر و فریب این دشمنان الله و رسولش و عامه مسلمین و موحدین با خبر سازیم و نگذاریم این کفار و زیر دستانشان به اهداف شوم که در عقب این تعلیم استند برسند ، خار چشم آنان شده و کتله از مومنین را هم وادار سازیم تا در مقابل این دجالان عصر زندان های سکوت را شکستانده ، خود و فرزندان خویش را از اسارت تعلیم این سکولار های نجات دهند زیرا این کفار را الله متعال خوار و ذلیل شان کند خیلی حریص هستند تا اولاد هایمان از راه راست به راه گمراهی ببرند .

و بعد از تفکر بالای موضوعات که در متن کتاب ذکر شده بود دانستید که کفار دام های فروانی را بخاطری اسیر ساختن جوانان امت اسلامی در لابلای کتب مکاتب گنجانیده اند و با روشن شدن این اهداف کفار اکنون بیشتر دانستید که کفار هرگز دوستان مسلمانان نشده و نخواهند شد چنانکه الله متعال در باره این موضوع به صراحت می‌فرماید : وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ{ 120 البقرة}

ترجمه: و هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی نمی‌شوند مگر آنکه از ملت آنان پیروی کنی بگو در حقیقت تنها هدایت از طرفی الله است که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد باز

از هوسهای آنان پیروی کنی در برابر الله سرور و یاوری نخواهی داشت.

پس بر شما لازم هست تا اطفال و فرزندانتان را از رفتن به چنین مکاتب که فقط کارش بیرون کردن فرزندان اسلام از دایره شریعت است بر حذر دارید .

" سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ "

فهرست